

مجموعه ای

از نقد نظرات

زنان لیبرال و اصلاح طلب

سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

می ۲۰۱۳

مجموعه ای از نقد نظرات زنان لیبرال و اصلاح طلب

ناشر: سازمان زنان هشت مارس (ایران - افغانستان)

تارنما: www.8mars.com

پست الکترونیکی: zan_dem_iran@hotmail.com

چاپ: می ۲۰۱۳ (اردیبهشت ۱۳۹۲)

مقدمه

آن چه در پیش رو دارید منتخبی است از نوشته های فعالین سازمان زنان هشت مارس در برخورد به نظریه پردازان و پروژه های زنان لیبرال و اصلاح طلب، خصوصا از زمان شکل گیری کمپین یک میلیون امضا، همگرایی جنبش زنان و ...

پروژه هائی همچون کمپین یک میلیون امضا؛ همگرایی جنبش زنان و... ائتلاف های سیاسی - طبقاتی از فمینیست های اسلامی - حکومتی و غیر حکومتی و برخی زنان سکولار است که معتقد اند در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی می توان به وضعیت زنان کمک کرد و با این روش و حربه می خواهند جنبش زنان را که کل رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی را نشانه رفته، مهار کنند.

انتشار این مجموعه برای زنان و دختران جوان نسل سوم که حضوری جسورانه در صحنه سیاسی بخصوص در خیزش توده ای پس از "انتخابات" ۸۸ داشتند از اهمیت برخوردار است. چرا که این نسل در مبارزه اش برای مطالبات پایه ای خود به دنبال وصله پینه کردن یک رژیم تئوکراتیک مذهبی که بر پایه فرودستی زنان شکل گرفته است، نیست. این نسل پیام زنانی که در راهپیمائی با شکوه و بیاد ماندنی در ۸ مارس ۱۳۵۷ علیه حجاب اجباری را پیش گذاشتند در دست گرفته و تن به حجاب اجباری نداده است و در عمل در مقابل زنان لیبرال و فمینیست های اسلامی - حکومتی که تلاش دارند مبارزه برای لغو حجاب اجباری را بی اهمیت جلوه دهند، ایستاده اند. این نسل به صحنه آمده و حاضر نیست نه به زائده رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تبدیل شود و نه به زائده امپریالیست های مردسالار که در به اسارت در آوردن زنان در کل خاورمیانه نقش مهمی بازی کردند، تبدیل شود. این نسل نقش مهمی در پیشروی جنبش زنان نه تنها در صحنه پر آشوب ایران بلکه در کل منطقه خاورمیانه دارد.

آوریل ۲۰۱۳

فهرست مطالب

- ۵ گردن بند مقدس یا چشم بند توهم!
- ۱۹ رفراندم! بیراهه ای دیگر
- ۲۴ رفراندوم: تحول در استراتژی یا به نرخ روز کردن استراتژی؟
- ۳۹ سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی
- ۵۴ توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر؟
- ۷۴ رفرمیسم، پراگماتیسم و مسئله رهایی زنان!
- ۸۸ طرح مطالبات انتخاباتی "همگرایی جنبش زنان"
- ۹۵ به نام زنان، علیه زنان!
- ۱۰۸ فمینیست های اسلامی و حکومتی و گرایش لیبرال زنان!
- ۱۱۹ افق رهایی زنان!
- ۱۳۰ "خصوصی، سیاسی است!"
- ۱۴۰ حجاب چه "اختیاری" و چه اجباری اسارت زنان است!
- ۱۴۸ این بار مماشات با نظام مردسالار امپریالیستی!
- ۱۶۰ بیراهه ای دیگر در مقابل جنبش زنان!

گردن بند مقدس

یا چشم بند توهم!

آذر درخشان

اخیرا کتابی به نام گردنبند مقدس از خانم مهرانگیز کار توسط نشر باران منتشر شده است. خانم کار قبلا نیز کتب متعددی در زمینه موقعیت حقوقی زنان در قوانین اسلامی نوشته است، و بدین طریق به ارتقا آگاهی زنان در این زمینه یاری رسانده است. هدف از این نوشته نقد دیدگاه سیاسی خانم کار است که در کتاب گردنبند مقدس بطور فشرده ای منعکس شده است، دیدگاه اصلاح طلبانه ای که تصور می کرد با همراهی نشان دادن با جناحی از حاکمیت بنام دوم خردادها امکان بهبود در وضعیت زنان و کل جامعه است. این دیدگاه که در جنبش زنان ایرانی تا حدی از نفوذ برخوردار بود، امروزه در عمل شکست خورده است و کتاب گردنبند مقدس نیز نشانه ای از این شکست است.

جامعه وارد دور نوینی از تحولات شده و خیزش دانشجویی همراه با مبارزات عمومی اقبال و طبقات مختلف مردم در مرحله تعیین تکلیف قطعی با رژیم جمهوری اسلامی است. جنبش زنان با حضور پر قدرت خود در این مبارزات و با بعمل در آوردن برخی خواسته هایش از جمله سوزاندن روسری ها می رود تا این بار جای واقعی خود را در تحولات دمکراتیک جامعه بیابد. از سوی دیگر پیدا شدن سر و کله قیم ها و منجی های مختلفی چون آمریکا و سلطنت طلبان و غیره که برای زنان اشک تمساح ریخته و امروز طرفدار آزادی زن و مردم ایران شده اند، صحنه سیاسی را پیچیده خواهد کرد. بهمین جهت نقد و جمع بندی صحیح از دیدگاه دوم خردادی که برای مدتی انرژی بخشی از زنان را به هرز برد، کمک خواهد کرد که جنبش زنان دل به بیراهه های این چینی نبسته و این بار مهر خود را بر تارک تحولات دمکراتیک جامعه بزند.

کتاب گردنبنند مقدس روایتی از محدودیت‌های دیدگاهی است که چوب ضعف های خودش را خورده است. طعم گس بازی کردن در زمین دشمنان مردم و زنان و طعم تلخ سرکوب و زندان رفتن، بخاطر شرکت در این بازی ها و بالاخره مورد توهین و تحقیر مضاعف واقع شدن بخاطر زن بودن.

برای فهم هسته و پیام اصلی کتاب از منظر دیدگاه سیاسی، باید از بخش احساسات شخصی و مادرانه، بیماری و فضای دراماتیکی که در کتاب است آگاهانه فاصله گرفت. بنابراین ما از صفحاتی از کتاب که بیشتر انشای ادبی و سوزوگداز مادرانه و یا پروسه دردناک بیماری است می گذریم.

کتاب حول وقایع کنفرانس برلین است و ادعاینامه ای است علیه بخشی یا جناحی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی و هم چنین علیه کسانی که به این کنفرانس معترض بودند و اعتراضات آنان موجب توقف کار کنفرانس شد. یا اینگونه که خانم کار می گوید علیه عصیانگران!

علاوه بر نقد دیدگاه سیاسی خانم کار، از زاویه کنفرانس برلین هم ما خود را موظف می دانیم که در مورد این ادعاینامه نظر دهیم چرا که سازمان زنان هشت مارس نقش بسیار فعالی در اعتراض به کنفرانس برلین داشته و در صف «عصیان زده ها» ی خانم کار قرار داشت.

کنفرانس برلین: مینیاتوری از جامعه

کنفرانس برلین تلاشی بود از جانب دولت آلمان و هم چنین بخشی از هیئت حاکمه رژیم اسلامی برای آنکه به افکار عمومی در غرب بیاوراند که ایران در جاده دموکراسی گام نهاده است. همانطور که خانم مهرانگیز کار در کتاب گردنبنند مقدس می نویسد، هدف از این کنفرانس: «می خواهیم به افکار عمومی آلمان بقبولانیم که اصلاح طلبان در صدد تغییر در سیاست های داخلی و خارجی برآمده اند... بنیاد هانریش بل در کار اقتناع افکار عمومی برای توسعه روابط اقتصادی دولت سبزها با ایران بود.» صفحه ۲۷ گردنبنند مقدس

زیرکی برگزارکنندگان کنفرانس این بود تا با در کنار هم قرار دادن روشنفکران ناراضی در

کنار چهره های رسوا چون اکبر گنجی و جلایی پور نشان دهند که امروز در ایران جلا و قربانی خوش و خرم در کنار یکدیگر هستند. بارها طی کنفرانس به خانم کار و لاهیجی انتقاد شد که چرا شما به چنین عوامفریبی یاری می رسانید. نیروهای معترض در خارج کشور تلاش کردند این بساط فریبکارانه فرهنگی را افشا کنند، گرچه چون خانم کار در ایران نبودند تا از نزدیک شاهد تداوم جنایات رژیم و موش و گربه بازی دو جناح در مقابل مردم باشند، اما وقایع را دنبال می کردند و سعی کردند با هر آنچه در توان دارند صدای اعتراض مردم در داخل را به گوش افکار عمومی غرب برسانند. آنان نمی خواستند نمایندگی مردم ایران را بعهده خانم کار و گنجی بگذارند، چرا که یکی می خواست عمر درازتری به نظام داده و آن را از فروپاشی نجات دهد و دیگری نیز با توهم پراکنی و عصای دست حکومتی ها شدن نماینده روشنفکران متوهمی بود که مرتباً نگاه به بالایی ها داشتند. معترضین کنفرانس هیچ وسیله ای جز فریاد زدن نداشتند و البته یک صدا و هم دل فریاد زدند که حاضر نیستند این نمایش عوامفریبی را تحمل کنند و یا با کسانی که می خواهند از یک رژیم جنایتکار که پایه هایش بر زن ستیزی و استبداد بنا شده، تصویری دمکراتیک بدهند، سازش نخواهند کرد.

در کنفرانس برلین هیئت اعزامی رژیم اسلامی همه سمبل های رژیم را با خود آورده بودند و حراست هم می کردند. خانم کار با روسری خود (که بقول خودشان قبلاً در جلسات خارج کشور بسر نداشت و این بار به توصیه گنجی آن را حفظ کرده بود)؛ اشکوری با عبا و عمامه که سمبل قدرت حکام اسلامی است؛ گنجی با پرونده افتخارات خدمت در مخوفترین وزارتخانه اسلامی وزارت امنیت اطلاعات و از مهره های امنیتی سپاه. جلایی پور که چند روز قبل از شرکت در کنفرانس برلین در مصاحبه ای با یکی از روزنامه های تهران از افتخارات خود در مقام فرماندار نظامی کردستان و امضای حکم اعدام ۵۹ تن از مردم کرد، یاد می کند.

کنفرانس برلین مینیاتوری از صفتبندی های اجتماعی در جامعه ایران بود: مردمی که از بیش دو دهه ستم و استثمار حکام اسلامی به ستوه آمده بودند و دیگر حاضر نبودند تن به نظام زن ستیز و ارتجاعی آنان بدهند و حکام اسلامی نیز برای مقابله با عصیان مردم پروژه دوم خرداد را براه انداختند و شروع کردند به دادن وعده و وعید به بخش هایی از جامعه.

بخشی از روشنفکران اقشار میانی جامعه متوهم به این وعده ها، با این پروژه همراهی کرده و سعی کردند بسیاری از مردم و بالخصوص زنان را امیدوار کنند که در چارچوب رژیم اسلامی، بهبود در وضعیت زنان و کل جامعه ممکن است. اعتراض معترضین کنفرانس برلین به خانم کار چه بود: خانم کار شما این وسط چکاره اید؟ چرا عصای دست دوم خردادی ها شده اید؟ این همان سئوالاتی است که خانم کار بالاخره در زندان به آنها پی برد یا به گوش جان خود شنید. (صفحه ۲۷ همین کتاب) اما کماکان خانم کار نه به این سئوالات پاسخ می دهد و نه حاضر به جمعبندی از عمل خود است، اما واقعا چرا؟

زهر دوم خرداد در بینش مهرانگیز کار هنوز باقی است!

فشرده دیدگاه دوم خردادی ها چه بود:

- فراموش کنید جنایات رژیم را!
- با جنایتکاران آشتی کنید و آنان را عفو کنید!
- بین بد و بدتر مجبورید انتخاب کنید! امید ببندید به جلادان دیروز و «دمکرات های» امروز!
- زنان فعلا از خواسته های خود دست بکشند، تا اصلاحات کلان تر صورت بگیرد!

مهرانگیز کار در بخش «نسیم برلین» می گوید: «متهمین برلین با شکل و قیافه دیگری به دادگاه رفت و آمد میکردند. کادر قضایی آشکارا از تغییرات فضای دادگاه که به آنها مجال می داد دچار خودبزرگ بینی بشوند به وجد می آمدند. عادت نداشتند روزنامه نویس، سردبیر، نویسنده، فمینیست، شاعر، تئوریسین، ناشر. خلاصه اهل سخن و اندیشه را در جایگاه متهم بنشانند... در این فضا که کارکنان آن با متهمین تروریست، قلاچچی و معتاد انس و الفت داشتند و گاهی افراد شرور محله ها را از باب زهرچشم گرفتن از مردم و ارباب محاکمه می کردند و به دار می آویختند، نسیم تازه ای وزید.» صفحه ۵۵

باید از خانم کار پرسید هزاران زن و مرد کمونیست و انقلابی که طی سالهای ۵۸ تا ۶۷ توسط همین تازه دمکرات شده های دوم خردادی به قتل رسیدند، چه کسانی بودند؟ سعید

سلطانپورها و فاضل‌ها، سعادت‌ی‌ها و اهل سخن و اندیشه نبودند؟ کسانی که با هیچ دولت و رژیم مرتجعی چون رژیم شاه و خمینی حاضر نبودند سازش کنند و در چارچوب مقررات ارتجاعی آنان قلم بزنند، نویسند و شاعر و نیستند؟ خانم کار شما آنچنان این جنایات را بدست فراموشی سپرده اید که خیال می‌کنید شما اولین نویسنده و ادیب و زن متهم در دادگاههای انقلاب اسلامی هستید!

در سالهایی که شما به کار وکالت مشغول بودید هزاران زن و مرد بدون هیچ دادگاه و کیلی در احکام یک دقیقه ای محکوم به مرگ شدند، و هزاران نفر به زندان رفتند، که بسیاری از آنان زیر شکنجه های قرون وسطائی جان باختند، آنان بهترین فرزندان مردم ما بودند، بسیاری از اعدام شدگان را زنان تشکیل می‌دادند. زنانی که علیه افکار، عقاید، سنن و روابط عقب مانده شوریدند، جرات کردند و پا به میدان مبارزه علیه رژیم زن ستیز اسلامی گذاشتند.

بسیاری از آنان فرزندان زحمتکشانی بودند که رنج بی‌عدالتی را نه در کتابها، که با پوست و گوشت تجربه کرده بودند، و بی‌عدالتی را در هر جامه ای تشخیص می‌دادند، بسیاری از آنان روشنفکران تحصیلکرده بودند، بسیاری از آنان نویسند و شاعر و ادیب بودند. آنها بسیار زودتر از شما فهمیدند که رژیم اسلامی ضد منافع مردم و ضد اهدافی است که مردم بخاطر آن انقلاب کردند، موضوعی که شما پس از دو دهه هنوز باور ندارید. و هنوز در پی تطهیر این نظام هستید.

شما آنچنان دچار فراموشی در مورد جنایات رژیم و شیوه های آنان در دهه اول انقلاب شده اید که می‌گوئید در شعبه سوم دادگاه انقلاب اسلامی با متهمین «تروریست» سر و کار داشتند. رژیم اسلامی چه کسانی را «تروریست» می‌خواند و محاکمه می‌کند بنظر می‌آید که شما هم باورتان شده یا شما هم معیارهایتان برای تروریست خواندن تفاوتی با قضات دستگاه اسلامی ندارد و گرنه از بکار بردن این کلمه پرهیز می‌کردید، آن هم کلمه ای که در جهان پس از ۱۱ سپتامبر رنگ و بوی خاصی دارد.

خانم کار در زندان فقط دو بار یادش می‌آید که قبل از او هم اوین ساکنانی داشته است!

ساکنانی که هم اکنون در گورهای جمعی در خاوران و صدها قبرستان بی نام در خاک خفته اند. خانم کار در جلسه ای در شهر فرانکفورت در دسامبر ۲۰۰۲ که دیگر در خارج ماندگار شده اند تاریخ قتل های سیاسی را از ده سال پیش به این طرف اعلام می کند! (رجوع کنید به مقاله حقوق دگر اندیشان از شادی امین در اینترنت) البته در همین جلسه وی فراموش نمی کند روی امکان تحول از درون حکومت پافشاری کند! خانم مهرانگیز کار تا کنون در هیچ یک از نوشته ها و مصاحبه هایش نامی از دهها هزار اعدای جمهوری اسلامی نیآورده است، اصولا با آنها نمی تواند رابطه احساسی برقرار کند حتی موقعی که کتابش را در خارج کشور چاپ می کند! به این می گویند فراموشی صادقانه!

اما خانم کار فراموشی اش فقط در چارچوب رژیم اسلامی نیست بلکه به تاریخ هم کشیده می شود: در صفحات آغازین کتاب می خوانیم: «جوان ها با آنچه برای ما آشناست و طی قرون به آن تن داده ایم بیگانگی می کنند. تکفیر و توهین را بر نمی تابند» صفحه ۱۸

خانم کار از همان ابتدا حکمی غیر واقعی صادر می کند. تاریخ ما محصول قرنها مبارزه است محصول تن ندادن مردم به تکفیر و توهین است. و البته همیشه کسانی پیدا می شدند تا مردم را به هر شکلی قانع کنند تا تن به سازش با حکام تکفیر و توهین بدهند. فراموش نمی کنیم وقتی خانم کار حتی سالها پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق از مزایای جنگ برای زنان ایران صحبت می کند، تا بدین طریق مردم را قانع کند تکفیر و توهین را با میل نوش جان کنند! (کنفرانس زنان ایرانی در شهر لس آنجلس ۱۹۹۴). چند سال پیش وقتی که مردم از دست رژیم به ستوه آمدند و موج خیزشها و مبارزات توده ای آغاز شد، رژیم پروژه دوم خرداد را راه انداخت تا خشم مردم را فرونشاند و البته عده ای از جمله خانم کار و همفکرانش تبدیل به ستاد تبلیغاتی دوم خردادی ها شدند. و در این راه چه دشنامها که به مخالفین و معترضین رژیم جمهوری اسلامی ندادند! شاید بشود بخاطر مصلحت یک نظام ارتجاعی مردم را به فراموشی دعوت کرد، اما تاریخ هیچ چیز را فراموش نمی کند!

خانم کار با روش خاص خود عفو و آشتی با مرتجعین را از بالا تا پائین طرح می کند. نگاهی به احساسات خانم کار در مورد افرادی چون گنجی و بازجویان و قضات رژیم و مخالفین رژیم اسلامی بسیار معنی دار و گویاست. خانم کار ابایی ندارد از اینکه به کرات در

کتابش نیروهای مترقی و آزادیخواه را در کنار مرتجعین اسلامی قرار می دهد: «در مسیر دادگاه انقلاب اسلامی تا زندان، دیگر بار خاطره ها هجوم آورد. چهره ی اپوزیسیون خارج کشور که در جریان کنفرانس فحش می داد، نعره می کشید، اعتراض می کرد، می رقصید و لخت می شد پیش رویم ظاهر می شد. این تصاویر با تصویری از قاضی که مامور بود و معذور در هم می آمیخت. آنها در هم ادغام می شدند.» صفحه ۶۷

اما هر چقدر خانم کار نسبت به مخالفین کینه توزانه برخورد می کند برخوردش به تمامی دست اندرکاران نظام جنایتکار جمهوری اسلامی از بالا تا پائین، نرم و دلسوزانه و مادرانه است! «اکبر گنجی و هم مسلکان او در جای «وجدان بیدار شده» ی جمهوری اسلامی بتدریج ظهور کردند. بخصوص او سمبل صدیق این وجدان بیدار شده است.» صفحه ۳۸

«بازجو، مهره سرگردانی است در میان مشت مقتدر حسین شریعتمداری و دستجات وابسته به او ... از جنگ برگشته ها معصومانه و ناآگاهانه به دزدان کمک می رساندند.» صفحه ۱۵۹ و ۱۶۰ «زندانبان، حسن آقا، مدیر دفتر (مدیر دفتر زندان) راننده، همه و همه مامور و معذور. حاشا هم نمی کردند.» صفحه ۷۷

خانم کار آنچنان حساس است که نه فقط دلش برای بازجویی می سوزد بلکه زنان زندانبان نیز زیر نگاه مهربان او هستند: «آنجا بود که فهمیدم زندانبان زن حتی یک در بازکن هم در اختیار ندارد و مجبور است با دستهای خود به ضرب چاقویی که هر لحظه ممکن است شربانی را قطع کند، کمپوت زندانی را باز کند.» صفحه ۲۴۹

«برخی از زنان زندانبان با رفتار صبورانه خود جلوه ای از انسانیت را پیش رو می گذاشتند. یکی از معاونان زندان پیایی به دیدن من می آمد در حالی که چشم به زمین می دوخت از من می خواست تا نیازهای خود را در حدی که او می تواند تامین کند در میان بگذارم.» صفحه ۲۴۸

این رشته سر دراز دارد و به کرات در این کتاب ما با دلسوزی مادرانه خانم کار برای زندانبانان و بقیه کارکنان زندان های جمهوری اسلامی بر می خوریم. راستی که احساسات انسانها را هم بینش و موقعیت اجتماعی آنها شکل می دهد.

انتخاب بین بد و بدتر

«در شرایطی چنین هولناک، ظهور یک نیروی اصلاح طلب از درون قدرت، حتی با هدف حفظ نظام سیاسی، می توانست به سود مردم عمل کند و عبور از فراز و نشیب های خطرناک را ممکن سازد...» صفحه ۵۵

خانم کار که مردم را تشویق به انتخاب بد و بدتر بین حکام اسلامی می کند، اما بدترها در تعریف وی آنقدر محدود و کوچک می شوند که فقط حسین شریعتمداری و اطرافیانش باقی می مانند. بازجوها همه خوبند جز بازجو ... قضات همه خوبند جز قاضی ... زندانبانان همه آدم های صدیق و با وجدانی هستند که از بد روزگار مجبورند از این راه ارتزاق کنند و فقط یک زندانبان بد بود «دیگر زندانبانان از این امتیازات (سفر حج، سوره... محروم بودند. ساده می زیستند و از چنبره قدرت های مافیایی می گریختند.» (ص ۷۳)

البته به هر دلیلی خانم کار از آوردن نام سردمداران جنایتکار رژیم چون خامنه ای و رفسنجانی احتراز می کند، کسانی که امثال حسین شریعتمداری انگشت کوچکشان هستند! اما مسئله مهمتر نتیجه بازی انتخاب میان بد و بدتر بود، انتخابی که بدون شک موجب طولانی تر شدن ظلم و ستم بر اکثریت مردم شد و مردم را قربانی و سیاهی لشکر دعوای بین دو جناح کرد. سرگذشت خانم کار و رنج هایی که در زندان بر او رفت خود یک نمونه گویای این امر است. خانم کاری که همنشینی با اکبر گنجی برایش «شیرین» بود، وقتی می شنود که «اکبر گنجی به ما اعتراض کرده و گفته است چرا من را با این دو تا لائیک (منظور من و شهلا لاهیجی) توی یک اتوموبیل می گذارید...» (صفحه ۴۵) و یا زمانی که گنجی برای تبریئه خودش از فریب ایدئولوژیک خانم کار سود می جوید « خانم کار حجاب را هم به زور من پذیرفت.» (صفحه ۴۵)، خانم کار تکان می خورد، اما حاضر نیست از این تکان خوردن خودش جمع بندی کند!

برخورد به موضوع زنان

مهرانگیز کار تا پیش از کنفرانس برلین در جلسات خارج کشور بدون روسری ظاهر می شد

و بدرستی بر هویت خود بعنوان یک زن سکولار پای می فشرد. مسئله یک تکه پارچه نبود. حجاب سمبل نمادین اسارت زن ایرانی است. و مقاومت در مقابل حجاب اجباری مقاومت در مقابل نظامی بود که زنان را به سطح نیمه انسان و بردگی کشیده است و بیش از دو دهه است که زنان به اشکال مختلف علیه حجاب اجباری مبارزه کرده اند. اما خانم کار در کنفرانس برلین تسلیم مصلحت گرایی اکبر گنجی شده و روسری بسر می کند.

حتی وقتی گنجی مصلحت یوسفی اشکوری را بهانه می کند. یوسفی اشکوری به خانم کار می گوید خود مدافع آزادی پوشش است و برای او مهم نیست که او روسری بسر کند. اما ببینیم استدلال گنجی چه بود که توانست خانم کار را قانع کند: «یوسفی اشکوری اگر قرار است هزینه ای بپردازد، بهتر آن که بابت کار بزرگی به آن تن دهد. نه بابت بی حجابی شما. حیف است نیروی او را که صرف روشننگری می شود سهل و آسان فقط بعلت همنشینی با یک زن بی حجاب در کنفرانس برلین از دست بدهیم.» صفحه ۴۲

سالهاست دوم خردادی ها از طریق ایدئولوگ های خود نه فقط سعی می کنند جنبش زنان در ایران را انکار کنند بلکه وقتی هم که مجبور میشوند واقعیت این جنبش را بپذیرند سعی می کنند با طرح این که مسئله زنان عمده نیست و حل آن در گرو مسائل کلان سیاسی است آن را عقب رانند و در عین حال فصل مشترک خود را با حکام اسلامی حفظ کنند.

استدلال اکبر گنجی در مورد حجاب همان استدلال غیر عمده انگاشتن مسائل زنان است. دوم خردادی ها بارها نشان دادند که دیدگاهشان بر سر زنان هیچ فرقی با باصطلاح جناح تندرو ندارند. اما عجیب اینکه خانم کار تسلیم نظر گنجی می شود و قانع می شود حجاب اجباری در ایران جزو مسائل بی اهمیت است و اینجا هم با نظام اسلامی بر سر منافع پایه ای زنان سازش می کند. آقای گنجی توانست با پنبه بر سر خانم کار حجاب بگذارد! خانم کار با گذاشتن روسری فقط هویت خود را زیر پا نگذاشت، بلکه به مبارزات زنان ایرانی در داخل و خارج کشور دهن کجی کرد!

اما خانم کار فقط بر سر منافع زنان سازش نکرد. او آنچنان کینه توزانه به معترضین کنفرانس برلین برخورد می کند که گاه نظراتش با عقب مانده ترین ارزشهای حکام جمهوری

اسلامی در مورد زنان شانه به شانه می شود: «اعتراض زنی که زندان را به هم می ریخت با زنی که برهنه می شد و یک کنفرانس سیاسی را بهم می ریخت از یک جنس بود. هر دو عاصی بودند، هر دو زندانی بودند و.....» صفحه ۱۲۲

برای اینکه جنس اعتراض زن زندانی را بدانیم در صفحات پیشین کتاب می خوانیم: «هر چه بود رفتار این زن، اعلام جنسیت و خواهش تن در قفسی بود که توی غذاهای طبخ شده آن موادی می ریزند تا غریزه جنسی را در زندانی سرکوب کند..» صفحه ۱۲۰

نه خانم کارا! اگرچه هر دو نوع اعتراض عادلانه است. اما قرار دادن این دو نوع اعتراض در کنار یکدیگر غلط است. فرق است بین مقاومت عادلانه با اعتراض آگاهانه. اعتراض پروانه حمیدی، اعتراضی بود آگاهانه، اعتراض خواهش تن نبود، اعتراض او پژواک صدای اکثریت زنان ایرانی علیه اسارت حجاب بود. پس از کنفرانس برلین هنگامی که خانم کار در ایران طی گفتگویی با یکی از روزنامه گفت «آنها مشتی ضد انقلاب مبتدل بودند!» بسیاری از سردمداران رژیم اسلامی گفتند این زنان فاحشه بودند و می خواستند امیال جنسی خود را نشان دهند! و ما در این ارزیابی شما اگر چه از زاویه ای دیگر، رد پای همین نوع تفکر و بینش را می بینیم. محافظه کاران بقول خانم کار، شریعتمداری چی ها گفتند این زنان فاحشه بودند و دوم خردادی ها اپوزیسیون را در کنار هیئت حاکمه جمهوری اسلامی گذاشتند به زنان معترض زرها خانم گفتند.

زنی که بقول شما لخت شد و شما را یاد خفاش می اندازد، بخاطر مخالفت با ارزش های اسلامی و منافع میلیونها زن ایرانی برهنه شد، همانگونه که شما بخاطر حفظ مصلحت حرف گنجی را گوش کردید و در کنفرانس برلین حجاب بسر کردید!

توهم رفرم و تحقیر عسیان!

خانم کار از زن زندانی روایت می کند که عسیان کرده و شیشه ها را می شکند کسی به او نمی تواند نزدیک شود. «مامورین حراست زندان به زن عاصی پیاپی مژه می دهند که اگر آرام بگیرد برایش شرایط بهتری تدارک می بینند. او را اندرز می دادند. تطمیع می کردند.... ولی عسیان زده در قفس را با این وعده ها چه کار؟ ... یک مددکار وارد صحنه شد. مددکار به

قدری چم و خم عصیان زده های قفس را می شناخت که بعد از ساعتی گپ زدن با زن او را راضی کرد تا با پای خود به سلول برود.» سپس خانم مهرانگیز کار از خود می پرسد «که آیا ما نیز در کنفرانس برلین می خواستیم عصیان زده ها را با کلام دلکش دیگر بار به سلول بکشانیم، یا می خواستیم قفس را بشکنیم؟» صفحه ۲۰۷

خانم کار حاضر نیست به این سؤال پاسخ دهد. اما سؤال دیگری نیز مطرح است خانم مهرانگیز کار چقدر نقش خود را در کنفرانس برلین شبیه مددکار زندان می داند؟ خانم کار از انقلاب وحشت دارد و برای مقابله با انقلاب و اثبات کم خواهی و رضایت به همین نظام و اصلاحات در آن از عصیان بیزار میشود و عصیان را کار بی عقل و منطق تعریف می کند: «همه به حد و مرزی از عصیان رسیده اند که مهار شدنی نیست. ما نیز در جایگاه سخنران آشنا به عوارض این اعتراض، ترسیده از یک انفجار اجتماعی فحاشی حاضران را تحمل می کنیم. با هدف تغییر وضع موجود بدون خونریزی. عصیان زده را با عقل و منطق چه کار؟» ص ۱۲۳

ایشان در بخش پروازهای شبانه شان به سلول زنانی می رود که عصیان کرده اند در مقابل شوهر، جامعه، زندانبان، بازجو. او به بی خیالی و آسودگی آنان حسودی می کند و قادر نیست زیر چهره آسوده انسانها نیاز به عصیان را ببیند. او نمی تواند ببیند که این توده ها در مقابل نظام جهنمی جمهوری اسلامی هیچ راهی جز عصیان ندارند. و برای تغییر این جهنم هیچ راهی بجز انقلاب ندارند و انقلاب بدون شورش کردن ممکن نیست! برای اینکه میوه شورش و مبارزه این زنان ستمدیده را کسی نچیند باید که عصیانشان را با آگاهی پیوند داد. باید آنان را به معنای خشن و ستمگرانه کلام «دلنشین» کسانی که می خواهند مددکار شوند تا آنها را مجبور کنند دوباره به جهنم تن دهند، آگاه کرد. خانم کار متاسفانه نمی تواند ببیند زیر همین آسودگی ستمدیدگان آتشی از خشم و نفرت نهفته است که امروز در جامعه ایران چون آتشفشان سرباز کرده است. تنگ نظری و توهم خانم کار او را دنبال کسانی انداخت که می خواستند وسعت قفس را چندمتری بزرگتر کنند، بجای اینکه به استقبال این آتشفشان بروند! از نظر خانم کار آدم با عقل و منطقی عصیان نمیکند، لابد مثل ایشان سعی می کند از عقل و منطقی برای اصلاح مناسبات پوسیده قرون وسطایی کمک گیرد، یا مثل گنجی که با عقل

و منطبق می فهمد جمهوری اسلامی رفتنی است و بهتر است توشه فردای خود را برای سوار شدن دوباره بر گرده مردم آماده کند و قهرمان «دمکراسی خواهی» شود! یا وقتی می بیند که قدرتهای خارجی دارند نوکرانشان را عوض می کنند، و جمهوری اسلامی یکی از همین نوکرهاست، سعی می کند آهنگ مخالفتش را با نت های هیئت حاکمه آمریکا هماهنگ کند!

دفاع از گنجی یک انتخاب روز است!

اما بر گردیم به احساسات خانم کار در مورد گنجی. صفحات نه چندان کم از کتاب در مورد سرفه های گنجی، چهره معصومانه و کودکانه گنجی، صداقت گنجی، سرسختی و توانایی گنجی و..... است. اگر خانم کار صدای گنجی را در کنفرانس برلین که کنارش نشسته بود می شنید وقتی می گفت خشونت در سالهای اول انقلاب برای تثبیت نظام ضروری بود. اما امروز نظام تثبیت شده و به خشونت نیازی نیست و باید از خشونت پرهیز کرد. آنگاه می توانست در چهره گنجی بجای «سیمای کودکانه، خندان، لجباز اما بیدار» چهره کریه اش را ببیند که با لبخندی مزورانه رو به صدها سیاسی تبعیدی می کند و می گوید اگر مدرکی دارید که من شکنجه کرده ام ارائه دهید! در دهه اول انقلاب در دوره برو بیای گنجی در وزارت اطلاعات، رژیم هزاران نفر را بدون مدرک و حتی بدون مدرک شناسائی اعدام کرد حالا از هزاران انسانی که از چوبه های دار رژیم گریختند و حتی فرصت نکردند و یا نتوانستند برگه هویت خود را همراه داشته باشند مدرک می خواست!

اما واقعیت این است که گنجی فرد نیست و فشرده یک تفکر و بینش است بینشی که می خواهد نظام مردسالار طبقاتی حاکم را به هر طریقی حفظ کند. ایشان در مانیفست جمهوری خواهی اش آشکارا گفته است که چه می خواهد و این بار چگونه می خواهد این نظام را حفظ کند.

اگر گنجی ها در چند سال گذشته برای حفظ نظام اسلامی، سعی در متوهم کردن مردم و تبلیغ انتخاب بین بد و بدتر یعنی یا جناح خامنه ای یا خانمی کردند، امروز دوم خردادی ها از جمله اکبر گنجی بقول خانم کار «سمبل وجدان بیدار جمهوری اسلامی»، مردم را به انتخاب دیگری میان بد و بدتر فرا می خواند: انتخاب بین جمهوری اسلامی و آمریکا. دوم

خردادی های ورشکسته این بار سعی می کنند به مردم بیاوراند فقط با کمک آمریکا می شود، آزادی بدست آورد. گنجی پیشتر این نظریه بود. «به گفته موافقان دخالت خارجی، ... نظام سیاسی آلمان با دخالت مستقیم آمریکا دموکراتیک شد. ژاپن را هم ژاپنیها دمکرات نکردند، بلکه ژاپن به زور آمریکا دمکرات شد. لذا اینان به دموکراسی متکی به زور آمریکا خوشامد میگویند چرا که هیچ امیدی به ظرفیت های داخلی برای تاسیس نظامی دموکراتیک ندارند. از سوی دیگر معتقدند که عامل خارجی، مستقل از خواست ما، اینک مهمترین عامل تعیین کننده سرنوشت آینده ایران زمین است.» (گنجی، مانیفست جمهوری خواهی). این گفته های قهرمان دوم خرداد است که خانم مهرانگیز کار در زندان هنگامی که از کار قاضی سر در نمی آورد، برای پاسخ سئوالاتش از او یاد می کند: «مردی می طلبد از تبار گنجی با همان سرسختی، با همان خط و ربط و توانایی ها در دستیابی به منابع اطلاعاتی.» (همان کتاب صفحه ۱۳۵)

کنفرانس برلین مینیاتوری از آینده هم بود از آنچه در این چند هفته اخیر در ایران شاهدش بودیم. این چیزی است که موافقین و مخالفین کنفرانس برلین و از جمله خانم کار باید برسمیت بشناسد. چرا که وقایع جاری سئوالات جدی را مقابل خانم کار گذاشته است ایشان همانگونه که احساس مسئولیت کرده و دعوت به کنفرانس برلین را قبول کردند، امروز نیز بسیاری از ایشان می خواهند با همان احساس مسئولیت به نگرش تا کنونی خود و عواقب آن پاسخگو باشند!

در سراسر کشور هزاران نفر هر شب به خیابان ها می آیند تا نفرت خود را از کلیت جمهوری اسلامی و جناح ریاکار خاتمی نشان دهند. آنها با نیروهای نظامی و بسیجی درگیر شده و شجاعانه با آنان می جنگند. آنها همان حرفی را می زنند که معترضین کنفرانس برلین. آنها کسانی را که می خواهند اوضاع را آرام کنند هو می کنند. زنان روسری ها را از سر در آورده و علیه سران رژیم شعار می دهند. آیا خانم کار و همفکرانشان همان انگی را که به معترضین کنفرانس برلین زدند حال به مردم ایران می زنند؟ «ضد انقلاب مبتذل»

جنبش زنان همراه با جنبش دانشجویی به صحنه آمده است. زنان روسری ها را بعنوان سمبل اسارت میسوزانند و با شعار جنبش دانشجویی «این جنبش دانشجویی است نه جنبش

آمریکا!« همراهی کرده و با نگاه به تجارب خواهران افغانستانی و عراقی میگویند: «آمریکا در هیچ نقطه ای از جهان هیچ زنی را آزاد نکرده است». خانم کار شما چه می گوئید هنوز هم چشم به راه «مردی از تبار» آقای اکبر گنجی هستید تا گره گشاید؟ گنجی با صراحت در کتابش جمهوری خواهی خود را با آمریکا خواهی و سرمایه خواهی یکی کرده است شما چه می گوئید؟ امروز مسئله جمعبندی کردن و نکردن از بینش شکست خورده دوم خرداد، مسئله انتخاب جهت و سمت در تحولات جامعه است، تعیین چگونگی رفتن جمهوری اسلامی است. اگر زنانی که زمانی براحتهی عصای دست دوم خردادی ها شدند، از بینش شکست خورده خود جمعبندی نکنند، براحتهی می توانند این بار در دام قلاب دمکراسی خواهی قلابی دیگری بیفتند.

خانم مهرانگیز کار وضعیت خود را شبیه قهرمان قصه نمکی می کند. نمکی که یادش رفت یک در را ببندد و دیو به خانه آمد. تشبیه شما درست است امروز شیشه عمر دیو جمهوری اسلامی در دست زنان است. امروز اکثریت زنان ایران در کار شکستن شیشه عمر این دیو هستند شما هنوز هم از زنان می خواهید این شیشه را دست بدست کنند؟ خانم مهرانگیز کار شما یک در را باز گذاشتید و دیو آمد. در کتابتان گردنبد مقدس بنظر می آید که همچنان مستعد باز گذاشتن در هستید، حاشا این بار بروی دیوهای بزرگتر!

تیر ماه ۱۳۸۲ ■

رفراندم! بیراهه ای دیگر

آیا درست می شنویم؟ یک همه پرسی دیگر در مورد جمهوری اسلامی؟ پس از ۲۵ سال؟ مگر آن رفراندم چه گلی به سرمان زد؟ مگر جز این بود که مستمسک قانونی ۵۲ سال جهل و سرکوب را به فریب از مردم گرفتند؟ این بار نیز می خواهند باور کنیم که چشم انداز بدیعی در صندوق رفراندم انتظارمان را می کشد. اما اینانی که خود را «پیشتازان دلیر» نو آوری می خوانند چیزی چندان متفاوت از متاع گندیده ای که ۲۵ سال پیش به خوردمان دادند در چننه ندارند.

«فراخوان ملی برای رفراندم» در ابتدا توسط یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران جمهوری اسلامی (محسن سازگارا)، مهرانگیز کار، محمد ملکی (یکی از افراد دانشگاهی وابسته به جریان ملی مذهبی) و عده ای از افراد «دفتر تحکیم وحدت انجمن های اسلامی» (بازوی دانشجویی رژیم) اعلام شد اما بلافاصله طیفی از محافل جمهوری اسلامی، سلطنت طلبان، ملی مذهبی ها، اپوزیسیون راست خارج کشور (رهبران جریان فدائیان اکثریت و ائتلاف منشور ۸۱ و غیره) در حمایت از این طرح کنار هم قرار گرفتند. اینان مدتها قبل از اعلام علنی طرح میان خود مذاکره و معامله می کردند. بانیان و حامیان طرح در اعلام اهداف این طرح دچار تناقضات و دروغ گوئی های زیاد شدند. میان کسانی که در جریان پروژه امنیتی «دوم خرداد» همدست بودند اختلاف افتاده است. حجاریان با این طرح بشدت مخالف است و حتا تهدید کرده که ممکن است دستکش های مخملی اش را در آورد. مهرانگیز کار غزل خوانی به گوش حجاریان را کنار گذاشته و گذشته امنیتی این «تئوریسین دوم خرداد» را به رخ می کشد و با لحنی گله مند به یادش می آورد که سالها با علم به اینکه وی از مهره های موثر امنیتی است با وی و پروژه دوم خرداد او همکاری بی دریغ کرده است. رهبران فدائیان اکثریت بدلیل مخالفت مهره های موثر جناح دوم خرداد، حاضر به عضویت رسمی در

این طرح نشده اند. آنان نمی دانند میان سازگارا و حجاریان کدامیک را بعنوان یار و یاور خویش برگزینند. محمد ملکی که خوشنام ترین فرد این مجموعه است، مجبور شده اعلام کند یاران کنونی اش (امثال محسن سازگارا) در سالهای ۶۰ او را در سیاهچال های جمهوری اسلامی شکنجه داده اند اما وی آنها را «می بخشد». اما ملکی با این کار خیلی چیزهای دیگر منجمله خوشنامی اش را نیز بخشیده است. هنوز «توضیح» پس از «توضیح» در مورد هدف واقعی این طرح در جریان است. اما واقعیت چیست؟ یکی از عیان ترین مشخصه های طرح فوق آن است که مسئله سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بدست مردم و در نتیجه حرکت های مردمی را نفی می کند. مقصد طرح متحد کردن بخشی از جمهوری اسلامی با سلطنت طلبان (مشروطه خواهان) و جریان «فدائیان اکثریت» و «منشور ۸۱» و غیره و ایجاد یک نیروی سیاسی ارتجاعی جدید در کنار جمهوری اسلامی (و نه در مقابل آن) است. نیروئی که می خواهد بر سر سهمی از قدرت با رژیم رقابت کند.

این طرح برای زنان چه در انبان دارد؟ فقط یک بررسی ساده لازم است که جواب را ببابیم. کدامیک از نیروهای سیاسی اصلی این طرح، شرط همکاری میان خود را لغو یکی (فقط یکی) از قوانین تبعیض آمیز ضد زن مانند حجاب اجباری یا قانون زناى محصنه، قرار داده اند؟ هیچکدام. حتا روی کاغذ و در حرف و بعنوان شرط همکاری و وحدت میان خودشان نیز چنین خواستی را طرح نکرده اند. تاریخچه نیروهای اصلی گرد آمده بحول این طرح را بررسی کنید. هیچ یک از بخش های جریان «دوم خرداد» (چه آنان که در حکومت و چه آنان که در خارج از حکومت بودند) هرگز لغو قوانین تبعیض آمیز ضد زن را بعنوان شعارهای انتخاباتی خود طرح نکرده اند.

در مورد اینکه بانیان اصلی این طرح رهبران جنبش دانشجویی اند، تبلیغات زیاد است. فرض کنیم که چنین است. با این فرض باید بگوئیم که این «رهبران جنبش دانشجویی» بسیار عقب مانده اند. رهبران دانشجویی «دفتر تحکیم وحدت انجمن های اسلامی» تا کنون حتا یک اعلامیه علیه قانون حیوانی سنگسار و اعدام دختران بخاطر مسائل ناموسی نداده اند. برای رهبران دفتر تحکیم وحدت، زن نمونه فاطمه است و روز زن برایشان روز فاطمه است. با وجود آنکه ۶۰ درصد دانشجویان را دختران تشکیل می دهند، و هر روز و هر ساعت بخاطر

جنسیت خود از تبعیض در رنجند، این جریان دانشجویی هرگز شعاری مبنی بر رفع تبعیض از زنان نداشته است.

کدام عاقلی است که قسم های این جریانات را در مورد حسن نیتشان باور کند؟ اینان چگونه می خواهند «یک قانون اساسی نوین» بنویسند؟ چه قانونی از مغز مردسالار اینان می تواند تراوش کند که به نفع زنان باشد؟ حیرت و شگفت از اینهمه وقاحت! وقیح تر از اینان، سلطنت طلبان هستند که یکبار سرنگون شده اند و از مردم می خواهند چیزی را که ۲۵ سال پیش به دور انداختند، از زباله دانی بیرون بکشند. بسیاری از بانیان و حامیان طرح «فراخوان ملی برای رفراندم» خود را «سکولار» می خوانند. آیا اینها نمی دانند که ابتدائی ترین و کوچک ترین حرکت و خواست سکولاریستی در ایران، لغو قوانین شریعت که بیشتر از هر جا در قوانین جزائی ویژه زنان تبلور یافته، می باشد؟ چرا، خوب هم می دانند. اما ضروریات حفظ نظم موجود که اسارت زنان یکی از اساسی ترین آنهاست، اینان را در مقابل حقایق کور و کر کرده است.

در جنبش زنان همان کسانی که به قافله دوم خرداد خاتمی پیوستند و برای خاتمی ستاد انتخاباتی تشکیل دادند، همان کسانی که در تبرئه مامورین امنیتی و شکنجه گران رژیم قلم ها زدند و آنان را بعنوان «روزنامه نگاران اصلاح طلب» بازسازی کردند، همان افرادی که برای قانع کردن مردم در مورد راه های غیر ممکن و خیالی مانند «اصلاح رژیم از درون» دست به وارونه نویسی تاریخ زدند، در وصف «فراخوان ملی برای رفراندم» مدیحه سرائی می کنند. بله همانها! برخی از آنها به طرز اسفباری مدافع نظم حاکم اند و حتا به این طرح ایراد می گیرند که چرا با صراحت خود را تابع «اصلاح طلبان دولتی» نکرده است. برخی دیگر برای موجه جلوه دادن حمایت خود از این طرح ادعاهای شگفت آور می کنند. مثلا یکی از فعالین جنبش زنان در داخل می گوید، «هیچ کس براستی نمی داند نظر مردم واقعا چیست؟ شاید با این رفراندم... بالاخره بتوان پی برد که مردم چه می خواهند.»

عجب! پس از اینهمه همه پرسى هنوز نمی دانند «نظر مردم واقعا چیست». مگر همین چند وقت پیش مردم با تحریم انتخابات مجلس هفتم نظرشان را ثبت نکردند؟ این نشان می دهد که در کشور ما همه پرسى ها و انتخابات آنقدر مسخره است که حتا جارچیان

تئوری «اصلاح رژیم» آن را جدی نمی گیرند. این نشان می دهد که صدای مردم وقتی از دهلیزهای «همه پرسی» و «انتخابات» رد می شود آنقدر پارازیت دارد که حتا دوستان نمی فهمند که «نظر مردم واقعا چیست»! بنظر می آید که فقط بلند شدن غرش رعد آسای انقلاب مردم و سرنگونی رژیم می تواند گوش ها را باز کند و مسخ شدگانی را که در مقابل هیبت زاده شدن یک آینده متفاوت از ترس پس می روند، شفا دهد.

پروژه دوم خرداد یا «اصلاح رژیم از درون» به تلخی به ما آموخت که به وعده ها و طرح های مرتجعین و کسانی که با مرتجعین هم صف می شوند، دل نبندیم زیرا کارکرد این گونه طرح ها و پروژه ها آن است که انرژی و امیدهای مردم را به هرز دهد و عمر این هیولا را تداوم بخشد. جنبش زنان باید به هر طرحی که بخشی از هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را در آغوش می کشد یا دنبال لطف و کرامت قدرتهای جهانی است، طرد کند و بقیه را نیز از امید بستن به این پروژه ها برحذر دارد.

طرح همه پرسی مورد بحث، یا هر طرح مشابه دیگر، تا قبل از اینکه رژیم جمهوری اسلامی سرنگون شود، ذاتا و جدا از اراده حامیانش، فقط می تواند بنیان های نظم حاکم را حفظ کند و نمی تواند تغییری به ارمغان بیاورد. بخصوص برای زنان این طرح نه منافع زنان و نه منافع اکثریت مردم ایران را بازتاب نمی دهد. این طرح آراء و منافع اقلیت ناچیزی را که مشتاق بنا کردن ساختمان کهنه دیگری بر روی همان ریشه ها و شالوده های پوسیده اند، بازتاب می دهد. جنبش زنان فقط از طریق کلنگ و تیشه زدن به ریشه های نظام موجود، ساخته می شود. هر حرکت جنبش زنان، چه کوچک و چه بزرگ، باید اینطور سنجیده شود. برای ساختن اول باید خراب کرد. در غیر اینصورت، کار سخت تر و کلاف سردرگم تر می شود و در انتها زنجیرهای اسارت محکمتر. زنانی که می خواهند جنبش زنان ببالد و در پهنه ایران گسترده شود، در دل دشمن ترس بیندازد و به مردم الهام ببخشد، در مقابل این طرح و طرح های مشابه باید بایستند. زنان ایران در بند و اسارت یک نظام هیولائی اند که هم شالوده رژیم سلطنت شاه را تشکیل می داد و هم زیربنای رژیم جمهوری اسلامی را. این دو رژیم مانند دو شاخه از یک ریشه روئیدند. این ریشه با «تغییر قانون اساسی» کنده نمی شود. کهنه را کهنه پرستان از میان بر نمی دارند. ساختار ظلم را ظالمان نمی شکنند. بحث و معامله سیاسی نمی

تواند رژیم را وادار به کناره گیری و تسلیم کند. بخصوص آنکه جنس معامله کنندگان با جنس حاکمان خورند داشته باشد و آمالشان با شالوده نظم حاکم سازگار باشد. زور ظالم را مظلومانی می توانند درهم شکنند که هیچ وجه اشتراکی با ظالم نداشته باشند. اکثریت زنان هیچ وجه اشتراکی با زن ستیزان حاکم ندارند. ریشه اینان با نیروی سازمان یافته مبارزات مردم و مشخصا مبارزات زنان کنده می شود. وقتی کهنه نابود شد، نو زاده می شود. وقتی آینده بدست خودمان زاده شد، آنگاه قوانین اساسی اش را نیز مدون خواهیم کرد. بازهم بدست خودمان.

پیش بسوی سازمان دادن مبارزات و اعتراضات توده ای زنان علیه رژیم جمهوری

اسلامی!

فوریه ۲۰۰۵ ■

رفراندوم :

تحول در استراتژی

یا به نرخ روز کردن استراتژی؟

آذر درخشان

اخیرا از نوشین احمدی خراسانی مقاله‌ای تحت عنوان "تحول در استراتژی / انعطاف در تاکتیک" (۱) در سایت تریبون فمینستی منتشر شده است. اگر چه برخی دوستان این نوشته را نقد کرده اند، من نیز می‌خواهم از جوانبی دیگر به آن بپردازم.

نوشین احمدی که در چند سال گذشته مدافع دوم خرداد و تئوری‌های "اصلاح طلبان" بود، امروز از طرح رفراندوم برای تغییر قانون اساسی حمایت می‌کند. وی برای تشریح این خط مشی "نوین" مقاله خود را نوشته است. (۲)

نوشین احمدی در این مقاله سعی می‌کند توضیح دهد که خط مشی حمایت از طرح رفراندوم، در تضاد با تئوری‌های قبلی وی نیست. به همین دلیل، یک بند از مقاله‌ی خود را اختصاص به هنر انتخاب تئوری‌ها و استفاده از آن‌ها در شرایط مختلف می‌دهد و می‌گوید در موقع مقتضی باید تئوری‌ها را عوض کرد. وی برای نقد مخالفین طرح رفراندوم از اهرم "تئوری" سود می‌جوید و می‌گوید: "عده ای از مخالفان طرح رفراندوم بدون تحلیل مشخص از شرایط کنونی جامعه، با توسل و تکرار تئوری‌هایی به نقد آن می‌پردازند". هدف مقاله و تئوری پردازی‌هایش، خلق افکار کردن برای تغییر ریل سیاسی است.

۱- مدیریت تئوری‌ها یا تئوری سازی برای انتقاد نکردن از اشتباهات؟

نوشین احمدی در مورد "تئوری" طوری حرف می زند که انسان را به یاد خرید از بازار و انتخاب نوع خمیر دندان می اندازد. وی در بند اول می گوید "تئوری سازی، خط انبوه به خود گرفته است" و "در واقع به نظر می رسد امروزه برای جنبش های اجتماعی، چگونگی مدیریت نظریه هاست که دارای اهمیت است و نه استفاده از چند تئوری یا حتی تولید نظریه، مدیریت تئوری ها به معنی تبدیل تئوری های موجود به دانش کاربردی است..." معنای این حرف ها چیست و در عمل این نظریه ها چه شکلی بخود می گیرند؟

شک نیست که در دنیای امروز تئوری زیاد تولید می شود. تولید انبوه است. تئوری های تولید شده هر چه از سرچشمه های زندگی بیشتر فاصله می گیرند، در پنهان کردن ماهیت خود موفق ترند. اما اکثر این تئوری ها تفاوت ماهوی با هم ندارند. با مطالعه ی عمیق می توان به ماهیت یکسان بسیاری از آن ها پی برد و دریافت که در نهایت به چند دسته بندی تقسیم می شوند. درست مثل خود جامعه ی بشری! آنچه واقعا متفاوت است اشکال این تئوری هاست. تولید انبوه در واقع در عرصه فرم و شکل صورت می گیرد.

هر تئوری به یک بینش معین، به یک سیاست معین و به یک عمل معین خدمت می کند. تئوری ولایت فقیه (تئوری هائی که در مراکز قدرت جمهوری اسلامی تولید می شوند) همه به حاکمیت اقلیت معلوم الحال که همه می شناسیم و لگدمال کردن تمام حقوق اولیه بیش از شصت میلیون انسان (و بیش از همه، اسارت زنان) خدمت کرده است. تئوری های جورج بوش به منافع آن امپراطوری و غارت مردم جهان خدمت می کند، دخالت های نظامی و کشتار مردم را در کشورهایی مثل افغانستان و عراق "تعقلی" می کند. تئوری های مارکسیستی و تئوری های روشنفکران مردمی مانند چامسکی و یا هاوارد زین و غیره به منافع مردم جهان و نه قدرت ها خدمت می کند. چگونه می توان بین این تئوری ها مدیریت اعمال کرد و گاهی این و گاهی آن را انتخاب کرد؟ تئوری های امثال حجاریان یا سروش به شکل دادن ترند دوم خرداد و در نتیجه به تداوم عمر حکومت اسلامی و تیزتر کردن و به روز کردن عقاید و افکار قرون وسطایی خدمت کرد.

تئوری‌های فمینیستی به آگاهی زنان و مبارزه آنان برای آزادی و برابری خدمت می‌کند. چگونه می‌توان مثلاً بین تئوری‌های فمینیستی کیت میلث و شهرزاد مجاب از یک سو و تئوری‌های فاطمه آلیا و عشرت شائق از سوی دیگر «مدیریت کرد»؟ ممکن نیست! چون هر کدام از این تئوری‌ها در خدمت منافع گروه و یا قشر معینی است. نمی‌توان منافع گروه‌های متضاد را با هم مدیریت کرد. بین منافع زنان حکومتی و اکثریت زنان ایران هیچ هماهنگی یا مدیریتی نمی‌توان به وجود آورد.

در واقع نوشین احمدی به تئوری به صورت استفاده‌ی ابزاری نگاه می‌کند. برای وی تئوری نه نقش الگوئی برای کشف حقیقت و نه انعکاس حقایق امور است، بلکه برای گذراندن امور است و می‌توان سری به بازار تئوری‌ها زد و برای گذراندن امور دست به انتخاب زد. این درک از تئوری در تضاد کامل با متدولوژی علمی کسب شناخت است. طبق این تئوری معلوم نیست بالاخره حقیقت چیست. ظاهراً حقیقت تکه‌های بی شماری است که هر تکه اش در دست کسی قرار دارد و طبعاً از هر تکه‌ی آن باید استفاده کرد. این یک فلسفه است و این فلسفه در خدمت سیاست‌های معینی است. از این فلسفه زمانی مخملباف برای توجیه همکاری‌هایش با رژیم اسلامی استفاده‌ی "کاربردی" کرد و گفت آن روز آن تکه حقیقت را می‌دید (آن تکه حقیقت، اعتقاد به جمهوری اسلامی و همکاری با آن بود) و امروز تکه ای دیگر از حقیقت را می‌بیند که انتقاد به جمهوری اسلامی است. این یک شکل از "مدیریت تئوری‌ها" برای دانش کاربردیست.

برای اینکه ذهنی‌گری نکنیم، بهتر است مراجعه کنیم به مفهوم مدیریت تئوری‌ها در عمل از جانب نوشین احمدی تا منظور او را بیشتر متوجه شویم. او در دوره دوم خرداد می‌گفت: زنان ذاتاً اصلاح طلبند، زنان باید با گام‌های میلی‌متری برای کسب حقوق‌شان تلاش کنند، زنان باید در چارچوب قانون اساسی و با اتکا به آن برای حقوق خود مبارزه کنند، اگر زنان در تحولات کلان سیاسی دخالت کنند سرشان کلاه می‌رود و...

کاربرد این تئوری‌ها در عمل چه بود؟ آیا در خدمت طولانی‌تر کردن عمر نظام مردسالارانه‌ی حاکم نبود؟ آیا مبارزه‌ی زنان برای کسب حقوق برابر را وابسته به ساختارهای قدرت زن ستیز نکرد؟ محک زندگی و واقعیت، این جواب را داده است. هم تئوری‌ها و هم دانش کاربردی نوشین احمدی غلط از آب در آمد. برای همین او مجبور است تئوری‌هایش را عوض کند و بگوید: زنان

باید در تحولات سیاسی کلان دخالت کنند، قانون اساسی ضد زن است!

اشتباه و تجربه کردن، بخش لاینفکی از زندگی انسان است و انسان با جمع‌بندی صادقانه از این خطاها پیشرفت می‌کند. ولی به نظر من، نوشین احمدی این خطا را توجیه تئوریک می‌کند و بدتر اینکه آزموده را دوباره می‌خواهد بیازماید. یعنی امروز، می‌خواهد دخیل ببندد به "طرح رفراندوم".

در حقیقت در مرکز نظریه "مدیریت تئوری‌ها" آشتی دادن منافع متضاد قرار دارد. دیروز، بین منافع زنان و نظام حاکم پل می‌زد و امروز می‌خواهد بین منافع برخی جناح‌ها و مهره‌های بدنام رژیم حاکم و قدرت‌های بین‌المللی با منافع زنان، تحت عنوان رفراندوم برای تغییر قانون اساسی پل بزند. این هم جنبه‌ای دیگر از "مدیریت تئوری‌ها برای دانش کاربردی است" و البته حتماً وقتی در آینده پروژه "رفراندوم" شکست خورد و طرح فریبکارانه‌ی دیگری سر درآورد تئوری‌های دیگری بوجود خواهد آمد که فقط کافی است مثل نوشین احمدی خراسانی مهارت در "مدیریت تئوری‌ها" داشت تا بتوان آن‌ها را توجیه و مردم پسند کرد. باید بگویم که در واقع نوشین احمدی تئوری‌های بنیادینش را عوض نکرده بلکه در شرایط جدید که پل دوم خرداد فرو ریخته، مهمتر از آن تمام ساختار قدرت حاکم در حال فروپاشی است، وی چاره‌ای ندارد جز این که دست به "مدیریت تئوری‌ها" بزند که در واقع یک نوع مدیریت بحران است.

نوشین احمدی در مباحث خود از اصلی که من هم به درستی آن اعتقاد دارم، استفاده می‌کند. این گفته صحیح است که نقطه‌ی عزیمت تئوری‌ها و نظریه‌ها باید شرایط عینی باشد. اما وی از این حقیقت نیز استفاده ابزاری می‌کند، یعنی برای توجیه تئوریک تغییر ریل سیاسی. من به این متد اعتقاد دارم. برخی از نظریات گذشته نوشین احمدی اصلاً زمان و مکان ندارد که امروز بخواهد بگوید چون شرایط عوض شده وی آن‌ها را عوض کرده است و خلاص. مثلاً، یکی از نظریات وی برای جنبش زنان این بود که جنبش زنان ذاتاً غیر سیاسی است و زنان ذاتاً مسالمت‌جو هستند (یعنی ضد براندازی هستند) و غیره. من که با این نظریه مخالفم ولی نوشین احمدی، شما لطفاً توضیح دهید که این ذات مسالمت‌جو و غیر سیاسی چگونه عوض شد؟ قاعدتاً یک عده از متحدین نوشین احمدی به وی اعتراض کرده‌اند که او بر خلاف قول و قرارها دارد جنبش زنان را سیاسی می‌کند! او باید به آن‌ها جواب دهد که آن قول و قرارها غلط بود.

غیر سیاسی جا زدن جنبش زنان خودش یک سیاست بود. آن نظریه آن موقع غلط بود و امروز هم غلط است.

بنابراین نزاع بر سر این نیست که باید مبارزات زنان برای کسب رهائی را بر مبنای تحلیل مشخص از شرایط مشخص پیش برد. هر جریان جدی در جنبش زنان این کار را می‌کند. مسئله این است که خط مشی‌ها و افق‌های درون جنبش زنان متفاوتند. و یکی از افق‌های پائین متعلق به جریان نوشین احمدی و دوستانش است که در نتیجه اتحاد و ائتلاف با جریانان نزدیک به حکومت همیشه کشش رو به پائین دارد و انگار یک سنگ هفت تنی به پایش بسته اند که یک موقع نپرد. این افق در تضاد با گسترش افق زنان به طور عام در جامعه ما قرار گرفته و برای اینان بحران تولید کرده و جستجوی تئوری‌های مدیریت بحران را برایشان الزام آور کرده است.

۲- تئوری‌ها و استراتژی‌های به روز یا به نرخ روز!

نوشین احمدی برای تکمیل بند قبلی، نظریه دیگری "اختراع" می‌کند: "اگر شرایط ویژه‌ی جامعه ای که در آن زندگی می‌کنیم ذهن ما را به تدوین نظریه (و در نتیجه به تدوین استراتژی حرکت) ناگزیر می‌سازد طبعاً این نظریه (و استراتژی بر آمده از آن) باید برای تغییر و راهگشایی معضلات همین جامعه به کار آید. یعنی کاربرد داشته باشد، سیال و موقعیتی باشد و آن قدر منعطف که با هر تغییر جدی در ساختار جامعه و منطقه بتواند تغییر کند و به روز در آید." در اینجا نمی‌خواهم وارد بحث استراتژی چیست و تاکتیک چیست بشوم جز اینکه بگویم متأسفانه معنای استراتژی و تاکتیک را تا این سطح پائین می‌آورد که وقتی جاده چرخید ماشین هم باید بچرخد.

شک نیست که از جانب نیروهای مخالف نظم موجود و یا مخالف بی‌حقوقی زنان، نظریه باید به تغییر این شرایط (بی‌حقوقی زنان) و راهگشایی برای پیشروی بیشتر جنبش زنان جهت رهایی خدمت کند. و البته نظریه باید منعطف هم باشد یعنی تغییر و تحولات جدی در جامعه را در نظر گیرد و بتواند از این تغییرات و تحولات برای مبارزه خود سود جوید و عبارتی قادر باشیم نظریه‌های خود را به روز کنیم. اما سوال این است که ما باید چقدر منعطف باشیم؟ آن قدر منعطف که اصلاً یادمان برود هدف چیست؟ آیا در به روز کردن نظریه باید آن قدر از هدف

دور شویم که از طرف دیگر به پائین پرت شویم؟ نوشین احمدی در چند سال گذشته نشان داد که برای به روز کردن و انعطاف نظریه‌هایش از طرف دیگر می‌افتد. او در تور دوم خردادی‌ها افتاد و سعی کرد جنبش زنان را با نظریه‌های مختلف در دفاع از جریان "اصلاح طلبان" حکومتی مسموم کند. الان هم آماده است به درون تور طراحان فراندوم بیفتد. سیاست‌هایش همیشه نقض غرض می‌کند.

برای همین امروز سوال از نوشین احمدی خراسانی این است که تلاش وی در چند سال گذشته برای گره زدن منافع زنان ایران به دار و دسته دوم خرداد و شخص خاتمی چه راه‌گشایی برای جنبش زنان داشت؟ این انعطاف در نظریه‌ها ممکن است با نیت راه‌گشایی در جنبش زنان بوده ولی نتیجه‌ی عملی آن قربانی کردن منافع زنان در پای طرح‌های کلان سیاسی مراکز قدرت و مردسالار بوده است. آیا به هدر دادن چندین سال انرژی زنان در سراب دوم خرداد، تاکتیک یا استراتژی "سیال و موقعیتی" است؟ آیا مخدوش کردن مرز بین دوستان و دشمنان زنان، تاکتیک منطقی جهت راه‌گشایی مبارزات زنان است؟ آیا نباید از نوشین احمدی پرسید که آن "سیالیت" و "موقعیت‌شناسی" نظری ائتلاف با جریان دوم خرداد چه گلی داد که "سیالیت" فراندومی، میوه‌اش را بدهد و آیا امروز زنان را به طرح‌هایی چون فراندوم امیدوار کردن نشانه‌ی انعطاف است و یا تلاش دیگر بار برای دخیل بستن به طرح‌های مردسالارانه؟

برای من خیلی جالب است که نوشین احمدی توجه ما را به عوض شدن اوضاع و ساختار منطقه جلب می‌کند که دخیل بستن به "طرح فراندوم" را دلیل بیاورد. در حالی که از نظر سازمان زنان هشت مارس و دوستان و متحدین ما در جنبش زنان، تحلیل از عوض شدن اوضاع و ساختار منطقه، جنبش زنان ایران را ملزم می‌کند که علاوه بر ایستادن در مقابل رژیم حاکم در ایران، در مقابل قدرت‌های جهانی و طرح‌های آنان برای ایران و مشخصاً ادعاهای شان مبنی بر "آزاد کردن زنان ایران" نیز موضع گیرند و استقلال جنبش زنان را از انواع برنامه‌های ارتجاعی و امپریالیستی تضمین کند. تحلیل مشخص از نیروهای گرد آمده به دور "طرح فراندوم" نشان می‌دهد که این طرح می‌خواهد با وابسته کردن جنبش‌های اجتماعی مردم ایران به طرح‌های کلان سیاسی - منطقه ای قدرت‌های جهانی پیش رود. جنبش زنان نمی‌تواند و نباید خود را قربانی این طرح کند. همان‌طور که نباید خود را قربانی طرح کلان امنیتی دوم خرداد می‌کرد. تحلیل مشخص از شرایط

مشخص برای ما این است و برای نوشین احمدی آن! سیالیت برای ما این است و برای نوشین احمدی آن!

آن چه وی انعطاف در استراتژی یا "به روز کردن" نظریات می‌خواند در واقع پراگماتیسم محض است که خواه ناخواه معادل به نرخ روز نان خوردن است. این گونه انعطاف و موقعیت شناسی به جای راه‌گشایی برای جنبش زنان، آن را منکوب ساختارهای قدرت زن ستیز می‌کند. نوشین احمدی در این بخش ادامه داده می‌گوید "در جنبش‌های اجتماعی تئوریه‌ها، تئوری‌های موقعیتی هستند و در موقعیت‌های مشخص می‌تواند رادیکال یا غیر رادیکال تلقی شود".

در این جا نیز نوشین احمدی تلاش دارد تناقض ریل عوض کردن و تغییر کردن از یک مدافع سرسخت دوم خردادی به یک مدافع طرح رفراندوم راه، توضیح "تئوریک" دهد. طبق این نظریه، آن‌روزها (یعنی همین سال پیش) دفاع از خاتمی تئوری رادیکال بود. ولی امروز نیست، در عوض امروز دفاع از طرح "رفراندوم" رادیکال است! مثل این که هیچ معیاری وجود ندارد برای این که تشخیص دهیم چه چیزی رادیکال است و چه چیزی رادیکال نیست و طبق تعریف وی، رادیکالیسم یک تئوری متغیر و وابسته به موقعیت است و البته موقعیت را هم، هر کس به دلخواه خود و با منافع خود تعریف خواهد کرد. با قطب نمای "تئوری موقعیت‌ها" می‌توان زنان را به بازی "خانه ی خاله از این ور است، خانه خاله از آن ور است" کشید.

در این دنیایی که نوشین احمدی ترسیم کرده، نمی‌شود گفت چی درست است چی غلط و چی رادیکال است چی غیر رادیکال. به هر حال برای جنبش زنان سوال واقعی در مورد یک تئوری یا نظریه یا استراتژی (یا سیاست) این است: آیا به زنجیرهای اسارت زنان ضربه می‌زند یا وعده‌ی ضربه زدن به زنجیرهای اسارت زنان را می‌دهد؟ به اعتقاد من هر کس درک واضح و روشنی از ماهیت زنجیرهای زنان داشته باشد و عمیقا و بدون ملاحظه‌کاری بخواهد این زنجیرها را پاره کند، تئوری‌ها و نظریاتش کمابیش جهت درست را می‌یابد و رادیکال است. غیر رادیکال یعنی به حداقل رساندن تعریف از ستمی که بر زنان می‌رود (همان کاری که فعالین مذهبی می‌کنند)، تحت عنوان نسبییت فرهنگی برای برخی از ستم‌ها مدیحه سرائی کردن، در سایه روشن گذاشتن و درست و شفاف منعکس نکردن این ستم‌ها، نسبت به نیات و سیاست‌های مراکز قدرت، در مورد زنان دچار اوهام شدن و این توهم را به دیگران سرایت دادن، نه فقط غیر

رادیکال و بلکه بدتر از آن است.

تئوری رادیکال در جنبش زنان، تئوری‌ای است که با نظم موجود سازش نمی‌کند، خواهان تغییر بنیادین در مناسبات زن و مرد است. خواهان تغییر بنیادین در موقعیت زنان است. بر اساس این تعریف است که نه تئوری‌های دفاع از دوم خرداد رادیکال بود و نه تئوری‌های جدید دفاع از طرح فراندوم. آن‌ها هیچ کدام رادیکال نبودند. تئوری دفاع از دوم خرداد در عمل نشان داد که نه فقط رادیکال نبود بلکه در جهت جلا دادن به زنجیرهای اسارت زنان بود.

با بررسی طرح فراندوم هم می‌توان پی برد که در جهت تداوم اسارت زنان است. همانطور که در بالا چندین بار به این طرح اشاره شد. این طرح فقط در مورد دو مسئله صراحت دارد، تمامیت ارضی و روابط با قدرت‌های جهانی. کلامی در مورد حقوق زنان ندارد بجز این که قانون اساسی باید منطبق بر اعلامیه جهانی حقوق بشر باشد!

۳- تئوری انرژی ساز: منحرف کردن انرژی زنان یا به هرز بردن انرژی

زنان؟

نوشین احمدی در بند سوم همین مقاله نظریه‌ی دیگری را ارائه می‌کند: "عده‌ای دیگر از مخالفان طرح فراندوم، تصور می‌کنند جامعه‌ی زنان ایران مثلاً دارای "ایکس" مقدار انرژی است که وقتی یک گروه از زنان این مقدار انرژی را صرف کند یا به اصطلاح منحرف سازد، برای گروه دیگری که فکر می‌کنند خواسته‌های "درست‌تر" و "عمیق‌تری" دارند انرژی باقی نمی‌ماند".

در ادامه‌ی همین مطلب توضیح می‌دهد که حتی وقتی زنان اصلاح طلب دینی فعالیت می‌کنند، انرژی آزاد می‌شود که در خدمت فعالیت زنانی است که در پی تغییرات اساسی هستند. به نظر می‌آید طبق این نظریه بود که خانم نوشین احمدی خراسانی در وصف فعالیت‌های زنان حکومتی یا به اصطلاح فمینیست‌های اسلامی می‌نوشت.

حرف ما این نیست که زنان وابسته به جناح اصلاح طلب دینی در حکومت جمهوری اسلامی برای حقوق خود فعالیت نکنند. بحث ما این است که شما و امثال شما به جای

فعالیت برای حقوق آن‌ها برای حقوق فراگیر زنان ایران تلاش کنید. زنان اصلاح طلب دینی به قول شما و زنان طبقات حاکم از دید من، نیز برای خود حقوقی می‌خواهند، زیرا دین مانع از فعالیت کامل و تمام قد آن‌ها به عنوان زنان طبقات حاکم است. نظام نیاز به فعالیت تمام قد آنان دارد ولی نظام خودش موانعی را برای آنان بوجود می‌آورد. در هر حالت زنان اصلاح طلب دینی دو منفعت دارند: هم باید فضای بیشتری را در نظام خود کسب کنند و هم این که نظام را حفظ کنند. برای دست یابی به این هدف به کمک زنانی مثل شما نیاز دارند. وقتی به هدف رسیدند ممکن است به پاداش خدمتی که کرده اید برای شما نیز پا در میانی بکنند یا نکنند (و برای شما تئوری بیافند که می‌خواهند کاری برای شما کنند ولی خودشان هم زیر ضربند و نمی‌توانند. آن‌ها هم "مدیریت" دروغ را بلدند).

حرف ما این است که این نقش را بازی نکنید. اگر هم یک بار برای اصلاح طلبان حکومتی این نقش را بازی کردید این بار برای کسانی که می‌خواهند اسلام مدرن نوع عراق و افغانستان را بیاورند بازی نکنید. البته اگر می‌خواهید بازی کنید مطمئن باشید که این بار بیشتر به شما نیاز دارند و می‌توانید طاقچه بالا بگذارید و این بار حتما جایی در قشر ممتاز حاکم یا مشاوران رسمی آن‌ها پیدا کنید.

در فراز و نشیب‌های نظام‌های ستم‌گر مقاطعی پیش می‌آید که اینان برای تعمیر نظام و بیرون آوردن نظام خود از بن بست‌ها نیاز به کمک بیرونی و غیر خودی‌ها دارند، زیرا نیروهای درون نظام به دلیل ارتجاعی بودن شان مستهلک شده اند. در این شرایط اگر برخی از غیر خودی‌ها به آن‌ها دست وحدت بدهند احتمالا چیزهائی نیز جلوی آن‌ها پرتاب می‌کنند و برخی اوقات حتما ممکن است در درون الیت حاکم ادغام‌شان کنند. این‌ها هم وقتی ادغام شدند شروع می‌کنند به مدیریت تئوری‌ها از این قبیل که: "آزادی و برابری متحقق شده است" و یا این که "آزادی و برابری نسبی است" یا این که "فرآیند کسب آزادی و برابری کامل یک فرآیند طولانی است" و بالاخره این که "در هر حالت نمی‌ارزد که به خاطر کسب آن آدم سرش را بدهد" و غیره.

می‌بینید که چگونه فعالیت افشاری از زنان، می‌تواند در نهایت کلاه بر سر اکثریت زنان بگذارد و البته برای قشری از زنان انرژی آزاد می‌کند. بحث من این نیست که آن قشر اقلیت

زنان فعالیت نکنند. اقشار مختلف جامعه برای حرکت از یک دیگر اجازه نمی‌گیرند. بحث بر سر چیز دیگری است. بحث من این است که زنان حکومتی هر چقدر می‌خواهند برای حقوق خود انرژی صرف کنند اما ما نباید اجازه دهیم که از دیگران مایه بگذارند و کسانی را از درون صفوف مردم خادم و خدمتکار خود کنند و به کمک آنان افق جنبش زنان را محدود به افق قشر خود کنند و بگویند آزادی من، آزادی همه‌ی زنان است! به همین ترتیب زنانی که منتظرند تا در دستگاه اداری و سیاسی آینده (که آمریکا در همدستی با برخی از حکومتی‌ها می‌خواهد در ایران حاکم کند، فعلا کاری ندارم که می‌تواند یا نه) جایی برای خود دست و پا کنند، می‌توانند از انرژی خود هزینه کنند، اما ما اجازه نمی‌دهیم که با شعارهای جعلی که در جریان دوم خرداد یک بار تجربه شد؛ از انرژی زنان بیرون حکومت و از توده‌های زن که در اشتیاق آزادی می‌سوزند، مایه بگذارند. بنابراین سعی نکنید واقعیت اختلافات را با گفتن اینکه گویا اختلاف بر سر "خواسته‌های عمیق‌تر" و "کم عمق‌تر" است مخدوش و "مدیریت" کنید.

نوشین احمدی می‌نویسد: "برای نمونه اگر زنان اصلاح طلب دینی در سال‌های اخیر با استراتژی تفسیر جدید از قوانین شریعت اسلامی و بازنگری متون کلاسیک فقهی، فعالیت کردند... فضاهای جدیدی بوجود آوردند تا گروه‌های دیگر بتوانند... راهکار خود را برای تغییر و بهبود شرایط زنان پیش ببرند." شما هنوز از وارونه خوانی تاریخ دست برداشته‌اید. هنوز نمی‌دانید که چه کسانی برای شما فضا باز کردند؟ ندیدن مقاومت میلیون‌ها زن در مقابل این کپک‌های تاریخی، کار ساده‌ای است. مگر نه؟ راستی از این زنان اصلاح طلب دینی بپرسید وقتی مردان آن‌ها (اصلاح طلبان دینی)، زنان زندانی سیاسی را از نوار بهداشتی هم محروم می‌کردند، تفسیرشان از متون کلاسیک فقهی چه بود؟

درهم شدن جریان فعالیت زنان طبقات حاکم (و زنانی که حرکات آمریکا در منطقه را پشتوانه فعالیت خود کرده‌اند) با جریان جنبش زنان، مانند درهم شدن آب فاضلاب با جریان آب گواراست. هر چند جریان آن را به ظاهر تقویت می‌کند ولی خصلت گوارا بودن آن را می‌گیرد. چرا باید اجازه داد که چنین شود. آیا این حقیقت ساده نیاز به تئوری دارد؟ این یک واقعیت است که ستم بر زن به ورای خط و مرزهای طبقاتی می‌رود. نظام موجود، به زنان خادم خودش هم به صورت فرودست‌تر از خادمان مرد خود می‌نگرد. اما حتا در مبارزه علیه این ستم شنیع

دارا و ندار پنجه در پنجه‌اند و نه حلقه در حلقه؛ این یک واقعیت عینی است. وقتی زنان زندانی سیاسی را به خاطر زن بودن شکنجه مضاعف می‌کردند، اینان کجا بودند؟

من یک سوال جدی از نوشین احمدی دارم. به چه دلیل هنگام ارائه‌ی طرح "فراندوم برای قانون اساسی" به جنبش زنان، نام آن را به "فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن" تغییر داد؟ آیا این یک روش بازاری برای فروش یک متاع گندیده نیست؟ به نظر من شایسته‌تر است که شما خود را از زیر نفوذ متدولوژی دوم خردادی که شعارهای برحق مردم را جعل می‌کردند تا "موقعیتی" را ایجاد کنند، بیرون بکشید. این متد شایسته شما نیست. شما و ما برای این متدولوژی سخیف و ضد مردمی "غیر خودی" هستیم. این روش مال جنایتکارانی نظیر حجاریان و سازگارا است که چیزهائی برای پنهان کردن دارند. این جماعت حقه بازند و اهدافشان را حاشا می‌کنند ولی شما چرا به اینها کمک می‌کنید که در اینکار موفق شوند؟ بگذارید دست همه‌شان رو شود. طرح فراندوم "انحرافی" نیست بلکه نشان دادن خورشید کاغذی به جای خورشید واقعی است. البته در کشور ما برای نشان دادن خورشید واقعی باید با مرتجعین در افتاد. این کار اغلب سر آدم را به باد می‌دهد. ولی کسانی که نمی‌خواهند چنین بهائی برای حقیقت پردازند (و در انتخاب آزادند) نباید عکس آن عمل کنند.

۴- همبستگی با دیگران یا همبستگی زنان با طناب دار!

در این بند، نوشین احمدی می‌گوید: "وقتی ما زنان در ایران بحث همبستگی بین زنان را مطرح می‌کنیم، منظور آن نیست که مثلا با گروه یا فعالینی که کاملا با اعتقاداتمان جور در می‌آید، اعلام همبستگی کنیم، بلکه منظور آن است که از فعالیت گروه‌هایی که بیانگر خواسته‌ی بلاواسطه‌ی ما نیستند حمایت کنیم."

نوشین احمدی برای قانع کردن زنان در حمایت از طرح فراندوم فعالانه استدلال می‌آورد حتی اگر در این پروژه خواسته‌های بلاواسطه‌ی زنان جایی ندارد! نوشین احمدی برای این که از کنار این سوراخ بزرگ طرح فراندوم که جایی برای زنان ندارد، بگذرد، ناچار شده نام طرح فراندوم برای قانون اساسی را تغییر دهد. در ضمن برای اینکه جای هیچ شک و شبهه‌ای برای دفاع از فراندوم در افکار زنان باقی نگذارد، به شک دامن می‌زند: "اما به راستی کدام گروه در

جنبش زنان می‌تواند ادعا کند که استراتژی که در پیش گرفته "فمینیستی‌ترین" و "اصیل‌ترین" استراتژی است که دیگر استراتژی‌ها با فاصله گرفتن از آن "انحراف" محسوب شوند.

بحث بر سر "کدام گروه" نیست. بحث بر سر واقعیت است. تئوری و عنصر آگاهی به کنار، حداقل تجربه نشان داد که اتحاد با پروژه دوم خرداد و نسبیت گرایان فرهنگی اصلا عیار "فمینیستی" نداشت. حداقل می‌توان گفت عیار فمینیستی سیاست اتحاد با ملایان و تلاش برای کسب حقوق زنان در چارچوب نظام آیت الله‌ها اگر منفی نباشد نزدیک به صفر است. همان را می‌توان در مورد چهارچوب آیت الله جورج بوش گفت. آیا اثبات این حقیقت ساده نیاز به تئوری و فلسفه دارد؟ آیا روش ساده بشر را که از طریق تجربه به حقیقت و معیار و به تئوری دست پیدا می‌کند، قبول ندارید. آیا باید این حقیقت ساده را که با جادو و جنبل نمی‌توان بیماری‌ها را شفا داد، زیر سوال بکشیم و آن را باطل اعلام کنیم؟ اصلا بحث بر سر "فمینیستی‌ترین" نیست. بحث بر سر سیاست‌های زن ستیز و سیاست‌های طرفدار زنان است. محدود کردن جنبش زنان به چهارچوب اصلاحات حکومت اسلامی، یک سیاست ضد زن بود. اختلاف میان سیاست‌های فمینیستی گوناگون بر سر تعیین "فمینیستی‌ترین"، مثل اختلاف میان پزشکان بر سر روش‌های مختلف درمان است. با وجود اختلافاتی که پزشکان با یک دیگر دارند اما همگی با جادو و جنبل به عنوان راه درمان یک بیماری ضدیت دارند و علیه آن اعلام جرم می‌کنند. جنبش فمینیستی باید علیه طرح دوم خرداد اعلام جرم می‌کرد و باید علیه طرح فراندوم هم اعلام جرم کند. مسئله این است.

فرض کنیم کسی در مورد امروز نتواند ادعا کند "که استراتژی که در پیش گرفته فمینیستی‌ترین و اصیل‌ترین استراتژی است"، اما در مورد گذشته چه؟ آیا نمی‌توان گفت که طرح اتحاد با طرح کلان سیاسی جناح دوم خرداد حکومت، یک طرح ضد زن بود؟ به یقین می‌توان چنین گفت. عیار "فمینیستی" اتحاد با آیت الله‌های دوم خردادی چند بود؟ در بین فمینیست‌ها، اختلاف می‌تواند باشد اما یک چیز روشن است: با جمهوری اسلامی و با جورج بوش نمی‌شود به رهائی زنان دست یافت. برای جنبش زنان اصل و معیار، شکستن زنجیرهای اسارت زنان است. بنابراین باید تئوری‌ها و رهیافت‌ها را با این اصل و معیار سنجید. مثلاً راه حل شما

برای برابری حقوقی زنان در دوره خاتمی در خدمت رهایی زنان نبود و امروز نیز صحت این مسئله چون روز روشن شده است. تبدیل شدن زنان به سیاهی لشکر طرح رفاندوم نیز چیزی به جز خدمت به حفظ ساختارهای قدرت مردسالارانه نیست.

طرح رفاندوم نیز مانند طرح دوم خرداد سرابی است برای زنان که با حقه بازی افق رهایی زنان را تا سطح تغییر رنگ زنجیرهای اسارت می‌رساند. جامعه نیاز به طرح‌های کلان دارد ولی جنبش زنان هم برای وصل شدن یا همراهی با این طرح‌های کلان سیاسی معیارهای خودش را دارد، تا چه حد این طرح‌ها، منافع و مطالبات زنان را با صراحت بیان می‌کنند، تا چه حد ضمانت‌های اجرایی مطالبات زنان در جهت برابری حقوقی را در برنامه‌ی خود بدون قید و شرط و ملاحظه کاری منظور می‌دارند. این‌ها حداقل‌هاست. طرح رفاندوم یک طرح کلان سیاسی مردسالارانه است و اعلام همبستگی با آن از سوی جنبش زنان، مانند اعلام همبستگی با طناب دار است. تئوری‌های مردمی حرف آخرشان را هم در ابتدای راه می‌زنند، اما سرچشمه‌ی فکری که یک روز مدافع دوم خرداد است و روز دیگر طرفدار رفاندوم چیست؟

"مطرح کردن حرف آخر در ابتدای راه، از مرداب نابخردی سیراب می‌شود. از این رو، عمل تدریجی همراه با تسامح و صراحت یگانه طریق ممکن و عقلانی است." (۳) این شیوه و متد سیاسی نوشین احمدی است. این شیوه کسانی است که فکر می‌کنند زنان مهجور و کودک هستند و باید فریب‌شان داد. این شیوه‌ی کسانی است که آن قدر افق برنامه‌های‌شان حقیر و کوچک است که می‌دانند اگر حرف آخر را بزنند هیچ کسی حاضر نیست برای آن فداکاری کند. کدام زن حاضر است برای به قدرت رسیدن کسانی چون محسن سازگارا که از جلاخان سپاه پاسداران است و یا سلطنت طلبانی که امروز می‌خواهند اسلام معتدل‌تر را با پادشاهی تجربه کنند و نهایتاً به نیازهای جنگ طلبان آمریکایی خدمت کنند، فداکاری کند؟ کدام زنی حاضر است برای اینکه اسلام خامنه‌ای برود و اسلام دار و دسته‌ی سروش و گنجی و ... سرکارآید فداکاری کند؟ افق‌های حقیر را البته باید پنهان کرد و در زورق توجیه و دروغ ارائه داد. فراموش نکنیم که خمینی هم افق را نگفت و تلاش می‌کرد روی آن مسائلی که موضوع روز بودند، مثل نفرت مردم از شاه و اینکه شاه باید برود انگشت بگذارد. او هم سیاست همه با هم را موعظه کرد تا از تجمع جویبارهای بی‌کران مردم رودخانه‌ای برای قایقرانی به سوی

قدرت و جهنم حکومت اسلامی بسازد. امروز نیز برخی تلاش می‌کنند دوباره از همان شیوه‌ها استفاده کنند. این بار تحت عنوان این که فعالیت هر گروهی به نفع گروه دیگری است! تحت عنوان اینکه اصل و معیاری وجود ندارد تا بگوییم چه چیز درست است و چه چیز غلط.

تجربه‌ی جامعه ما یک حقیقت را به عیان روشن کرده است و بخش قابل توجهی از مردم به تجربه به این حقیقت رسیده اند و این حقیقت، امروز تبدیل به یک محک و معیار غیر قابل اجتناب برای بخش بزرگی از مردم و نیروهای مترقی شده است: حکومت دینی را تحت هیچ عنوانی و با هیچ عیاری نمی‌خواهند؛ هیچگونه تفسیری از مذهب را در حکومت نمی‌خواهند؛ خواهان محاکمه جنایتکاران اسلامی هستند و حاضر نیستند زیر بیرق جنایتکارانی چون سازگارا و همدستان آمریکایی‌شان بروند. نوشین احمدی اینها اصل و معیار است... زنان ایران برای رهایی خود نیاز به افق روشن دارند. نیاز به برنامه‌هایی دارند که با صراحت و روشنی مطالبات و خواسته‌های آنان را طرح می‌کند. و نیاز به اتکا به نیروی خودشان دارند. آزادی و برابری که به دست خود زنان بدست می‌آید، آزادی حقیقی و پایداری است که نسل‌های آینده‌ی زنان و دختران جوان از آنان احساس غرور و اعتماد به نفس خواهند کرد. حقوق‌اهدایی آخوندها و شاهان، فرمانروایان زن ستیز جهان و جنایتکاران مکتبی سپاه اسلام ارزانی خودشان باد.

نوشین احمدی در مقاله‌ای به مسئله‌ی آرمان خواهی نسل گذشته حمله کرده و آنان را تحقیر می‌کند که در مقاله دیگری باید به آن پاسخ داد. اما می‌خواهم در خاتمه سخنانی از نوشین احمدی را به خود وی یادآوری کنم: "بخشی از مسئولیت آن تصویری که در آینده شکل می‌گیرد به عهده ماست". (۴) مسلماً در آینده‌ای نه چندان دور، تاریخ در مورد فعالیت‌های همه‌ی ما قضاوت قطعی را خواهد کرد و بهتر است فراموش نکنیم که تاریخ را در نهایت نه مرغان خانگی که عقاب‌ها رقم می‌زنند. تاریخ را آرمان خواهی زنانی چون رزا لوگزامبورگ رقم زده است.

می ۲۰۰۵

زیرنویس ها

- ۱- این مقاله با نام "تحول در استراتژی و انعطاف در نظریه" از نوشین احمدی خراسانی در تاریخ ۸ می ۲۰۰۵ در سایت تریبون فمینیستی درج شد.
- ۲- برای اطلاع بیشتر در این مورد به مقاله دیگری از همین نگارنده تحت نام "از دوم خرداد تا فراندوم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن" در هشت مارس شماره ۱۲ و یا سایت اینترنتی هشت مارس مراجعه کنید.
- ۳- از مقاله «با نیاز زمانه» که در مجله جامعه سالم شماره ۳۴ سال ۱۳۷۴ و هم چنین در کتاب "زنان زیر سایه پدر خوانده ها" مجموعه مقالات نوشته نوشین احمدی خراسانی درج شده است. نقل قول فوق از صفحه ۹۲ این کتاب است.
- ۴- از پیشگفتار کتاب "زنان زیر سایه پدرخوانده ها" از نوشین احمدی خراسانی صفحه ۹ ■

از دو خرداد تا فراندوم

از تلطیف قوانین ضد زن

تا تغییر قوانین ضد زن!

سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی

آذر درخشان

اخیرا طرحی به نام همه پرسی برای تغییر قانون اساسی یا فراندوم برای همه پرسی قانون اساسی از جانب تنی چند از اصلاح طلبان حکومتی (همچون محسن سازگارا که از مهره های سرکوبگر رژیم جمهوری اسلامی بوده است و یا برخی از رهبران دفتر تحکیم وحدت که پس از قدرت گیری خمینی نقش بازوی اجرایی رژیم در سرکوب دانشگاه ها را به عهده داشتند) و غیر حکومتی چون مهرانگیز کار و دکتر محمد ملکی منتشر شده است. (۱) در این طرح، مسئله‌ی فراندوم برای تغییر قانون اساسی با اتکا به حمایت "جامعه بین المللی" مطرح شده است. به علاوه قرار است این فراندوم در چهارچوب و حضور رژیم اسلامی انجام گیرد.

از آنجایی که جنبش زنان یکی از مهمترین جنبش های اجتماعی حاضر در صحنه سیاسی ایران است و نقش مهمی در تحولات جامعه دارد، لذا صحنه کشمکش و جدال طرح های گوناگون نیز هست. لازم به یادآوری نیست که جریان دوم خرداد با نفوذ در این جنبش قادر شد چند صباحی بخش مهمی از زنان را به جریان دوم خرداد یا «اصلاحاتی» به نفع زنان در چارچوب رژیم اسلامی امیدوار کند. اسب تروای دوم خردادی ها در جنبش زنان، کسانی بودند که بی وقفه در عرصه نظری- عملی به توجیه رژیم جمهوری اسلامی و قوانین آن

پرداختند. پس از ورشکستگی جریان دوم خرداد، می بینیم که بخش هایی از زنان دوم خردادی (حکومتی و غیر حکومتی) در حال تئوریزه کردن طرح رفرااندوم برای همه پرسى قانون اساسى در جنبش زنان هستند و این بار نیز تلاش دارند زنان را سياهى لشکر طرح فریبکارانه دیگری کنند.

برای بررسی این چرخش در بر پاشنه ای دیگر لازم دیدم نظرات یکی از پی گیرترین مدافعان دوم خرداد و هم چنین مدافع پیگیر کنونی طرح رفرااندوم نوشین احمدی خراسانی را بررسی کنم. (۲) اما برای قضاوت بر سر این مسئله باید نگاهی به سیر نظراتش انداخت. و دید که او چگونه از دو خرداد به رفرااندوم طی مسیر کرد؟

از فرهنگ تا سیاست

نوشین احمدی در ابتدا جزو آن دسته از نظریه پردازان جنبش زنان بود که مسئله زنان را امری فرهنگی قلمداد می کرد. آن هم در کشوری که حکومت مذهبی بر آن حاکم است و هر حرکت حق طلبانه زنان، مستقیماً و به ناگزیر به سیاست گره می خورد. در کشوری که زنان برای نوع پوشش و آرایش خود مستقیماً با نیروهای نظامی روبرو می شدند و بقولی یک ماتیک زدن و سایه چشم جرمی سیاسی بود و شامل مجازات می شد. با این حال نوشین احمدی در سالهای قبل از ۷۶ قلم زد که: «شاید بتوان گفت حرکت اجتماعی زنان کوششی کاملاً فرهنگی، مسالمت آمیز و دموکراتیک است» (۳)

با به قدرت رسیدن دارو دسته دوم خردادی و خانمی، علیرغم اینکه در مورد فرهنگی بودن ستم جنسی قلم فرسایی را ادامه داد و این بار بیشتر از قبل، اما این بار قلمش در صحنه سیاست و دفاع از «حماسه دوم خرداد» جوشید و تا بدانجا پیش رفت که ادعاهای عجولانه ای پیش گذاشت که هنوز خود دوم خردادی ها باور نداشتند. در زیر به برخی ادعاهای او بویژه در زمینه روند دمکراسی در این دوره اشاره خواهیم کرد: «جامعه مدنی که در چند ساله ی اخیر به سخن مسلط جامعه ما تبدیل شده و به نظر می رسد ۲۱ میلیون شهروند ایرانی یا ۱۱ میلیون زن به آن رای داده اند.» یا «انتخابات دوم خرداد و فضای ایجاد شده تجربه ی درخشانی بود در اثبات نحوه ی ستاندن «حق» به طرق قانونی! مردم ایران در ماههای اخیر با

دو صحنه ای که به نمایش درآوردند، ثابت کردند که با حرکت‌هایی که با درک آنها از قانون در تضاد باشد همراهی نمی‌کنند.» (۴)

نوشین احمدی آنچنان مبهور شده بود که فکر می‌کرد تحقق آرزوهای یک صد ساله مردم از کانال خاتمی می‌گذرد: «تازه در آستانه سال ۲۰۰۰ رئیس‌جمهورش آرزوی یکصد سال گذشته مردم در انقلاب مشروطیت را تحقق بخشید.» (۵)

از نیاز زمانه تا ذات زنانه

نیاز زمانه در دوران دو خرداد نوشین احمدی را واداشت که دست به تئوری بافی بزند. تئوریهائی برای تطبیق هر چه بیشتر جنبش زنان با روند اصلاح طلبی. او بر آن شد تا ثابت کند که اصلاً «اصلاح طلبی» ذاتی زنانه است: «چرا که اندیشه ی زنانه، اندیشه ای انتقادی است و نه تفکری برانداز. عمق بینش حرکت اجتماعی زنان که با تحول تدریجی همگام است، توانایی و پتانسیل بسیار زیادی برای حرکت های اصلاح گرایانه دارد....»

زیرا زنان لمس کرده اند که تحولات کلان سیاسی، در نهایت تغییری اساسی در زندگی آنان ایجاد نمی‌کند و مانند گذشته سرشان کلاه می‌رود.... حرکت و اندیشه ی زنانه – که تفکری اصلاح گراست – نیازمند عمل و مبارزه ای آرام، صریح و قانونی است. استفاده حداکثر از امکانات و قوانین موجود یک هنر است.» (۶)

نوشین احمدی فقط به این کشف بزرگ خود بسنده نکرد. او علیه کسانی که به افشای ترفند دو خرداد برخاستند شمشیر کشید. تحت عنوان «نفی گرایان» آنان را با «ثبات گرایان» یکسان دانست. گفت نیروهای انقلابی چون «همه چیز» را نفی می‌کنند و حاضر نیستند در چهارچوبه نظام امکان تغییراتی هر چند کوچک را بپذیرند همانند نیروهای حاکم (ثبات گرا) هستند که تن به تغییرات نمی‌دهند. (برای اطلاع بیشتر می‌توان به مقاله وی بنام «با نیاز زمانه» در کتابی که مجموعه ای از مقالات اوست به نام «زیر سایه ی پدر خوانده ها» مراجعه کرد). در عوض بنظر وی «اصلاح طلبان» که خود را جزئی از آنان می‌دانست بیانگر دیدگاه درست در مورد تغییر وضعیت زنان بودند! «از این روست که اصلاح گرایان با روشی مسئولانه

و با در نظر گرفتن سطح آگاهی، موازین اخلاقی و مختصات عاطفی، روحی زنان کشور، سعی در بومی کردن تجربیات جهانی زنان دارند...» (۷)

آیا از نظر نوشین احمدی "موازین اخلاقی و مختصات عاطفی روحی زنان کشور" همان موازینی است که نظام اسلامی طی دو دهه با زور سرنیزه به زنان تحمیل کرده است؟ آن زمان وی اعلام کرد که اصلاح طلبان "تلطیف" قوانین جمهوری اسلامی را هدف خود قرار داده اند: «هم از این روست که تغییر و تلطیف و عادلانه شدن قوانین در دفاع از هویت و حریت زن ایرانی از برنامه های کلیدی و محوری اصلاح گرایان است.» (۸)

از زبان مشترک تا کلاه مشترک

نوشین احمدی برای دفاع از دوم خردادی ها مرزها را در می نوردد. او به کسانی که قانون اساسی جمهوری اسلامی را از اساس بعنوان پایه اصلی قوانین زن ستیزی رژیم اسلامی نفی می کنند اعتراض کرده و می گوید که قانون اساسی ما به زنان حق تشکل مستقل داده و اگر نمی توانیم تشکل مستقل زنان درست کنیم تقصیر زنان است که فرهنگ و خواست آن را ندارند و زنان را دعوت به زبان مشترک با سرکوبگران جمهوری اسلامی می کرد: «هنگامی که چهارچوب قانون اساسی را از اساس نفی می کنیم و حاضر به استفاده از این ابزار نیستیم، زبان مشترک بین خود و دولت و نیز جامعه را از دست داده ایم.

آیا واقعا ما حق ایجاد چنین تشکل هایی را داریم یا نه؟ دست کم طبق قانون اساسی کشورمان، این حق به ملت ایران تفویض شده و از این رو قابل پی گیری است. به نظر می آید چارچوب حقوقی برای ایجاد چنین تشکل هایی در جامعه ما وجود داشته باشد. اما ایجاد چنین تشکل هایی هنوز به یک خواست عمومی و یک ارزش در جامعه تبدیل نشده است...» (۹)

از نظر نوشین احمدی هر حرکت سیاسی زنان و دنبال طرحهای کلان بودن خطا بود. وی معتقد بود که زنان باید ذره ذره و میلیمتری درحاشیه جامعه بدور از "سیاست" دنبال تغییرات «کوچک و زیبا» باشند، به همین جهت می گفت: زنان نباید در رابطه با دگرگونی های سیاسی کلان دخالت کنند چون کلاه سرشان می رود. «نگرشی که به حل نهایی کلبه

مشکلات اجتماعی از طریق دگرگونی های سیاسی می اندیشد مانع بروز تنوع و چندگونگی در اجتماع می شود.» (۱۰)

«زنان لمس کرده اند که تحولات کلان سیاسی، در نهایت تغییری اساسی در زندگی آنان ایجاد نمی کند و مانند گذشته سرشان کلاه می رود.» (۱۱)

البته او انکار می کرد که متصل کردن تغییرات «کوچک و زیبا» به تغییرات «بزرگ و زشت» دوم خرداد، خود یک سیاست کلان بود که مشخصه اصلی اش فریب و کلاه گشاد گذاشتن بر سر زنان بود.

از مجیز گوئی تا سرزنش گرانی

نوشین احمدی دامنه سرمستی خود از پیروزی دوم خرداد را به خارج از کشور هم کشاند. و پا در رکاب خاتمی به زنان خارج از کشور پیام داد که: «هم چنین زنان خارج از کشور در گفتگوی تمدن ها می توانند نقش بسیار مهمی داشته باشند.» (۱۲)

و این در حالی بود که همبستگی مبارزاتی خارج با داخل را عمدتاً بار خاطر مبارزین داخل می دانست: «وقتی کسی دستگیر می شود اتهامش در واقع آن «جرم» هایی نیست که انجام داده است بلکه آن نظراتی است که ماهواره ها و "بیرونی ها" به او داشته اند و حرفهایی است که "بیرونی ها" درباره ی او گفته اند. می خواهم با احتیاط نتیجه بگیرم که در بعضی موارد این حمایت های بین المللی می تواند سبب قطع ارتباط واقعی بین فعالان و جامعه شود....» (۱۳)

برای نوشین احمدی ارتباط با زنان خارج کشور برای مبارزه علیه رژیم بد است اما برای مصارفی چون گفتگوی تمدنها خوب است! نوشین احمدی در بحبوحه سرکوب و خشونت که رژیم علیه مردم اعمال می کرد، به سرزنش مردم در اتخاذ روش های خشونت آمیز می پردازد تو گویی این مردم هستند که دارند خشونت می کنند و می گوید: «بعد از خرداد ۱۳۷۶، ما شاهد اتفاقاتی در ایران بودیم. توانستیم ایجاد جامعه مدنی را به سخن مسلط جامعه تبدیل کنیم. تسامح و مدارا چشمه حیاتی است که ما بدان احتیاج داریم. باید تفکر جدید خود را با

شیوه های نوین همراه کنیم. شیوه هایی که از روش های سنتی خشونت آمیز بدور باشد. در عمل از روش های دمکراتیک و فارغ از خشونت دفاع کنیم.» (۱۴)

در پائیز ۱۳۷۷ پروانه اسکندری و داریوش فروهر بطرز فجیعی توسط وزارت اطلاعات به قتل رسیدند. مجله زنان در فروردین سال ۷۸ با برخی فعالین زنان در مورد بهترین ها و بدترین های سال ۷۷ مصاحبه می کند. بسیاری از زنان مصاحبه شونده بدرستی تاکید می کنند که کشته شدن این دو فعال سیاسی، سال ۷۷ را بدترین برای زنان و مردان کرد. اما نوشین احمدی خراسانی سرمست از «حماسه دوم خرداد» می گوید: «در مجموع، ممکن است کفه حوادث ناگوار برای زنان بر کفه دستاوردهایش غلبه داشته باشد اما نکته مهم، روند رو به صعود دمکراسی خواهی در جامعه بود» (۱۵)

شاخص روند رو به صعود دمکراسی خواهی برای نوشین احمدی این بود که بتواند همراه با دوستانش نامه سرگشاده بنویسد و انجمن های فرهنگی به ثبت برساند حتی اگر در روز روشن کنار کوشش باندهای مافیایی دولت افراد را به قتل برسانند: «فضای حاکم در سالی که گذشت فضای اعتراض قانونی بود، فضایی که در آن ما زنان به تدریج یاد گرفته و می گیریم که برای انجام تغییر و اصلاحات به انواع حرکت های اعتراض آمیز همچون نوشتن نامه های سرگشاده و جمعی و ایجاد انجمنهای صنفی و تشکل های اجتماعی روی آوریم. نهال نوپای فرهنگ اعتراض بتدریج پا میگیرد.» (۱۶)

او حتی قادر نبود ساده ترین شاخص های دمکراسی تشخیص دهد زیرا نگاهش را به سمت دیگری، به سوی «نواندیشان دینی»، دوخته بود که با ذره بین دنبال آیه ها و روایتهای دمکراتیک در قرآن و اسلام بودند: «نواندیشان دینی در حوزه ی فقهی و اسلامی، در تلاش برای نقد قرائت قیم گرا از دین و استقرار قرائتی انسانی تر و حق مدار هستند.» (۱۷)

البته هنوز از نتیجه کار این "نواندیشان دینی" بویژه در رابطه با حقوق زنان با خبر نشده ایم. نوشین احمدی هم ضرورتی نمی بیند به این حرفهایش نگاهی بیاندازد. حرفها برای لحظه ها و گذراندن امور است، کسی هم که مسئول ادعاهای خود نیست. و لابد این هم خصلتی زنانه است که «از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن»!

از قانونی گرایی تا تمکین گرایی

نوشین احمدی خراسانی معتقد بود یکی از موانع شکل گیری تشکلات زنان نبود فرهنگ کار علنی در جامعه است: «به نظر می آید چهارچوب حقوقی برای ایجاد چنین تشکل هایی در جامعه ما وجود داشته باشد. اما ایجاد چنین تشکل هایی هنوز به یک خواست عمومی و یک ارزش در جامعه تبدیل نشده است» (۱۸)

به نظر نوشین احمدی قوانین خوبند فقط مردم فرهنگ استفاده از این قوانین را ندارند! «روحیه ضد قانون گرایی و مخالفت با اصلاحات آرام و قانونی را در اذهان توده های مردم و روشنفکران نهادینه کرد.» (۱۹)

«روش کار علنی و در مجموع فرهنگ اعتراض، اساس و بنیادی است که در جامعه ما هنوز به فرهنگ مسلط تبدیل نشده است.» (۲۰)

طبق این نظریه لابد امثال پروانه اسکندری و داریوش فروهر و یا مختاری و پوینده و ... فرهنگ کار علنی نداشتند که به دست آدمکشان رژیم اسلامی به قتل رسیدند. از آنجایی که نوشین احمدی فکر می کند که تاریخ فعالیت سیاسی در رژیم اسلامی هم زمان با تاریخ شروع فعالیت اوست، نمی خواهد ببیند که این "اصلاح طلبان" لبخند بر لب همان آمران و عاملان قتل هزاران انقلابی و دگر اندیش هستند، دگراندیشانی که بسیاری از آنها فقط به خاطر اینکه اعلام کردند مسلمان نیستند اعدام شدند. نوشین احمدی نمی خواهد به تجربه خونین و کلان مردم ایران مراجعه کند تا بداند که پس از انقلاب فقط به خاطر یک اعلامیه و یا داشتن دفتری در دانشگاه یعنی همان کار علنی مورد نظر نوشین احمدی هزاران جوان به قتل رسیدند و اتفاقاً همین «اصلاح طلبان» که آن روز در مسند قدرت در حیطه های نظامی امنیتی سیاسی جمهوری اسلامی بودند این پیگردها و قتل ها را سازمان دادند.

زمانی نوشین احمدی در مقاله ای بنام «تمکین زن ایرانی، شیوه معتاد زندگی اوست!» روحیه تسلیم طلبی و تمکین زنان را در برابر قدرت های زن ستیز نقد کرده و زنان را دعوت به مقابله با این روحیه می کند: «آری، ریشه این گونه تبعیض ها، منشاء این رابطه های معیوب را باید در قدم اول در خودمان جستجو کنیم. ما زنان محافظه کار، منفعل،

خودسانسور، مصلحت بین و عافیت طلب هستیم، مطیع مغلوب شده ایم، فرهنگ اعتراضی نداریم، از حقیقت گویی بیمناکیم، بدین وضع خو کرده ایم، از اضطراب دگراندیشی گریزانیم و این چنین با فرهنگ «زن ستیز» کنار آمده ایم.» (۲۱)

بالاخره صابون رژیم اسلامی به تن نوشین احمدی هم خورد. اسفند ۱۳۸۳ مرکز فرهنگی زنان (مرکزی که نوشین احمدی از هیئت موسس آن است) اجازه برگزاری مراسم روز زن را در پارک لاله از وزارت کشور دریافت کرد. در روز مراسم دولت به آنان اطلاع داد که مجوز برگزاری مراسم را لغو کرده است. و طبعاً نیروهای نظامی سعی کردند مانع برگزاری مراسم شوند. صدها زن و مرد نیز با سماجت در مقابل نیروهای نظامی ایستادند. البته عکس العمل نوشین احمدی خراسانی در مقابل این سرکوب مانند صدها زن و مردی که در آنجا ایستادند و مقاومت کردند نبود. و معلوم شد زمانی که پای عمل حرفهای نه چندان گنده هم به وسط آمد انگاری این حرفها برای زن همسایه بود! نوشین احمدی خراسانی سر به زیر و مطیع صحنه را ترک کرد و از کسانی که ماندند و با نیروهای انتظامی درگیر شدند طلبکار شد و نوشت.» (۲۲)

به هر حال ما روش زنانه را برای مبارزه خود برگزیدیم و در حقیقت حد و اندازه مان به همین میزانی است که انجام داده ایم یعنی ما در مقابل خشونت، آرام می نشینیم و وقتی نمی گذارند حرف بزنی حرف نمی زنی، ولی با سکوت مان یا با روش های دیگر اعتراض می کنیم. اگر از ما امضاء گرفتند و تعهد کرده ایم شعار ندهیم، خب نمی دهیم. البته قبل و بعد اعتراض می کنیم که چرا نمی گذارند اما وقتی آدرس های خانه های مان را می گیرند، تلفن هایمان را یادداشت می کنند و حتا موبایل های شوهران مان را می دانند دیگر اگر قرار است شعار ندهیم نمی دهیم.... ما یاد گرفته ایم که در فضای آرام و با کار مداوم و همیشگی می توان چارچوب های تنگ قانونی را باز کرد نه با فریادهای لحظه ای که لاجرم به سکوت ما انجامد و بس.» (۳۲)

در واقع او برای توضیح عملکرد خود اعلام می کند که تمکین روشی زنانه است!

مایوس شدن از پروژه دوم خرداد

پس از آنکه طشت رسوائی پروژه دوم خرداد از بام افتاد نوشین احمدی مجبور شد که اذعان کند: «اگر این اقایان محترم از خود تشکل های زنان مشاوره می گرفتند به آنها می گفتیم بر مرده چوب می زنید و وقت خود را تلف می کنید، "دشمن اصلی" اگر وجود داشته باشد همانا دردها و کینه هایی است که میان مردم متراکم شده، کینه هایی که ما هم نتوانستیم با ایجاد تشکل های زنان و بحث های به اصطلاح "اصلاح گرایانه" آن را به انرژی مثبت برای ساختن و پیشرفت مملکت تبدیل کنیم، یعنی کاری که اگر اتفاق می افتاد هم به نفع خود مردم بود و هم ثبات جامعه را از پی می آورد. (۲۴)

بله! نوشین احمدی نتوانست بین زن ستیزان جمهوری اسلامی و زنان پل بزند، این اذعان به یک شکست بزرگ بود. شکست در تئوری اصلاح طلبی، شکست در استراتژی آشتی ملی، شکست در تاکتیک های تلطیف گرایانه و شکست در روشهای قانونی. و این همان حقیقتی بود که بدرستی از جانب مخالفان ترفند دوم خرداد از همان ابتدا طرح شده بود.

انتخابات اسفند ۱۳۸۲ و شرکت ناچیز مردم در آن، اعلام ورشکستگی پروژه دوم خرداد بود. رژیم جمهوری اسلامی کاملاً مشروعیت سیاسی خود را در جامعه از دست داد و دیگر باور به اینکه در چارچوب جمهوری اسلامی می توان امید به اصلاحات در وضعیت زنان داشت کاملاً نقش بر آب شد. در میان جناح اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی شکاف افتاد و غیر حکومتی ها اعلام عبور از خاتمی کردند. دوم خردادی ها به جان یکدیگر افتاده و همدیگر را متهم به بی کفایتی سیاسی کردند. اغلب از دوم خردادی های جدا شده می شنیدیم که می گفتند «آنها» یا «آنانی»، یا «برخی» که به اصلاحات امید بسته بودند و سعی می کردند اینگونه پای خود را از وسط معرکه بیرون بکشند و روی کم حافظه گی سیاسی مردم نیز حساب کنند. پیش خود فکر می کردند که اگر مردم فراموش کردند که همین به اصطلاح اصلاح طلبان تا اواخر دهه ۶۰ بر مسند اغلب دستگاههای قضایی نظامی سیاسی بودند و مسئول جنایت هولناک کشتار زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ هستند، حالا هم می توانند فراموش کنند چه کسانی ۸ سال انرژی مردم را به هرز بردند، ۸ سال مردم را فریب دادند تا ۸

سال برای نظام اسلامی فرصت بخرند.

پس از ورشکستگی دوم خردادای ها، و شکاف افتادن بین آنها برخی از آنها طرح فراندوم را جلو گذاشتند. در جنبش زنان نیز مدافعان طرح فراندوم یکی پس از دیگری قلم زدند. در این میان نوشین احمدی نیز حامی این طرح شد و برای قانع کردن زنان مقالاتی منتشر کرد. در این مقالات او ناچار شد بسیاری از گفته های خود را عملاً پس گرفته و استدالات دیگری را طرح کند.

نوشین احمدی و فراندوم برای تغییر قانونی اساسی

نوشین احمدی برای جلب حمایت زنان از طرح فراندوم دست به یک هنرنمایی بی نظیر زد. اول نام آن را از «فراخوان ملی برگزاری فراندوم» به «فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن» تغییر داد. (۲۵) این کار یک شگرد سیاسی غیر مسئولانه است. دوم استدلال کرد که تغییر قانون اساسی راه را برای تغییر قوانین ضد زن باز می کند. (۲۶)

سؤال این است از کجا معلوم که چنین راهی باز می شود؟ مگر طراحان فراندوم در مورد حقوق زنان بطور مشخص حرفی زده اند که این ادعا را باور کنیم؟ مگر تضمین عملی داده اند که به آنان اطمینان کنیم؟ بویژه کارنامه اعمال برخی از آنان مانند سازگارا در سرکوب مردم ایران و به بند کشیدن زنان روشن است. برخی دیگر هم هنوز واژه مذهبی را با خود یدک می کشند. مگر طراحان فراندوم به خواست جدائی دین از دولت صراحت بخشیده اند که حداقل موجب دل خوشی زنان شود که ممکنست راهی برای برابری حقوقی شان باز شود؟ اعلامیه آنان فقط در مورد چند مسئله به صراحت سخن گفته است: تمامیت ارضی، حمایت نهاد های بین المللی برای طرح فراندوم و نوشتن یک قانون اساسی نوین مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر. تمامیت ارضی که در طول تاریخ ایران بارها حقوق پایه ای مردم منجمله زنان به پایش قربانی شد و حمایت بین المللی یعنی امید بستن به قدرتهای خارجی چون دولت آمریکا که ارمانش برای زنان آمریکا بنیاد گرائی فاشیست مذهبی است و برای کشورهائی چون افغانستان و عراق نوع دیگری از جمهوری اسلامی. فراموش هم نکنیم که زن ستیز ترین رژیمهای حاکم بر جهان هم پای اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا کرده اند.

اما نکته جالب در بحث‌های نوشین احمدی این است که می‌گوید: این قوانین غیرقابل تحمل شده و لغو آنها حیاتی است. باید از نوشین احمدی پرسید راستی لغو این قوانین از چه تاریخی برای زنان حیاتی شده است. برای اکثریت زنان ایران لغو این قوانین از زمانی که رژیم مذهبی برای تثبیت خود آنها را تدوین و اجرا کرد، حیاتی بوده است.

نوشین احمدی زمانی معتقد بود که در چارچوب همین قانون اساسی میتوان به نفع حقوق زنان به اصلاحاتی دست زد و می‌گفت برنامه محوری اصلاح طلبان تغییر و تلطیف قوانین ضد زن است ولی امروز می‌گوید: «اگر هم به نظر عده ای قوانین «خوبی» هم وجود دارد که اجرا نمی‌شود به این دلیل است که خود همان قانون «خوب» هم اشکال دارد.» (۲۷)

او که امروز مخالف قانون اساسی است و آن را مانعی در راه تغییر قوانین ضد زن می‌داند. پاسخش به «نفی گرایان» که از زمان قدرت‌گیری رژیم اسلامی بر این مسئله پافشاری می‌کردند، چیست؟ وی جزو همان عده ای بود که می‌گفتند قوانین خوب هم هست و فقط باید هنر استفاده از آن را داشت. راستی هنری که در نزد وی بود و بقیه را به خاطر نداشتن آن سرزنش می‌کرد چه شد؟ البته جای خوشبختی است که وی نیز بالاخره این واقعیت مهم را دریافت. اما به نظر نمی‌رسد که یک جمع‌بندی صادقانه از نظرات سابق خود کرده باشد چرا که آن هنر را در خدمت رنگ آمیزی فریب‌دیگری بکار گرفته است.

نوشین احمدی برای رد گم کردن و بقول معروف دست‌پیش‌را گرفتن خلط مبحث کرده می‌گوید: «برخی اصولاً هرگونه بحث در مورد تغییر قوانین را تغییر از بالا می‌دانند.» (۲۸)

معلوم نیست این «برخی» ی نوشین احمدی چه کسانی هستند. طی ۲۶ ساله گذشته تقریباً همه فعالین زنان از گرایش‌ها گوناگون موضوع تغییر قوانین ضد زن را طرح کرده‌اند. آنانی که تغییر از بالا را طرح می‌کردند، همانا امثال نوشین احمدی بودند که می‌گفتند الا و بلا باید این تغییرات از طریق سیاهی لشکر شدن برای جناحی از حکومت باشد و می‌خواستند به زنان حقه‌کنند که تغییر قوانین فقط از بالا ممکن است و بسیاری از زنان فعال و رادیکال می‌گفتند این تغییر قوانین باید بدست زنان باشد و در عین حال با اتکا به این رژیم و در چهارچوب نظام کنونی ممکن نیست. اما نوشین احمدی نه فقط از تجربه شکست

دوم خرداد درس نگرفته، بلکه هنوز چشم از بالایی ها هم بر نگرفته است.

نوشین احمدی این بار برخلاف سابق برای دفاع از رفتارندوم زنان را دعوت به دخالت در گفتمان های سیاسی و تحولات کلان اجتماعی می کند! وی که قبلا به زنان توصیه می کرد نباید در سیاست های کلان دخالت کنند چون کلاه سرشان می رود این بار متذکر می شود که: «اساسا بحث بر سر آن نیست که فعالیت زنان سیاسی باشد یا نباشد، یا از فلان تغییر کلان اجتماعی خود را کنار بکشند یا نه، بلکه بحث بر سر آن است که آنان چگونه وارد این تغییر و تحولات کلان اجتماعی شوند تا بتوانند خواسته های مستقل خود را پیش ببرند.» (۲۹)

آیا زنان حق ندارند از نوشین احمدی بپرسند که چرا دیروز نباید در سیاست دخالت می کردیم و امروز باید بکنیم. آن دخالت نکردن دیروز در خدمت چه سیاست کلانی بود و این دخالت کردن امروز در خدمت کدام سیاست کلان است؟ این کدام سیاست کلان بود که همه پرسی برای قانون اساسی ضد زن" با نظارت سازمانهای بین المللی، مطمئنا خواسته ای است که میتواند توسط نیروی عظیم مهاجرت (منظورم صرفا ایرانیان مهاجر نیست) و با حمایت جنبشهای رادیکال جهانی پیش برود و از طریق بسیج افکار بین المللی، راه خود را پیدا کند.» (۳۰)

گویا نوشین احمدی هنوز نمی داند جنبش های جهانی مانند جنبش ضد جنگ، ضد گلوبالیزاسیون سرمایه داری، ضد دخالت نظامی و سیاسی امپریالیستها هستند. جای تعجب دارد که کسی از این جنبش ها بخواهد از طرحی حمایت کنند که در آن بر سر حمایت "نظارت سازمانهای بین المللی" تاکید دارد. تو گویی فعالین این جنبشها نخواهند فهمید که منظور از سازمانهای بین المللی نهادهایی چون سازمان گرایش رادیکال «نفی گرا» را که همواره تاکید داشت جنبش زنان سیاسی است و زنان از طریق دخالت در سیاست و پیشبرد مبارزه سیاسی انقلابی و چشم امید بستن به بالایی ها می توانند مطالبات خود را طرح کرده و بدست آورند، تکفیر می کرد؟ نوشین احمدی به دنبال راهی برای کسب حمایت جنبش های رادیکال جهانی از طرح رفتارندوم است! «ملل و قدرتهای امپریالیستی اند و لابد نمی دانند که دخالت نظامی در افغانستان به بهانه آزاد سازی زنان با نظارت همین سازمان های بین المللی صورت گرفت.

نتیجه گیری

هدف از این بررسی صرفاً این نبود که نشان دهیم حرفه‌های امروز نوشین احمدی بسیار متفاوت و گاه متضاد با حرفه‌های قبل اوست. این تفاوتها و تضادها بیشتر در فرم قضیه است تا محتوی آن. همان بینشی که پشت طرحهای قبلی نوشین احمدی بود پشت طرحهای امروزی او هم هست. نوشین احمدی تاکنون حاضر نشده از این بینش غلطش که منافع پایه ای زنان را قربانی طرحهای مردسالارانه می کند، دور شود.

این بینش است که موجب سرگردانی نوشین احمدی می شود و ناچارش می کند که هر از چند گاهی نظریه های خود را عوض کند. استراتژی هایی اتخاذ کند که مرز بین دوستان و دشمنان جنبش زنان را مخدوش می کند؛ به "لطف و کرامت" بالایی ها دخیل می بندد. اتخاذ این استراتژی ها است که وادارش می کند که به ساز بالائی ها خود را کوک کند و در نتیجه به نرخ روز تغییر جهت دهد. زمانی طرفداری از دوم خرداد و اتحاد با فمینیستهای اسلامی نرخ روز بود. امروز دفاع از فراندوم است و «تحمیل اصلاحاتی به نفع زنان» در چهارچوب رژیم محتمل آینده (که با حمایت آمریکا و ترکیبی از هیئت حاکمه کنونی و بخش هایی از رژیم سرنگون شده قبلی جفت و جور می شود) نرخ روز است. آیا زنان می توانند به چنین استراتژی هائی اعتماد کنند؟ مسئله اساسی این است!

زیرنویس ها

۱- برای اطلاع بیشتر از بیانیه فراندوم مراجعه کنید به سایت www.60000000.com این طرح به گونه ای ماهرانه مبهم نوشته شده است. مثلاً بند اول نوع حکومتی است که فراندوم چی ها قولش را می دهند. بند وسط نوع حکومت اسلامی است و بند سوم چگونگی تحقق طرح فراندوم است.

۲- در این مورد نگاه کنید به مقالات نوشین احمدی خراسانی در سایت تریبون

فمینیستی بویژه از ماه مارس به بعد وی حداقل ۴ مقاله تاکنون در حمایت از طرح فراندوم قلم زده است از جمله «فراندوم برای تغییر قوانین ضد زن» و..

- ۳- نوشین احمدی خراسانی «با نیاز زمانه» در مجله جامعه سالم شماره ۳۴ سال ۱۳۷۶ و هم چنین کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی بنام «زنان زیر سایه پدر خوانده ها» منتشر شده است.
- ۴- از همین نویسندگان در مقاله ای به نام «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان - اسفند ۷۶»، کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی بنام «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»
- ۵- هشتم تیرماه ۷۸ - نوشین احمدی - پیام به کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی در مونترال کانادا
- ۶- «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان - اسفند ۷۶»، کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی بنام «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»
- ۷- «با نیاز زمانه» - تابستان ۱۳۷۷، در مجموعه «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»
- ۸- همانجا
- ۹- «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان» - اسفند ۷۶، همانجا
- ۱۰- «دورنمای جنبش اجتماعی زنان» - تابستان ۱۳۷۷، همانجا
- ۱۱- «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان - اسفند ۷۶»، همانجا
- ۱۲- فمینیسم اسلامی در نگاهی به روزنامه زن و مجله زنان - سال ۷۷، همانجا
- ۱۳- ما از «بیرون» به خودمان می نگریم؟ اسفند ۱۳۷۹، همانجا
- ۱۴- هشتم تیرماه ۷۸- نوشین احمدی- پیام به کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی در مونترال کانادا
- ۱۵- مجله زنان شماره ۱۵ - سال ۷۷، بهترین ها و بدترین ها برای زنان
- ۱۶- همانجا
- ۱۷- فرهنگ «حق مدار» در مقابل فرهنگ «قیم مدار» - اسفند ۷۸، «کتاب مجموعه مقالات نوشین احمدی بنام «زنان زیر سایه پدر خوانده ها»
- ۱۸- «از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان» - اسفند ۷۶، همانجا

- ۱۹- همانجا
- ۲۰- «تشکل های زنان: بررسی جایگاه و عملکرد آنان»- دی ۷۸، همانجا
- ۲۱- «تمکین زن ایرانی، شیوه معتاد زندگی اوست!»، ۱۳۷۴، همانجا
- ۲۲- مقاله ای از شادی امین به نام «میزبانان رفتند و میهمانان ماندند!»
- ۲۳- نوشین احمدی - تریبون فمینیستی - اسفند ۱۳۸۲ (از تجربه ای زنانه، در پارک لاله تهران)
- ۲۴- نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینیستی - شنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۳ (ایا سازمان های زنان از تحلیلگران آمریکایی مشاوران بهتری نیستند؟)
- ۲۵- نوشین احمدی خراسانی - تریبون فمینیستی ۳۱ مارس ۲۰۰۵ (رفراندوم برای تغییر قوانین ضد زن)
- ۲۶- همانجا
- ۲۷- همانجا
- ۲۸- همانجا
- ۲۹- نوشین احمدی خراسانی- تریبون فمینیستی ۲۲ آوریل ۲۰۰۵ («قربانی سازی» از زنان در گفتمان سیاسی)
- ۳۰- نوشین احمدی خراسانی- تریبون فمینیستی ۱۰ آوریل ۲۰۰۵ (جنبش مهاجران و رفراندوم در ایران) ■

یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز:

توجیه قوانین نابرابر یا تغییر قوانین نابرابر؟

این متن بر پایه سخنرانی آذر درخشان در ۲۸ فوریه ۲۰۰۷ تنظیم شده است.

آذر درخشان

با به پای رشد و گسترش جنبش زنان ما شاهد شکل‌گیری گرایش‌های گوناگون و شفاف‌تر شدن هر چه بیشتر این گرایش‌ها هستیم. به علاوه محرک‌ها و فاکتورهای بسیاری در صحنه سیاسی ایران و جهان به جنبش زنان فشار می‌آورند که هرچه روشن‌تر و صریح‌تر آماج خود را جهت‌رهایی و آزادی مشخص کرده و مرز تمایزات خود را با نیروهایی که می‌خواهند انرژی این جنبش و مبارزات زنان را دست‌مایه اهداف ارتجاعی و زن‌ستیز خود کنند، روشن کنند.

۲۸ سال پیش یعنی در سال ۱۳۵۷ در روز زن، شاهد یکی از بزرگ‌ترین تظاهرات زنان ایران علیه حجاب اجباری بودیم و از آن زمان تا کنون یعنی طی ۲۸ سال گذشته، اکثریت زنان ایرانی درگیر جنگی دائم با رژیم جمهوری اسلامی بر سر مجموعه‌ی قوانین زن‌ستیز این رژیم هستند. قوانینی که بلافاصله پس از قدرت‌گیری جمهوری اسلامی بر پایه‌ی شریعت اسلام علیه زنان تدوین و تصویب شد. طی این جنگ رژیم اسلامی بودجه‌ی بزرگی را صرف قوای نظامی و تبلیغاتی اش برای سرکوب و کنترل زنان کرده است. شاید پس از ۲۸ سال برای برخی از زنان وجود نیروی نظامی تحت عنوان گشت‌های نهبی از منکر عادی شده باشد اما در تاریخ معاصر جهان بی سابقه است که رژیمی برای کنترل پوشش و "اخلاق" زنان، نیروی انتظامی سازمان دهد.

این نیروی انتظامی و تداوم آن نشان از این دارد که پس از گذشت ۲۸ سال زنان ایرانی علیرغم سرکوب، دستگیری، شلاق، زندان و اعدام حاضر نشده اند تن به قوانین سرکوب گر اسلامی دهند و رژیم اسلامی نیز پس از ۲۸ سال، اگرچه در برخی قوانین تغییرات سطحی بوجود آورد، اما حاضر نشد در مورد قوانین پایه‌ای سرکوب زنان ذره ای تن به رفرم و تغییر دهد. این تاریخ نشان از تضادی آشستی ناپذیر بین اکثریت زنان ایران و نظام جمهوری اسلامی دارد. چرا که نظام جمهوری اسلامی هویت خود را در سطح ملی و بین المللی با قوانین زن ستیز و نابرابر علیه زن تعریف می کند.

جنبش زنان ایران طی سال های اخیر و پس از ۲۸ سال مبارزه موفق شده است حضور علنی خود را به این رژیم تحمیل کند. در بستر رشد و بالندگی این جنبش در سال های اخیر شاهد شکل گیری جنبش های اعتراضی و پر قدرت زنان در داخل و خارج کشور بوده ایم. در خارج از کشور شاهد کارزار زنانی هستیم که با راهپیمایی ۵ روزه در شهرهای آلمان و هلند اعلام موجودیت کرد. زنان مبتکر این کارزار اعتقاد به آزادی و رهایی زنان از طریق لغو کلیه ی قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی دارند و معتقدند گام اول برای لغو این قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی کوتاه شدن دست دین از کلیه شئون زندگی زنان است. به عبارتی جدایی کامل دین از دولت؛ و این امر بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی که پایه هایش بر سرکوب و فرودستی زنان با اتکا به ایدئولوژی سلامی قرار گرفته است، ممکن نیست. (۱)

هم چنین ما شاهد رشد و گسترش گرایشی در جنبش زنان داخل کشور هستیم که با تظاهرات پارک لاله در سال ۸۲ به طور علنی عرض اندام کرد. تظاهراتی که با سرکوب نیروهای نظامی روبرو شد. برگزار کنندگان این تظاهرات بخشی از زنان سکولار طرفدار خاتمی و دوم خردادی ها بودند که می خواستند از فضای به اصطلاح سیاسی که دولت خاتمی برای شان فراهم کرده سهمی داشته باشند. سخن گویان این تظاهرات، کسانی مانند خانم نوشین احمدی خراسانی بارها قبل از این تظاهرات اعلام کرده بودند که حقوق ما زنان در قانون اساسی منظور شده است و فقط کافی است که ما مهارت استفاده از این حقوق را داشته باشیم. که البته سرکوب تظاهرات سال ۸۲ خط بطلانی بر توهم این گرایش بود که فکر می کرد فقط کافی است مهارت استفاده از قانون اساسی دست پخت مجلس خبرگان را

داشته باشد. با وجود آن که سخن گویان این گرایش بارها اعلام کرده بودند "ذات زنانه مسالمت آمیز" است اما مزدوران رژیم جمهوری اسلامی به آنان حمله کردند و این دوستان با ناباوری شاهد سرکوب این گردهمایی مسالمت آمیز شدند. اما رژیم اسلامی به خوبی می داند پایه‌های حکومتش چه نفرت عمیقی بین این رژیم و زنان بوجود آورده و گوشش به این حرف های "مسالمت آمیز" بدهکار نیست. (۲)

در سال ۸۴ ما شاهد گردهمایی دیگری از زنان در روز ۲۲ خرداد بودیم. این بار نه فقط برخی گرایشات "سکولار" زنان حضور داشتند بلکه گرایشات "فمینیست اسلامی" یا بهتر است بگویم زنانی که معتقدند اسلام با حقوق زنان هیچ مغایرتی ندارد نیز با یکدیگر متحد شده و قطعنامه ای را منتشر کردند که در آن تاکید شد برای رفع تبعیض از زنان نیاز به تغییر و اصلاح قانون اساسی است. در این قطعنامه نوشته شده بود: که مشکل قانون اساسی این است که گروه معینی تفسیر از قوانین را به انحصار خود در آورده‌اند و این گروه نگاه مردسالارانه دارند و تفسیرهای مردسالارانه از قوانین می‌کنند. بخشی از فعالین این گروه اعلام کردند که می توان تفسیرهای عادلانه تری از این قوانین در مورد حقوق زنان کرد. این قطعنامه نشان دهندهی این واقعیت نیز بود که برگزارکنندگان این گردهمایی نه فقط گرایشات سکولار طرفدار خاتمی، اصلاح طلبان غیر حکومتی، ملی مذهبی ها بلکه زنان برخی محافل نزدیک به حکومت نیز بودند.

در سخنرانی های این گردهمایی گفته شد: بنیست قانون اساسی در رابطه با زنان آن جاست که قوانین از خود؛ منشاء نمی‌گیرند بلکه تفسیر پذیرند و به قدرت‌های موجود در حوزهی ساختار سیاسی و نهادهای نیرومند مذهب رسمی، مشروط و وابسته‌اند. خانم مرضیه مرتاضی در این گردهمایی گفت: "چرا بر ضد ارزش های توحیدی و اخلاقیات حقوق بشری، قانون اساسی را تفسیر می کنید" و هم چنین خانم نیره توکلی اعلام کرد: بزرگ ترین نقض قانون اساسی ما این است که ۸۰ الی ۸۵٪ قدرت را به دست نهادهای انتصابی وامی‌گذارد و ارزش انتخاب و رای مردم در حد ۱۵ تا ۲۰٪ هم نیست".

پس از این گردهمایی ما شاهد طرح های دیگری مانند "رفراندوم برای تغییر قانون اساسی" نیز بودیم که علیرغم تبلیغ بسیار زیادی که از جانب زنان مرکز فرهنگی صورت

گرفت اما از آنجا که آسپزان این طرح افراد بد نامی چون محسن سازگارا بودند، مورد توجه قرار نگرفت. و بالاخره در شهریور سال جاری (۱۳۸۵) "کمپین یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض آمیز" اعلام موجودیت کرد. مبتکرین این طرح اعلام کردند اهداف شان در ادامه ی فعالیت های ۲۲ خرداد است. این کمپین تا کنون سه سند داده است. بیانیه، کلیات طرح و جزوه ای حقوقی. به علاوه سایتی را نیز فعال کردند که مجموعه ی بحث ها و نظرات زنان فعال در این کمپین که مسئولیتهای گوناگونی را نیز بر عهده دارند، منعکس می کند. (۳)

بیانیه ی اول کمپین تغییر سن بلوغ دختر (که نه سالگی است)، دیه ی نابرابر زن و مرد، شهادت نابرابر زن و مرد، حق حضانت، حق طلاق، حق خروج از کشور، تعدد زوجات را به عنوان قوانینی که باید تغییر و اصلاح شوند مشخص می کند. (۴)

در همین بیانیه تاکید می شود که دولت ایران به میثاق های بین المللی حقوق بشر ملحق و متعهد به اجرای مقررات آنان شده است. مهم ترین ضابطه در حقوق بشر عدم تبعیض بر مبنای جنس، قوم، مذهب و... است. بنابراین بیانیه، خواستار رفع تبعیض از زنان در کلیه ی قوانین بوده و از قانون گذاران می خواهد که نسبت به بازنگری و اصلاح قوانین بر اساس تعهدات بین المللی دولت اقدام نمایند. "کمپین یک میلیون امضا" همراه با این بیانیه، متنی تحت عنوان "کلیات طرح" را نیز منتشر کرد که ناظر بر اهداف کمپین، زمان اجرای کمپین یک میلیون امضاء و از همه مهم تر این که تاکید می کند، خواسته های این طرح ضدیتی با اسلام ندارد و برای این که جای هیچ گونه شبهه ای برای دولتمردان جمهوری اسلامی باقی نماند در این نوشته گفته می شود که تقاضای بازنگری در قوانین تبعیض آمیز؛ درخواستی غیرمشروع و مخالف اسلام نیست و هیچ گونه ضدیتی با مبانی اسلام ندارد، زیرا جزو اصول دین به شمار نمی آیند. و هم چنین بسیاری از فقها از جمله آیت الله صانعی یا آیت الله بروجردی و شمار دیگری از مجتهدین، سالهاست که بازنگری در قوانین تبعیض آمیز علیه زنان را مورد تایید قرار داده اند و تغییر آن ها را مغایر با اسلام ندانسته اند. (۵)

هم چنین در این نوشته مطرح می شود که استفاده از فضاهای عمومی مانند وسائل نقلیه عمومی، پارک ها، دانشگاه ها، کارگاه های تولیدی، آرایشگاه ها، مراکز درمانی، سفره ها و روضه خوانی ها، مراکز ورزشی و کلیه اماکنی که ممکن است زنان در آن جا به صورت جمعی

حضور داشته باشند از جمله فضاهایی است که اعضاء و کوشندگان این کمپین می‌توانند با هم‌وطنان خود گفتگو و مذاکره کنند. در این نوشته تاکید می‌شود فقط زنان و مردانی که بیش از ۱۸ سال دارند می‌توانند بیانیه‌ی این کمپین را امضاء کنند.

علاوه بر این سه سند، فعالین اصلی "کمپین یک میلیون امضا" تلاش کرده اند در کلاس های آموزشی و مقالات و نوشته‌های شان جوانب این کمپین را بیشتر روشن کنند. مثلا خدیجه مقدم مسئول روابط عمومی کمپین می گوید: "این حرکت به هیچوجه حرکتی سیاسی نیست بلکه حرکتی فرهنگی و اجتماعی است. ضد مذهب هم نیست. چون در اسلام آمده که احکام ثانویه اگر مغایر با مقتضیات زمان و مکان باشند قابل تغییرند. کما این که بارها در طول تاریخ شاهد حکم تغییر این قوانین بوده‌ایم. خوشبختانه تعدادی از علما مانند آیت‌الله صانعی و آیت‌الله موسوی بجنوردی معتقدند که این قوانین می‌توانند تغییر پیدا کنند و این کار مغایرتی با دین اسلام ندارد." (۶)

در شرایطی که آشکار شدن موی زن، ایدئولوژی حاکم را بزیر سؤال می‌کشد؛ آزادی عشق، اخلاقیات حاکم را متزلزل می‌کند؛ صحبت از حق طلاق زنان شریعت را تضعیف می‌کند؛ دفاع از حق برابر زنان با مردان نظام سیاسی را به لرزه در می‌آورد؛ جنبش زنان نمی‌تواند به رویارویی آشکار با قدرت سیاسی حاکم و به طور خاص پایه های ایدئولوژیک آن یعنی مذهب اسلام کشانده نشود. کتمان این حقیقت عوام فریبی محض است.

فاطمه فرهنگ خواه، عضو هم اندیشی زنان در همین چهارچوب پیشنهاد می‌کند که: "با نماینده های زن در مجلس شورای اسلامی برای حمایت و امضاء بیانیه ی کمپین یک میلیون امضاء هم وارد مذاکره شویم" و زهرا اشراقی نوه خمینی و مشاور سابق وزیر کشور در امور بانوان نیز با خوشحالی اعلام کرده است که می‌توان از طریق کمپین به بازار کساد سازمان های غیر دولتی تحرک بخشید. (۷)

سوسن طهماسبی عضو کمیته روابط عمومی کمپین نیز برای کسانی که هنوز متوجه نشده اند کمپین مخاطبش کیست، می‌گوید «کار ما نه خارج از چارچوب اسلام و فرهنگ مردم است و نه خارج از چارچوب قوانین و به همین دلیل است که مردم و قانونگذاران را مخاطب

خود قرار داده ایم". (۸)

قرار است پس از جمع آوری یک میلیون امضا، وکلایی بر طبق این امضاها، قوانینی که بیشتر الویت تغییر را دارند، به شکل لایحه به مجلس شورای اسلامی دهند. یکی از این وکلای حمایت کننده‌ی این کمپین خانم فریده غیرت است که می‌گوید: تلاش‌هایی که برای رفع این تبعیض‌ها صورت می‌گیرد، نه تنها خلاف شرع و سیاسی نیست بلکه باید از آن حمایت هم کرد. تغییر قانون مدنی هیچ ربطی به فعالیت سیاسی و مخالفت با نظام ندارد و ما حتی برای تغییر قانون مدنی از همین نظام هم کمک می‌گیریم." در ادامه می‌گوید: "بارها گفته‌ام در مذهب تشیع که کشور ما به عنوان یکی از مبلغان این مکتب شناخته شده است، پویایی وجود دارد که به تجدید نظر راجع به مسائل کمک می‌کند. من این را بارها هم گفته‌ام که ما می‌توانیم از فقها برای تغییر قوانین مربوط به حقوق زنان کمک بگیریم" و خلاصه این که "احقاق حقوق زنان ربطی به انجام امور خلاف اخلاق و شرع ندارد و ما نه طرفدار این موضوع هستیم و نه اجازه می‌دهیم به ما این انگ زده شود". (۹)

خانم عبادی وکیل دیگری که از مبتکران کمپین است (و هم چنین نگران نابرابری‌های حقوقی است) می‌گوید: "اسلام همه چیز دارد، چرا برویم جای دیگر. بعضی‌ها هم می‌گویند باید از تمام ظرفیت‌ها استفاده کرد. در یک کشور اسلامی چرا تحقیر شویم. در مجامع بین المللی برای کج فهمی عده‌ای و عدم تطابق با شرایط زمان و مکان و... همه حرف دارند. همه ایده دارند." او بارها گفته است "می‌توان با رعایت موازین شرعی برابری زن و مرد را در قوانین منظور کرد. این نکته به کرات نیز مورد تاکید علمایی هم چون موسوی بجنوردی و صانعی نیز قرار گرفته است که می‌توان با رعایت موازینی قوانین فعلی را اصلاح کرد". (۱۰)

معلوم نیست این وکلای محترم قرار است چه قوانینی را و چگونه به نفع زنان تغییر دهند! احتمال زیاد قانون مجازات ۷۰ ضربه شلاق برای بی‌حجابی از ۷۰ به ۲۰ ضربه تقلیل خواهد یافت! و لابد به زودی زنان و مردان به یک اندازه در گودال سنگسار قرار خواهند گرفت و انشاءالله زهرا اشراقی و فاطمه راکعی و شیرین عبادی هم مسئله‌ی رجال و رجاله را حل کرده و زنان ایران با داشتن رئیس جمهور زن در راس دولت جمهوری اسلامی به آزادی و برابری دست پیدا کنند. این‌ها حداکثر سقف قوانینی است که می‌توان با رعایت موازین اسلامی به

نفع خانم‌ها تغییر داد! البته شاید با فتوا گرفتن حق اجتهاد برای زنان، شاهد رشد مجتهدان زن هم شویم چون مملکت ما با کمبود شدید مجتهد روبرو است!

خانم نفیسه فیاض بخش، نماینده تهران و عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس اسلامی هم برای این که از قافله عقب نیفتد و در ضمن هم‌زمان رو دست "کمپین یک میلیون امضا" هم بزند! می گوید مواردی از مباحث حقوقی مطرح در این کمپین که با "احکام قرآن" مغایرتی نداشته توسط فراکسیون زنان، در مجلس طرح شده و در حال بررسی است. (۱۱)

روش "کمپین یک میلیون امضا"

فریده غیرت می گوید: "به طور مثال سمینار و یا جلسه‌ای گذاشته شود، فقط در مورد طلاق. از چند نفر از علما دعوت کنید تا با شرکت در این سمینار از موازین شرعی مربوط به طلاق بگویند و از همین موازین کمک خواسته شود. من به طور قاطع می گویم اگر از موازین شرعی مثلا در مورد عسر و حرج کمک گرفته شود، عسر و حرج ما این نخواهد بود که هم اکنون در دادگاه‌ها اجرا می شود، چون عسر و حرج در شریعت ما خیلی راحت تر در نظر گرفته شده و دامنه اش خیلی وسیع تر از چیزی است که قضات در دادگاه‌های خانواده می پذیرند. اگر این جلسات متعدد و در کلیه موارد برگزار شود، با بحث و تبادل نظر بین علمای دین و اساتید، به طور حتم این مشکلات موجود باز خواهد شد". (۱۲)

روشی که خانم فریده غیرت و تقریبا اغلب فعالان کمپین در پیش گرفته اند، نه فقط استراتژی نگاه به مراحم دولت‌مردان اسلامی و آخوندهای "مدرن" است بلکه تاکتیک پیدا کردن تضادهای احادیث امام محمد باقر با محمد و بقیه امامان بر سر مسائل زنان نیز هست و قرار است این تاکتیک کاتالیزور کمپین برای تحقق خواسته هایش شود. خانم شیرین عبادی هم برای این که آب پاکی روی دست زنانی بریزد که دیگر حاضر نیستند حتی برای یک لحظه هم این قوانین نابرابر و قرون وسطی را تحمل کنند، می گوید: "من همواره به آینده امیدوار هستم. به همان دلیلی که قانون حضانت که در ابتدا می گفتند دستور اسلام است و مخالفت با آن کفر، تغییر کرد. به همان دلیل که امروز بار دیگر دو زن مستشار داریم، من

امیدوار هستیم که روزی حقوق برابر برای زن و مرد در ایران داشته باشیم و این موضوع هیچ مغایرتی هم با شرع و اسلام ندارد." (۱۳)

البته خانم عبادی در مورد این آینده، زمانی را تعیین نکرد. اما می شود فهمید که وقتی پس از ۲۷ سال، رژیم راضی شده که دو مستشار زن در دادگستری داشته باشد و قانون حضانت را از دو سال به هفت سال برساند، یعنی برای تغییر قوانین در این سطح و با روش خانم شیرین عبادی و در چهارچوب جمهوری اسلامی احتیاج به یک سال نوری هست! به این می گویند روش قطره چکانی و زجرکش کردن زنان برای تحقق خواسته‌هایی که می شود در یک آن به دست آورد. خواسته‌هایی که در آغاز قرن ۲۱ نداشتن آن برای زنان دهشتناک و تراژیک است. خواسته‌هایی که زنان ایران بارها نشان داده اند که شایسته‌ی تحقق و کسب بسیار بیشتر از آن هستند.

فلسفه و تفکر تمکین و سازش به هر قیمتی!

از آنجا که پشت هر سیاست، فلسفه ای نهفته است، جا دارد در این جا به پایه های نظری-تئوریک طرح "کمپین یک میلیون امضا" اشاره‌ای شود، تا ببینیم چگونه این فلسفه مانند نخ تسبیح از میان تفکر و سیاست دوم خردادی، درون جنبش زنان و هم چنین طرح رفراندوم می‌گذرد. در میان مبتکران این طرح نگاهی به نظرات خانم نوشین احمدی بیشتر به درک این مسئله کمک می کند. به ویژه اینکه وی سال‌ها نقش مهمی در تئوریزه کردن حمایت جنبش زنان از خاتمی داشت. نوشین احمدی بعد از "به گل نشستن کشتی" اصلاح طلبان دو خردادی، مدافع طرح رفراندوم شد. (۱۴)

او سپس همراه با جریانات ملی مذهبی و حزب مشارکت، مبتکر طرح ۲۲ خرداد و تغییر و اصلاح قانون اساسی شد. نوشین احمدی برای هموار کردن و توجیه ائتلاف با اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی می گوید: "نسل جدیدی از فمینیسم که می‌توان آن را "فمینیسم موقعیتی" نامید در ایران رشد کرده که ملاک و میزان‌اش اسلامی نبودن یا اسلامی بودن نیست و اگر آن‌ها را با این معیار بسنجیم، هم‌چون گذشته دچار مشکل خواهیم بود.

این نسل جدید از فمینیسم را شاید بتوان "فمینیسم عامه‌ی مسلمان" نامید که با "اسلام ایدئولوژیک" در ماهیت و با "اسلام دارای قدرت" در روش و خواسته‌ها، متفاوت است. این نسل به اسلام هم واکنش ندارد، چون مشکلاتش را با آن در ارتباط نمی‌بیند. و به آن به چشم دشمن نگاه نمی‌کند، بلکه به زبان ساده با آن (با اسلام) زندگی می‌کند و بخشی از زندگی روزمره‌اش است. زیرا چه بخوهد و چه نخواهد در زندگی روزمره‌اش وجود دارد. در نتیجه می‌تواند آن را (اسلام را) مانند بقیه‌ی چیزهایی که در زندگی روزمره‌اش وجود دارد به سهولت با شرایط زیست خود، منطبق و تغییر دهد." و یا در مقاله ای دیگر می‌گوید "در جنبش‌های اجتماعی، تئوری‌ها، تئوری‌های موقعیتی هستند و در موقعیت‌های مشخص می‌تواند رادیکال یا غیر رادیکال تلقی شود". (۱۵)

به عبارتی همانطور که من در مقالاتم در این زمینه نوشتم، ایشان (نوشین احمدی) به طور سیستماتیک برای جا انداختن فلسفه‌ی تمکین و اخنگی در مقابل ستم، کار می‌کنند. (۱۶) این نگرش از تمکین را می‌توان خیلی راست و پوست کنده در یک رهنمود مردسالارانه و زن ستیزانه‌ی معروف دید "وقتی مورد تجاوز قرار گرفتی و کاری از دستت بر نیامد، سعی کن لذت ببری". این یک نگرش ارتجاعی است که برده را به عادت کردن به زنجیرهایش دعوت می‌کند و نوشین احمدی با به کار گیری آن فعالانه سعی می‌کند پیشاپیش عزم و قدرت مقاومت زنان علیه طرح‌های هولناکی که جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها در سر دارند را، هم در نسل جوان و هم در زنان درهم شکنند.

خانم نوشین احمدی خراسانی همان طور که "تئوری‌های موقعیتی" را برای دفاع از پروژه‌ی رفاندوم اختراع کرد، حالا برای دفاع از کشتی نوح کمپین، تئوری "فمینیسم موقعیتی" را کشف کرده است و می‌گوید: "انطباق اسلام و فمینیسم در کمپین یک میلیون امضاء، انطباق فمینیسم است با مسلمانان! از این‌رو ما نه با آن گرایش "انطباق فمینیسم با اسلام" چالش داریم و نه با "عدم انطباق آن"، بلکه با گرایشی سروکار داریم که شاید بتوان آن را فمینیسم عامه یا فمینیسم روزمره یا فمینیسم موقعیتی نامید". (۱۷)

اما نوشین برای اثبات این "فمینیسم موقعیتی" نسل جوان، دست به یک تحریف آشکار می‌زند و می‌گوید "اما این نسل جدید در کمپین یک میلیون امضاء با هیچ گروهی "قهر"

نیست". (۱۸)

نسل جوان با جمهوری اسلامی نه فقط قهر، بلکه تضادی حل نشدنی دارد. تمامی مبارزات سال های گذشته عیدها، چهارشنبه سوری ها، جنبش دانشجویی و جنبش جوانان حکایت از قهر و جنگ نسل جوان با رژیم جمهوری اسلامی است. این نسل جوان به قدر کافی مزه ی قوانین قرون وسطائی را چشیده و آن را نمی خواهد، اما تا زمانی که بر سر این نخواستن "گردبادی بلند نکند"، امثال نوشین احمدی ها از خواب قرون بیدار نخواهند شد. حتی سران جمهوری اسلامی بارها به این نارضایتی عمیق نسل جوان اعتراف کرده اند اما نوشین احمدی هراسناک از عواقب "قهر" نسل جوان با این رژیم فقط قادر است مرتبا به نسل جوان، به توان، شعور، آگاهی و جسارتش دهن کجی کند و تصویر نسلی عقب مانده از آنان را بدهد. شاید منظور نوشین احمدی جوانانی هستند که بر سر سفره ی خاندان خمینی و دوم خردادی ها نشسته اند یا جوانانی که هنگام تماشای تلویزیون آمریکا و شنیدن سفرنامه ی منوچهر محمدی و استقبال ژنرال های آمریکائی از او آه حسرت میکشند و آرزوی پریدن با مرتجعین آمریکائی را در سر می پروراند.

راستی که تلاش برای آشتی دادن اسلام با منافع زنان تلاشی بیهوده ای است، آن هم در کشوری که صدها زن سنگسار شده اند، ده ها زن طبق قانون قصاص پای چوبه دار رفته اند، بزرگ ترین تظاهرات ضد حجاب جهان را خلق کردند، نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی جنگی روزانه علیه ی دختران و پسران نسل جوان برای مهار کردن آنان دارد.

البته خانم محبوبه عباسقلی زاده نیز فرصت را برای گل آلود کردن واقعیات تاریخ جنبش زنان مناسب دیده و می گوید "بیست و شش سال پیش وقتی که متن قانون اساسی نگاشته می شد، هنوز این نسل از زنان شکل نگرفته است. اما امروز این نسل از زنان وجود دارند و مطالبات خود را دارند. قانون باید پاسخگوی نیازهای این نسل باشد". (۱۹) باید بگویم آن زمانی که خانم محبوبه عباسقلی زاده در صف عشاق سینه چاک خمینی برای به عقب بردن جامعه بودند، نسلی بود که در مقابل این یورش ارتجاعی ایستاد و زمانی که ایشان با چادر و چاقچور به عنوان سمبل هویت ملی و سمبل جمهوری اسلامی در هیئت جمهوری اسلامی در کنفرانس پکن در سال ۱۹۹۵ برای اسلام عزیز سینه چاک می دادند. (۲۰) می دانست که از

بدو قدرت گیری مرتجعین اسلامی در ایران اکثریت زنان به طرق گوناگون تن به این قوانین نداده اند.

مهم ترین مسئله ای که ماهیت گردانندگان این کمپین را روشن می کند رشته الفت آن ها با چارچوبه و شالوده های جمهوری اسلامی است. تاکید آنان بر این که درخواست ها و مطالبات شان تضادی با اسلام ندارد، نشانه ی این پیوند نامبارک است. در شرایط کنونی ایران که حکومتی دینی حاکم است هر کسی و یا هر نیرویی در سیاست که از اسلام استفاده کند، به سرعت با این حکومت و پایه های آن وجه اشتراک و پیوند پیدا می کند حتی اگر خود نخواهد. چرا که اسلام ایدئولوژی حاکم بر کشور است. پایه های ایدئولوژیک یک نظام سیاسی- اقتصادی- حقوقی و فرهنگی است که طی ۲۸ سال گذشته زندگی اکثریت مردم و بالاخص زنان را به قهقرا برده است: فقر، فحشا، اعتیاد، سنگسار و کلیه ی مظاهر بی حقوقی و سرکوب زنان محصول اجتناب ناپذیر مناسباتی است که یکی از پایه های ایدئولوژیک آن اسلام است. با اتکا به قوانین اسلامی، بی حقوقی مفرط زنان قانونی شده است. خشونت علیه زنان تحت لوای قوانین اسلامی، دولتی و قانونی شده است. وقتی کمپین می گوید حقوق زن با اسلام تضادی ندارد و یا تکیه اش را به فتوای آیت الله های مهربان تر می گذارد در حقیقت با ریشه های ستم بر زن در ایران سازش می کند. عوام فریبی آن جاست که این کار را مبارزه برای برابری زن جا می زند. این در حقیقت نه مبارزه برای حقوق زنان بلکه در پرده پوشاندن بی حقوقی زنان است، سازش با سرکوب گران زنان است.

بی دلیل نیست که کمپین حاضر نیست حتی یک کلام در مورد حجاب اجباری، به عنوان سرکوب و تحقیر عمومی زنان که حداقل نسل جوان در اشکال گوناگون بیزاری اش را از آن نشان داد، حرف بزند و آن را به عنوان خواست زنان بنویسد. (۲۱)

سخنی با فعالین صادق و سکولار که به این کمپین به عنوان مفری برای فعالیت امید بسته اند! بگذارید شهلا شرکت و زهرا اشراقی (نوه خمینی) و زنان جبهه مشارکت از اسلام بگویند، چون نان آن ها بر سر سفره ی حکومت اسلامی روغن دار و چرب است. شما چرا کوچه به کوچه و چهره به چهره سراغ زنان می روید و به آنان می گوئید که این ها می خواهند قوانین نابرابر علیه زنان را تغییر دهند و حقوق زنان با موازین شرعی اسلام مغایرتی ندارد؟ این کار

خاک پاشیدن به چشم زنان است. مگر کم از تلویزیون، منابر و مراسم و... در مورد مزایای اسلام عزیز و قوانین شفا بخش آن برای زنان حرف می‌زنند!

بگذارید زهرا اشراقی و... خودشان، خانه به خانه بروند و بگویند قوانین حکومت شان برداشت مردسالارانه از اسلام است که حقوق زنان را پای مال می‌کند! بگذارید آیت الله های "مدرن" دنبال کمپین خودشان بروند دنبال اسلام مدرن تر و غیره! هیچ یک از اینان ذره ای دلسوزی برای حقوق زن ندارند. آنان برای بقای عمر حکومت خودشان است که این گونه برای حقوق زنان اشک تمساح می‌ریزند. اسلام مدرن تر یعنی مدرن تر کردن بردگی زن که محور و ستون شریعت اسلام است. تغییر قوانین این رژیم فراتر از تبدیل سنگسار علنی به سنگسار مخفی نخواهد رفت. (۲۲)

به قدر کافی زنان حکومتی وجود دارند و به قدر کافی ابزار اشاعه‌ی این دروغ را دارند که اسلام با حقوق زن تضادی ندارد. شما باید چیز دیگری بگویید، در غیر این صورت، تاریخ جنبش‌های زنان این را بر شما نخواهد بخشید. مگر برخی از این زنان دوم خردادی مانند نوشین احمدی خراسانی برای مدت هشت سال مجاهد راه آیت الله لبخند به لب نشد و اسلام نرم را تبلیغ نکرد و بسیاری از زنان را قربانی دعوای درونی هیئت حاکمه‌ی جمهوری اسلامی نکرد و بعد هم خیلی بی صدا و خزنده اعلام کرد که سرمان کلاه رفت! (۲۳)

آن چه امروز زنان نیاز دارند این است که بدانند، این قوانین چیست و از چه چیزی نشات گرفته است و چگونه می‌توان از شرشان خلاص شد. زنان نیاز دارند بدانند چرا این قوانین، جزئی لاینفک از کلیت ساختار حقوقی و قانونی موجود است، چرا کلیه‌ی قوانین نابرابر و تمامی تبعیض‌ها در کشور ما ریشه در اسلام و قوانین ویژه‌ی آن برای زنان دارد؛ چرا که هیچ تاویل و تفسیر مترقی و عدالت‌جویانه‌ای از قرآن و احادیث نمی‌توان کرد. در رگ و پی ایدئولوژی اسلامی، زن ستیزی و مردسالاری نهفته است. این حرف‌هایی است که باید گفته شود. هستند بسیاری از زنان و مردان آگاه که در حال اشاعه‌ی چنین درک و آگاهی به زنان ایرانی اند و بدون شک شیوه‌های مناسب را هم یافته‌اند چرا که این اولین بار نیست که نیروهای مترقی و آزادی‌خواه با حکومتی مستبد و دیکتاتور رو به رو می‌شوند.

شما در مقابل دختران و زنانی چون کبری رحمان پور، شهلا جاهد، دلارام دارابی، ژیلایزدی، ملک قربانی، محبت محمودی و... چه پاسخی دارید؟ نمی توانید به کبری رحمان پور بگویید قانونی که چوبه‌ی دار برایت به پا کرده به اسلام ربطی ندارد. حتما نمی توانید به او بگوئید تفسیر دیگری هم از آن قانون می توان کرد، چون قانون قصاص، نص صریح قرآن است. به شهلا جاهد و دلارام چه خواهید گفت؟

این که به زنان فراخوان دهیم که برای دیه‌ی برابر با مردان مبارزه کنند در عوض این که آنها را برای به هم ریختن بساط این قوانین قرون وسطایی دعوت کنیم، توهین به ارزش‌های آزادی خواهانه‌ی جنبش زنان است. توهین به سکولاریسم و بیش از ۲۸ سال مبارزه‌ی زنان سکولار در داخل و خارج ایران است.

چگونه از زنان و مردان امضا خواهید گرفت برای شهادت برابر؟ دیه برابر؟ وقتی که ناچار می شوید ابتدا قانون زنا، لواط، مساحقه و سنگسار را مشروعیت ببخشید و به زنان بگویید که فقط در این موارد است که سهم شهادت زن نصف مرد است. در مقابل زنی که از شما خواهد پرسید اصلا چرا این قوانین وجود دارد چه خواهید گفت؟ دوستان سکولار، شما با این کار چماق مذهب را بر سر خودتان و همه‌ی زنان دیگر سنگین تر فرود می آورید. (۲۴)

با چسباندن فراخوان های خود به مذهب عملا به تحکیم آن یاری می رسانید، تازه مجبورید برای گرفتن امضا هویت خودتان را زیر سؤال ببرید وقتی که چادر و چاقچور به سر به روضه خوانی ها و سفره های حضرت رقیه و عباس می روید و برای گرفتن امضاء مجبور به صلوات فرستادن هستید!

برخی از قلم به دستان کمپین افتخار می کنند که از "آروندهاتی روی"، فمینیست برجسته‌ی هندی برای این کمپین امضا گرفته اند. بد نیست به جای این که دنبال امضا گرفتن باشید از او مبارزه کردن علیه ارزش ها و خرافات و سنن مذهبی و عقب مانده را یاد بگیرید. ببینید چگونه "آروندهاتی روی" پی گیرانه و شجاعانه علیه کلیه‌ی خرافات و ارزش های مذهبی در هند مبارزه می کند.

شما حاضر شده اید در این اتحاد غیر اصولی به نام کمپین یک میلیون امضا نه فقط اسلام

و رژیم جمهوری اسلامی را (که موانع اصلی تحقق آزادی و برابری زنان هستند) از زیر ضرب خارج کنید بلکه اتحاد با زهرا اشراقی، فاطمه حقیقت جو،..... را به اتحاد با کبری رحمان پورها ترجیح دهید. (۲۵)

طرح تبدیل کمپین به بازوی حکومت!

جالب این جاست که زنان حکومتی، به این اندازه‌ی سازش کاری کمپین راضی نیستند و طرح تبدیل آن به یک کمپین کاملاً حکومتی را دارند. زهرا نژاد بهرام، مشاور سابق استاندار تهران در امور بانوان می گوید: "اگر این کمپین خوب تبیین شود شاید حتی بتوان فعالان زن در عرصه‌ی اصول‌گرایی را نیز با کمپین همراه کرد". (۲۶) منظور این است که خانم عشرت شائق و فاطمه آلیا را هم باید متحد کرد البته زمانی که کمپین خوب تبیین شود!

فخرالسادات محتشمی پور، رئیس کمیته‌ی زنان جبهه‌ی مشارکت و مدیر انجمن زنان پژوهشگر تاریخ و مسئول دفتر امور زنان وزارت کشور در دولت خاتمی، با اشاره به تجربه ای که در آن زمان در دولت داشت می‌گوید: "خواسته‌های حقوقی زنان آن قدر ملموس شده اند که نماینده‌ی قوه‌ی قضائیه که در جلسات کمیته‌ی حقوقی دفتر امور بانوان وزارت کشور شرکت می‌کرد، اعتراض داشت: چرا از طرف زن ها هیچ صدایی بلند می شود و زنان به قوه قضائیه برای اصلاح این قوانین فشار می آورند" (۲۷)، به عبارتی قوه قضائیه هم میتواند جزو امضا کنندگان این کمپین شود.

فریده ماشینی عضو کمیسیون زنان حزب مشارکت از این هم فراتر می‌رود و می‌گوید: "بحث کمپین در کمیسیون مطرح شده و کسی مخالف آن نبوده است ولی پلاتفرم حرکت، اجتماعی است و نباید سیاسی شود. عده‌ای معتقدند که با توجه به خواست‌گاه حزب و مسلمان بودن اکثریت مردم، نکاتی به مطالب دفترچه‌های حقوقی کمپین اضافه شود که حمایت بیشتر مردم مسلمان را داشته باشد". (۲۸)

سخن آخر

کشتی "کمپین یک میلیون امضا" سوراخ های بزرگی دارد که باعث غرق شدن و به گل نشستن آن است. این کشتی دریچه‌ی خود را به روی رژیم جمهوری اسلامی و یکی از مهم ترین موانع آزادی و برابری زنان یعنی مذهب باز گذاشته است. این چه کمپین برابری زنان است که افسار آن به دست حکومتیان داده شده است؟ چطور می شود ادعای حق جوئی برای زنان کرد ولی با دشمنان قسم خورده آنان سازش و آشتی کرد؟

این کمپین از سوی دیگر مسئله‌ی تضاد آمریکا و دولت های غربی با ایران و نقشه های آمریکا برای تغییر رژیم ایران یا بهتر است بگویم تعویض رژیم ایران را مسکوت گذاشته است. توجه کنیم که در شرایط متلاطم و حساس کنونی ایران و جهان هر اشاره و عدم اشاره‌ای معانی گوناگونی دارد، در واقع بیان تنظیم طول موج‌های یک جنبش است. بی جهت نیست که همه‌ی جریاناتی که زیر بال و پر طرح های امپریالیستی کز کرده اند از "سازمان اکثریت" گرفته تا جریانات معلوم الحال دیگر، به کمپین، چون کشتی نجات خود می‌نگرند.

البته ابهامات و ضعف های دیگری هم در این کمپین وجود دارد که اهمیت به مراتب کمتری از دو موضوع محوری بالا دارند. مثلا اینکه در کلیات طرح آمده است که زنان و دختران زیر ۱۸ سال نمی‌توانند این طرح را امضا کنند. آیا منطقی است که در مبارزه علیه قوانینی که آماجش میلیون ها دختر جوان زیر ۱۸ سال هستند، آنان را حذف کرد؟ این هم نشان از این دارد که مبتکرین اصلی کمپین یک میلیون واقعا آمالی جز تعویض قانون دیه و شهادت و مجتهد و رجال ندارند. به همین دلیل نیروهایی را که یک پای اصلی مبارزه برای حقوق زنان هستند، حذف کرده اند.

در شرایط سیاسی متلاطم کنونی، معلوم نیست بالاخره ناخدای کشتی کمپین کدام یک از دشمنان زنان خواهد بود؟ مرتجعین اسلامی یا آمریکا و دیگر مجامع بین المللی؟ برخی از سرنشینان تعیین کننده‌ی این کشتی، نگاهی به این و نگاهی به آن دارند و هنوز تصمیم نگرفته اند با کدام ناخدا بروند. موج قوی، تعیین خواهد کرد که کدام ناخدا این کشتی را پیش خواهد راند.

در شرایط کنونی و با توجه به گرایشات گوناگون درون جنبش زنان، بر عهده‌ی همه‌ی فعالین زنان است که اضطرار موضوع را دریابند. اضطرار این که جنبش زنان باید سکاندار کشتی مبارزات عادلانه و برابری طلبانه‌ی خود باشد و برای این امر گرایشات گوناگون درون این جنبش باید مسئولانه برخورد کنند. به اعتقاد من تا زمانی که کمپین حامل سیاست هم‌دستی با جناح‌های حکومتی و اسلام‌گرائی است، نباید از آن حمایت کرد. اما این به معنی این نیست که فکر کنیم نباید کاری به کمپین داشته باشیم. پیشرفت مبارزات زنان به مجموعه‌ی گرایشات درون آن و جدل بین آن‌ها ربط دارد. جریان‌ات فرصت طلبی هم در این میان هستند که به اصطلاح سنگ سکولاریسم و مبارزه علیه‌ی مذهب می‌زنند اما وقتی به کمپین رسیدند از خود بی خود شده طومار به دست به دنبال جمع‌آوری امضا برای کمپین شده‌اند. این‌ها هم در نهایت با خط حاکم بر کمپین یعنی اتکا به بالا، برای کسب خرده‌نانی فصل مشترک دارند.

ما باید از فضای سیاسی که این کمپین فراهم کرده برای دامن زدن به این بحث‌ها استفاده کنیم تا بتوانیم اکثریت زنان را حول پایه‌ی ای‌ترین منافع شان گردهم آوریم و نگذاریم که انرژی مبارزه و فداکاری برخی زنان، که خستگی‌ناپذیر در کمپین فعالیت می‌کنند، به سود دار و دسته‌ی جدیدی از جمهوری اسلامی و یا جناح‌هایی از آن به علاوه‌ی نوکیسه‌های جدید واشنگتن نشین ریخته شود.

برای این که کشتی‌بان جنبش زنان، خود زنان باشند، برای این که سکان این کشتی در دست خود زنان برای پیشروی به سوی مسیر‌رهایی و آزادی زنان باشد، ابتدا باید خواسته‌ها و مطالبات زنان را بدون هیچ‌اما و اگری طرح کنیم تا با استفاده از فضای کنونی و شرایط بتوانیم خط مرز میان دوستان و دشمنان زنان را با صراحت روشن کنیم. از یک سو آماج مبارزاتی برای آزادی و برابری زنان باید روشن باشد و از سوی دیگر مرزبندی با نیروهایی که می‌خواهند برای اهداف ارتجاعی خود در جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش زنان نفوذ کنند. این‌ها پروسه‌ی ارتقا آگاهی زنان و هم‌چنین آماده ساختن آنان برای این است که نگذاریم بار دیگر سرنوشت‌مان را نیروهای حکومتی و امپریالیست تعیین کنند. همان‌گونه که جنبش دانشجویی در روز ۱۶ آذر امسال مرزبندی‌هایش را با دشمنان به صراحت اعلام کرد،

تمام جنبش‌های اجتماعی دیگر نیز باید خط قرمزهای خود را نشان دهند. اگر فضایی برای جنبش دانشجویی هست بدون شک برای جنبش زنان هم هست.

جنبش زنان نه فقط باید سکان‌دار کشتی‌های خود شود بلکه باید نقش مهمی در شکل‌گیری قطب سوم ایفا کند. قطبی که نوید جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار را می‌دهد جامعه‌ای که شاخص ترقی خواهی آن آزادی و برابری زنان است. برای این امر باید فعالیت‌هایی چون فعالیت کارزار زنان "برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان" را مد نظر قرار دهیم. این کارزار الگوی روشن و شفافی است برای پیش برد مبارزه‌ی زنان در دوره‌ی کنونی و مصون کردن جنبش زنان از گزند افعی‌ها و جانورانی که در صحنه هستند و در کمین نشسته‌اند که نتیجه‌ی مبارزه و زحمات ما را به حساب خود بریزند.

گفتن این که "خواست‌های زنان ضدیتی با اسلام ندارد" در برابر حرکت رشد‌یابنده‌ی جنبش زنان چیزی جز بیان‌گرایی نیست که در حال درجا زدن و پس رفتن است. جنبش زنان جنبشی است که رو به سوی آینده دارد و شعارش همان شعار تاریخی هشت مارس ۱۳۵۷ است: "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!"

توضیحات:

۱- برای اطلاع بیشتر به سایت "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان" مراجعه کنید:

<http://www.karzar-zanan.com/>

۲- در این مورد به مقالات آذر درخشان مراجعه کنید. فرزندم: تحول در استراتژی، یا به نرخ روز کردن استراتژی؟ آذر درخشان

<http://8mars.com/nashriye/12/esteratejie-12.htm>

از دو خرداد تا فرزندم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن! سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی - مقاله از آذر درخشان

<http://8mars.com/nashriye/12/2khordadi-12.htm>

۳- به سایت برابری برای تغییر مراجعه کنید:

<http://we4change.org/>

۴- بیانیه "یک میلیون امضاء" برای تغییر قوانین تبعیض آمیز

<http://we4change.org/spip.php?article11>

۵- بیانیه "یک میلیون امضاء" برای تغییر قوانین تبعیض آمیز

<http://we4change.org/spip.php?article11>

۶- برگزاری پرشور "کمپین یک میلیون امضاء" در کرج - زهره امین

<http://we4change.org/spip.php?article159>

۷- نشست روابط عمومی کمپین در تهران با برخی فعالان جنبش زنان، شیرین عبادی: کمپین با نورا فکن وارد خانه ها شده است - ناهید جعفری - دو شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۵

<http://we4change.org/spip.php?article412>

۸- نشست مشترک زنان اصلاح طلب و اعضای کمپین - فاطمه راکعی: آمادگی کار جدی در کمپین یک میلیون امضا را داریم - مریم حسین خواه

<http://we4change.org/spip.php?article338>

۹- فریده غیرت: تغییر قوانین تبعیض آمیز، خلاف شرع و مقابله با نظام نیست گفت و گو: محبوبه حسین زاده - جمعه ۲۱ مهر ۱۳۸۵

<http://www.we-change.org/spip.php?article93>

۱۰- خانه هایی برای یک میلیون امضاء/ فخرالسادات محتشمی پور - شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۸۵ - پنج شنبه : جلسه کمیته ارتباطات کمپین یک میلیون امضا- مکان : منزل خانم مقدم

<http://www.we4change.com/spip.php?article407>

۱۱- نفیسه فیاض بخش در گفتگو با سایت روز آنلاین : من موارد کمپین یک میلیون امضاء را خوانده ام. طرح بخشی از این موارد را که قابل اصلاح بود ما در مجلس ارائه دادیم- دو شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۸۵

<http://we4change.org/spip.php?article378>

۱۲- فریده غیرت: تغییر قوانین تبعیض آمیز، خلاف شرع و مقابله با نظام نیست گفت و گو: محبوبه

حسین زاده جمعه ۲۱ مهر ۱۳۸۵

<http://www.we-change.org/spip.php?article93>

۱۳- گفت و گوی اختصاصی «تغییر برای برابری» با شیرین عبادی: باید مطالبات زنان را به سطح جامعه ببریم، گفت و گو: فرناز سیفی، مریم حسین‌خواه، پنج‌شنبه ۹ شهریور ۱۳۸۵

<http://we4change.org/spip.php?article46>

۱۴- نوشین احمدی خراسانی - فرزندوم برای تغییر قوانین ضدزن

<http://iftribune.com/news.asp?id=5&pass=133>

۱۵- دو سال زندگی مشترک در کمپین: با حفظ "حق طلاق" نوشین احمدی خراسانی - یکشنبه ۱۰ دی ۱۳۸۵ - ۳۱ دسامبر ۲۰۰۶

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=7496>

۱۶- در این مورد به مقالات آذر درخشان مراجعه کنید: فرزندوم: تحول در استراتژی، یا به نرخ روز کردن استراتژی؟ - آذر درخشان

<http://8mars.com/nashriye/12/estera-tejie-12.htm>

از دو خرداد تا فرزندوم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن! سیری در نظرات نظرات احمدی خراسانی

<http://8mars.com/nashriye/12/2khordadi-12.htm>

۱۷- دو سال زندگی مشترک در کمپین: با حفظ "حق طلاق" نوشین احمدی خراسانی

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=7496>

۱۸- همانجا

۱۹- سخنرانی محبوبه عباسقلی زاده بمناسبت گردهمایی ۲۲ خرداد ۸۴

<http://www.womeniniran.net/archives/FMP/002524.php>

۲۰- فیلم مستندی در مورد پکن از جمله ندایی.....

۲۱- نگاه کنید به بیانیه کمپین

<http://we4change.org/spip.php?article11>

۲۳- این فرد که رئیس حزب مشارکت و برادر رئیس جمهور پیشین محمد خاتمی است، هنگامی که اتحادیه اروپا به موضوع سنگسار زنان در ایران معترض شد، فرمودند که شاید بتوان "راه حل" دیگری یافت!

۲۳- در این مورد به مقالات آذر درخشان مراجعه کنید. رفراندوم: تحول در استراتژی، یا به نرخ روز کردن استراتژی؟ آذر درخشان

<http://8mars.com/nashriye/12/esteratejie-12.htm>

از دو خرداد تا رفراندوم، از تلطیف قوانین ضد زن تا تغییر قوانین ضد زن! سیری در نظرات نوشین احمدی خراسانی - مقاله از آذر درخشان

<http://8mars.com/nashriye/12/2khordadi-12.htm>

۲۴- به کلیات طرح کمپین نگاه کنید:

بند شماره ۱۰ نوشته شده است - در بعضی موارد زنان، حق شهادت دادن ندارند، مانند جرم لواط یا مساحقه (همجنس‌گرایی زنان) یا قوادی یا شرب خمر و....

در مواردی هم که شهادت زن در دادگاه‌ها پذیرفته می‌شود، ۲ زن شاهد برابر با یک مرد شاهد به حساب می‌آید و معمولاً در مورد واقعه‌ای که زنان شهادت می‌دهند باید حتماً یک مرد نیز در آن مورد شهادت دهد تا برای دادگاه ملاک باشد. مواد ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۰۰ و ۳۰۱ قانون مجازات اسلامی

۲۵- نشست مشترک زنان اصلاح طلب و اعضای کمپین - فاطمه راکعی: آمادگی کار جدی در کمپین یک میلیون امضا را داریم

<http://we4change.org/spip.php?article338>

۲۶- نشست مشترک زنان اصلاح طلب و اعضای کمپین - فاطمه راکعی: آمادگی کار جدی در کمپین

یک میلیون امضا را داریم - مریم حسین خواه - شنبه ۳۰ دی ۱۳۸۵

<http://www.we-change.org/spip.php?article338>

۲۷- همانجا

۲۸- نشست روابط عمومی کمپین در تهران با برخی فعالان جنبش زنان - شیرین عبادی: کمپین با نورا فکن وارد خانه‌ها شده است - ناهید جعفری - دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۸۵

■ <http://we4change.org/spip.php?article412>

رفرمیسم، پراگماتیسم و مسئله رهایی زنان!

در نقد پایه های فلسفی "کمپین یک میلیون امضا"

این متن بر پایه سخنرانی ارائه شده در سمینار کارزار زنان در روز ۷ مارس ۲۰۰۹ تنظیم شده است.

لیلا پرنیان

بحث من به موضوعی خاص اختصاص دارد، تلاش خواهم کرد شما را با پایه های فکری و فلسفی گرایش سیاسی جریانات رفرمیستی که تحت عناوین گوناگون از جمله امروزه تحت عنوان کمپین یک میلیون امضا در داخل و خارج از کشور در سال های اخیر فعالیت می کنند، آشنا کنم.

تمرکز بحث من حول سیاستهای ارتجاعی و ضد زن جمهوری اسلامی نیست. زیرا بر همگان بویژه رفقا و دوستانی که در این سالن حضور دارند مرز تمایز بین ما و دشمن اصلی جنبش زنان یعنی جمهوری اسلامی روشن است. شکاف و دره عمیقی بین ما و این حکومت مذهبی و زن ستیز موجود است. تنها چاره سرنگونی این حاکمان مرد سالار است که سی سال کل جامعه ما را به قهقرا بردند و مسبب وحشیانه ترین اعمال علیه ما زنان بوده و هستند.

هدف بحث من پرداختن به پایه های فکری جریانی در جنبش زنان است که آگاهانه می خواهد تاریخ مبارزاتی ما را تحریف کند، جنبش ما را از دست یابی به اهداف اساسی اش باز دارد، به راههای بیهوده منحرف کند، و در نهایت ستم و اسارت زنان بخصوص در سه دهه گذشته را به امری پذیرفته و قابل تحمل تقلیل دهد.

حتما شما نیز مانند من متوجه حضور گسترده ی مقالات فلسفی در برخی سایت های وابسته به کمپین یک میلیون امضا شده اید. شاید بسیاری از شما سلسله مقالاتی که در رثای فلسفه پراگماتیسم ترجمه یا نگاهشته شده را مطالعه کرده اید. مصاحبه هایی را که با برخی استادان دانشگاهی در دفاع از این فلسفه صورت گرفته را دیده اید. اگر هم تا کنون نخوانده اید؛ پیشنهاد می کنم حتما این مقالات را بخوانید.

طرح مباحث فلسفی در جنبش زنان امری بسیار مثبت و ضروریست. زنان نیز برای رهایی خود نیاز به فلسفه دارند، نیاز به افق و آرمان روشن دارند. متأسفانه از سوی فعالین رادیکال جنبش زنان ایران کمتر به این بعد از نیاز جنبش زنان پرداخته شده است. هر جنبشی دیر یا زود باید نگرش و جهان بینی پایه ای خود را تعریف کند، ایدئولوژی و فلسفه خود را روشن کند. در جنبش فمینیستی غرب کم نبوده و نیستند زنان فمینیست مترقی که در این زمینه دخالتگری کرده و حتی سر منشا خدمات مهم در این زمینه شده اند. سیمون دوبوار یکی از آنان است.

طبیعی است که زنان نیز مانند سایر بخشهای تحت ستم جامعه اول علیه ستم هائی که بر آنها روا می شود سر به طغیان بر میدارند و به تناسب آگاه تر شدن، افق مبارزه خود را در مجموعه ای کلی قالب ریزی می کنند تا قطب نمای راهشان باشد. به عبارت دیگر، جهان بینی و فلسفه مبارزه خود را مشخص می کنند. به میان آمدن بحث فلسفه در جنبش زنان اجتناب ناپذیر است. این مبارزه که نیمی از بشریت را در بر می گیرد، بعدی جهانی و تاریخی دارد و نمی تواند نسبت به فلسفه و جهان بینی بی اعتنا بماند.

بی دلیل نیست که امروزه عده ای در جنبش زنان سراغ فلسفه پراگماتیسم رفته اند تا افق تنگ و معنای محدود خود از رهایی زنان را توجیه کرده و راهکار جستجوی آزادی زنان در چارچوب جمهوری اسلامی را مقبول جلوه دهند.

برای روشن شدن منظورم مجبورم از برخی مدافعان کمپین نقل قولهایی را برای شما نقل کنم. مهرانگیز کار می گوید: «می توان عاقبت اندیشی کرد و به فمینیسم ملایم و میانه رو و متعادل که متناسب با ویژگی های فرهنگی ایران است مجال داد تا خود را به صورت های

گونگون، دینی و غیر دینی، بومی و جهانی تعریف کند. اجازه داد تا ده ها مدرسه فمینیستی دائر بشود و متناسب با فرهنگ ایرانی از مجموع این مدرسه ها یک معدل به رسمیت شناخته بشود که این معدل با میانه روی و تعادل سازگار باشد... و در برابر فمینیسم افراطی و انفجاری که شاخه هایی از فمینیسم است مقاومت ایجاد کند...» (۱)

دیگری از جلوه جواهری است که می گوید: «نیازی به تخریب نیست بلکه می توانیم تغییرات را با عمل اندیشیده از دل تجربه های روزمره به سمت بهبود تدریجی جهان، هر چند کوچک اما مداوم، هدایت کنیم.» (۲)

اولی به جمهوری اسلامی اندرز می دهد که مانع گرایش میانه رو و اصلاح طلب نشوید؛ بگذارید آنها میدان دار مسئله زنان بشوند تا بتواند فمینیست های افراطی را خنثی کرده و مانع از انفجاری شدن اوضاع شوند. دومی در همان راستا زنان را فرا می خواند که دنبال تخریب نباشید، دنبال خواست های بزرگ نروید، گامهای بلند بردارید؛ به چارچوب های "ممکن" در جمهوری اسلامی بسنده کنید.

از نظر اینان تلاش برای ایجاد تغییرات بنیادین، تلاشی بیهوده و «خرابکارانه» است. رسیدن به دنیایی عاری از ظلم و ستم سراب و امیدی واهی است؛ مبارزه با کلیت ساختار زن ستیز میسر نیست. به عقیده آنان نباید برای تغییر حکومتی که شالوده اش ستم بر زن است، مبارزه کرد. به نظر آنان این تلاش، نه به تغییر و دگرگونی رهائی بخش جامعه بلکه منجر به تخریب آن می شود.

آنها میگویند «جنبش زنان (که منظور خودشان است) قصدش نابودی ساختارهای فرهنگی و اجتماعی موجود نیست و خواهان اصلاح تدریجی امور و تحول آرام و بخردانه کشور به سوی جامعه ای عادلانه تر و آزاد تر هستند.» (۳)

آنها هدف خود را کاهش درد و رنج زنان در چارچوب جمهوری اسلامی اعلام کرده اند و نه کسب آزادی و برابری. اما هشت سال سیاست «تحول آرام و بخردانه» ی دوم خرداد که اینان در رکابش بودند، چه کرد؟ مگر نه آنکه جاده را برای بدتر شدن وضع زنان کوبید و آماده کرد. واقعیت راهکارهای اینان برای جنبش زنان، پل زدن میان زنان و جمهوری اسلامی است.

اینان هنوز می خواهند در همان جاده ی ورشکسته قدم بزنند. و برای اینکه ورشکستگی خود را بپوشانند، کارزارهای فلسفی تئوریک براه انداخته اند تا به زنان بیاوراند که شب همان روز است. سیاست پل زدن آنان، فلسفه خود را هم طلب می کند: فلسفه ای که اهداف پایه ای این سیاست را بهتر توضیح دهد، بیشتر توجیه کند، و بدان نزد همگان مشروعیت بخشد. در این راستاست که عده ای از منتسبین به کمپین سراغ فلسفه پراگماتیسم رفته اند. تا شاید از این طریق بتوانند به رفرمیسم در هم ریخته شان انتظامی بخشند، جلوه ای معقول و منطقی بدان دهند.

جالب اینجاست که آنان چنان از پراگماتیسم سخن می گویند که گوئی به سحر جادویی بی نظیر دست یافته اند. آنان فمینیسم شان را به عقد پراگماتیسم در می آورند و با هیاهو ما را به جشن این ازدواج دعوت می کنند و می گویند: «فمینیسم و پراگماتیسم نه تنها در تفکر آرمانگرایانه خود همسازند، بلکه برای هم کاملاً مفید هستند.» (۴)

آنها صحبت از امیدهای "نوین" می کنند. امیدی که بقول خودشان مانند بقیه امید ها نیست، در گروهی تغییرات ناممکن نیست، در پی جهانی بدون ستم بر زنان نیست، از عیب های مانیفست کمونیست رهاست، ویژگی رستاخیزی ندارد و نمی گوید که باید همه چیز از نو ساخته شود نمی گوید که عدالت "فقط از راه سرنگونی قهر آمیز قابل حصول است" و همه چیز را به مالکیت خصوصی به مالکیت مرد بر زن ربط نمی دهد. (۵)

برای درک اینکه این ازدواج (عقد فمینیسم و پراگماتیسم) چگونه زنان را به بند می کشد باید کمی روی فلسفه پراگماتیسم مکت کنیم.

فلسفه پراگماتیسم از کجا آمد و چه می گوید؟

پراگماتیسم اشاره به فلسفه ای دارد که از اواخر قرن نوزدهم در آمریکا شکل گرفت و به مرور تکامل و گسترش یافت. بنیانگذاران اصلی این فلسفه پیرس، ویلیام جیمز، مید و جان دیویی بودند. این فلسفه در دوره ای شیوع یافت که امپریالیسم آمریکا پا به میدان جهانی گذاشت و به دنبال آن بود که نقش اصلی را در صحنه جهانی ایفا کند. پراگماتیسم از درون تضادهای خاصی که سرمایه داری آمریکا با آن روبرو بود سر بلند کرد. این فلسفه از ابتدای

قرن بیستم بدل به فلسفه غالب در آمریکا شد و در کل جامعه رواج یافت. شاید بتوان عملگرایی را معادل پراگماتیسم دانست. اما اساسا منظور از عمل، در این دیدگاه فلسفی عمل موفقیت آمیز است. نه عمل به معنای گسترده تاریخی جهانی آن.

پراگماتیست ها می گویند: حقیقت آن چیزی است که سودمند است. تنها معیار برای تشخیص حقیقت، مفید بودن فوری آن است. برای پراگماتیست ها، حقایق بنیادین و اثبات شده ی جامعه بشری، صرفا حرف هائی بدرد نخوردند و آرمان هائی که قدرت خود را از این حقایق بنیادین می گیرند، نه واقعی بلکه حداکثر آرزوهائی زیبا ولی دست نیافتنی اند. بعدها طی قرن بیستم این فلسفه نه تنها انعکاسی جهانی یافت حتی جنبش های انقلابی نیز از نفوذ آن مصون نماندند. تاثیرات منفی این گرایش بر جنبش های انقلابی مسئله ای است که باید بدان جداگانه پرداخت.

در اینجا بجاست که بطور مختصر به برخی از جنبه های مهم پراگماتیسم و تاثیرات آن بر جنبش زنان بپردازم: پراگماتیسم در عرصه فلسفی و نگرشی در عرصه فلسفی مهمترین ویژگی پراگماتیسم را - مانند تمامی فلسفه های موجود در جهان - در تعاریفی که این فلسفه از حقیقت می کند باید جست. آنگونه که پراگماتیستها (یا عملگرایان) می گویند حقیقت یا واقعیت، «به گونه ای آماده» در جهان واقعی وجود ندارد، بلکه «ضمن عملکرد ما در جهان به گونه ی فعالانه ساخته و پرداخته می شود.» (۶) بعبارت دیگر واقعیت عینی و حقیقت همان تجربه ما و نتیجه آن است، در غیر اینصورت وجود خارجی ندارند. پایه اصلی این فلسفه آن است که اگر چیزی بطور فوری مفید نیست، حقیقت ندارد. در نتیجه در سیاست باید به دنبال اعمالی رفت که "فایده مند" است. (۷)

شاید کمی بحث پیچیده شده باشد. اما برای اینکه روشن تر شود مثالی از همین پراگماتیستهای وطنی خود بزنییم. به برخورد آنان به مسئله اسلام نگاه کنیم. همه می دانیم که یکی از پایه های نگرشی کمپین یک میلیون امضا این است که "اسلام با حقوق زنان در تضاد نیست!" همه می دانیم که این حکم حقیقت ندارد. اما از نظر اینان این گزاره یا حکم، حقیقت دارد زیرا برای آنان "مفید" است و مفید بودن آن در این است که گویا میتواند اینان را به مقصود برساند.

همه آگاه هستیم که اسلام مانند تمام ادیان دیگر تاریخاً در تضاد با حقوق زن قرار داشته و دارد. اینکه اسلام با حقوق زن تضاد ندارد یک دروغ آشکار است. اما کمپینی‌ها می‌گویند، باید بر حسب فایده‌ای که این حکم یا گزاره دارد حقیقت یا کاذب بودنش را تعیین کرد. یا مثلاً مهم نیست که تبلیغ حول آش نذری و انواع خرافات دیگر، آشکارا ضد زن و در تضاد با آگاهی و خرد است؛ مهم اینست که در این راه به اهداف کمپین کمک می‌رساند و به امضاها اضافه می‌شود.

خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای پراگماتیست‌ها واقعیت و حقیقت و شناخت نسبی از حقیقت وجود خارجی ندارد، بلکه آنها خود را آزاد می‌گذارند تا تفاسیر خود را براساس تجارب خود و برحسب فایده‌ای که برای آنها قایلند درک و تعریف کنند. بعبارت دیگر تفاسیر و فهم خود را بر جای واقعیت و حقیقت بنشانند. مبنای فلسفه پراگماتیستی تحمیل تصورات، احساسات و منافع طبقاتی بورژوائی و خرده بورژوائی به جای حقیقت است. و یا همان گونه که پییرس بنیان‌گذار پراگماتیسم می‌گوید: "حقیقت برای ما آنچیزی است که باور داریم، و آنچه باور داریم برای ما حقیقت است." (۸)

در نتیجه از نظر پراگماتیست‌ها، نزد بشر چیزی به نام شناخت علمی و تئوری علمی وجود ندارد. آنچه که موجود است باور است و نه علم. نتیجه آن می‌شود که نمی‌توان تعیین کرد که یک تئوری و یا یک نظر درست و یا غلط است، بلکه تنها می‌توان گفت که آن مفید است یا مضر. و تنها معیار معتبر، موفقیت در عمل است. حالا با توجه به این مسایل، این سوال پیش می‌آید که برای پراگماتیست‌ها نابرابری زنان تا چه اندازه یک واقعیت عینی مستقل از اذهان افراد است؟ پراگماتیست‌ها برای این سوال جواب معینی ندارند چون برای این نگرش فلسفی چیزی به نام واقعیت مادی خارج از اذهان افراد، وجود خارجی ندارد.

پراگماتیست‌ها پاسخ روشنی به این سوال ندارند که آیا نابرابری زنان درست است یا غلط! زیرا به اعتقاد آنان مضر یا مفید بودن آن بستگی به افراد دارد و چیزی نیست که بشاپیش معلوم باشد. حقیقت دارد چون مفید است، مضر است پس حقیقت ندارد. مشکل بتوان با منطق مفید و مضر بودن نابرابری میان زن و مرد را نشان داد. این نابرابری برای بخشهایی از جامعه - مانند طبقات حاکمه و همچنین مردان - مفید است پس می‌تواند برای آنها حقیقت

داشته باشد. با این نگرش مشکل بتوان پایه ای نظری برای رهایی زنان فراهم کرد. طرفداران این فلسفه حتی زمانی که بر برخی از مسایل زنان انگشت می گذارند، از برخورد بنیادی به آن عاجزند.

این نابرابری را نه در مناسبات حاکم (مناسبات طبقاتی و مناسبات میان مرد و زن)، بلکه در منفعت افراد معینی و در بهترین حالت در سیاستها یا حکومت‌های معینی ارزیابی میکنند. این است آن نتیجه سیاسی که کمپینی‌ها در فلسفه پراگماتیسم جستجو میکنند. این است پایه فلسفی رویکردشان به مسئله ستم بر زن در ایران. این پایه فلسفی و آن نتیجه سیاسی است که از پای بست ویران است. و در واقع هشدار می‌دهد که به آن دسته از زنانی که می‌خواهند علیه ستم بر زن مبارزه کنند. هیچ زنی هرگز نباید به طناب پوسیده‌ی کمپین اعتماد کند.

جالب اینجاست، که در پایه ای ترین سطح، تفکر فلسفه پراگماتیستی مانند اغلب فلسفه های بورژوازی دیگر، آشکارا خصیصی ضد زن دارد. یکی دیگر از پایه های جهان بینی "پراگماتیسم" برسمیت شناختن "غریزه ذاتی" بشر است. ویلیام جیمز یکی از بنیان گذاران مکتب پراگماتیسم در آمریکا تئوری غریزه ذاتی را فرموله کرد. بنابر تئوری او هر شخص دارای غرایز ذاتی و بیولوژیکی خاص است که جنبه ابدی دارد و در نتیجه غیر قابل تغییر است. یکی از این غرایز بدیده او غریزه مالکیت و میل به صاحب بودن است. البته او با صراحت سلطه ی مردان بر زنان را جزو چنین غریزه ای نگذاشته است اما نتیجه ی مستقیم نظریه ی او همین است که میل مردان به سلطه گری و مالکیت بر زن جزو غرایز ازلی و ابدی است و در نتیجه حقیقت "است. بر پایه این غرایز است که بسیاری از زشتی ها و بیرحمی های جامعه سرمایه داری توجیه می شود.

یکی دیگر از بنیان گذاران فلسفه پراگماتیسم جان دیویی است که بعنوان کشیش پراگماتیسم معروف است. وی نفوذ زیادی بر نظام آموزشی آمریکا و جهان اعمال کرد. دیویی روشهای سنتی آموزش را به نقد کشید و روشهای بورژوازی تر را به میدان آورد، از نظر دیویی انسانها باید بر مبنای غریزه خود آموزش ببینند. این غریزه است که تعیین می کند چه کسی دکتر و مهندس شود چه کسی کارگر و خانه دار. وظیفه نظام آموزشی تسهیل و رشد این

غرایز است. در مکتب آموزشی دیویی وانمود می شود که گویا انگیزه خودبخودی کودک است که تعیین می کند در آینده او چکاره شود، و نه قوانین حاکم بر جامعه سرمایه داری. به واقع نظام آموزشی که از ابتدا جایگاه افراد را در سلسله مراتب اجتماعی تعیین می کند، مد نظر دیویی بود و بر این پایه بود که مدارس درجه بندی شده در جهان رواج یافت. فلسفه و روشهای پیشنهادی دیویی در آمریکا توسط یکی از همکاران زن دیوئی جین آدامز در ارتباط با موقعیت زنان نیز به کار بسته شد. وجه برجسته این پراتیک برگزاری کلاسهای آموزشی و به قصد تعلیم و تربیت زنان برای جذب در بازار کار بود.

ممکنست زنی بتواند با تکیه به این فلسفه و روش مبتنی بر آن به منفعتی سطحی و زود گذر دست یابد اما راه رهایی زنان با چنین فلسفه ای بهیچوجه ترسیم نمی شود. تئوری "غزیره ذاتی" ارتجاعی و ضد رهایی زنان است.

پراگماتیسم در عرصه متد

روشهای پیشنهادی این فلسفه برای تغییر، قابل توجه است. پیروان این فلسفه تاکید فوق العاده ای بر روند تدریجگرایانه برای تحقق خواسته های زنان می کنند. مثلا می گویند: "تغییراتی که مد نظر فمینیست های عمل گراست، تغییرات گام به گام، تدریجی و فرآیندی است." (۹)

آنها جامعه مورد نظر خود را منطبق با "آرمانشهر فرایند" اثر جان دیویی می دانند. آرمانشهری که در اثر یک پروسه طولانی گام بگام بدست می آید. بدون اینکه گسستی جدی و تکان دهنده در مسیر تکاملی جامعه صورت گیرد. بدون اینکه ساختار نابرابر و مردسالارانه جامعه تخریب شود. بدیده پراگماتیستها هر گونه تلاشی برای تغییراتی که بخواهد بصورت سازمانیافته و سیستماتیک انجام گیرد به "تمامیت خواهی" منجر می شود. آنها ریشه بسیاری از مسایل اجتماعی را اخلاقی می بینند. جان دیویی می گوید: «گفتن اینکه موضوع اخلاقی است به معنای آن است که در نهایت مسئله عبارت است از انتخاب و عملکرد شخصی. این آحاد جامعه هستند که باید این رفتار را جایگزین غرور و تعصب، جایگزین منافع طبقه و شخصی، جایگزین باورهایی که بدلیل آداب و پیوندهای احساسی اولیه عزیزی

هستند، کنند. « تنها با انتخاب و تلاش فعالانه آحاد بسیار است که می توان به این نتیجه دست یافت. (۱۰)

تغییر اجتماعی در این منظر، مسئله مربوط به انتخاب فردی و تغییر اخلاقی فردی است. بدین ترتیب تغییر اجتماعی باید آهسته روزمره و تقریباً پروسه ابدی باشد. بدون آن که ثنوری خاصی راهنمای عمل آن باشد. با طرح اخلاقی، مسئله تدریج گرایی در سطح سیاست به رفرمیسم می انجامد؛ در سطح اصلاح آحاد افراد جامعه محدود می ماند. و حداکثر به ایجاد مدرسه ها و آموزش اخلاقی افراد می رسد.

اما تنها مشکل این روش در آن نیست که به برخی روشهای خرده کارانه و حل مسایل از طریق تغییر آحاد جامعه منجر می شود. تغییر آحاد جامعه نیز امری ضروریست. امری که در فرایند مبارزه برای تغییرات اساسی بدست می آید. مشکل اصلی آن است که زمانی که اینان وارد تغییر عرصه های کلان می شوند خود را به همان ساختارها و نهادهایی متکی می کنند که سرمنشا ستم هستند و به تولید و باز تولید ستم یاری می رسانند. حقیقت را در چیزی جستجو می کنند که عاری از هر گونه حقیقتی است. از این نظر کمپینی ها شاید از نوع بدترین پراگماتیستها باشند. دنبال کسب تاییدیه از این یا آن آخوند رفتن، تلاش برای ایجاد برابری در دیه که یک قانون قرون وسطائی و ارتجاعی است بجای محو آن. اینهاست حقایق مفروض مدعیان آزادی زن در کمپین یک میلیون امضا.

مشکل این نیست که آنها به شیوه تدریجی اهداف خود را دنبال می کنند و یا قادر نیستند ببینند که تغییر تنها با جهش های تکان دهنده حاصل می شود. مشکل اینجاست که حاصل روش "تدریجی" و "بخردانه" ی اینان هیچ نخواهد بود بجز تقویت "ساختار تمامیت گرای" حاکم و تر و تازه کردن آن.

پراگماتیسم در عرصه سیاسی

روند نگرش فلسفی و متدها و سبک کار پراگماتیسم در عرصه سیاسی به گونه اجتناب نا پذیری به رفرمیسم منجر میشود. مشخصه اصلی پراگماتیسم در حیطه سیاست این عبارت است که "آنچه که ممکن است، مطلوب است." این عبارت تقریباً ترجیح بند هر مقاله و اظهار

نظریه شان در هر زمینه است. این بار مفید بودن جای خود را به ممکن بودن می سپارد تا توجیهی شود برای پائین آوردن مدام سطح توقعات زنان. آنان از این طریق تسلیم طلبی و پائین آوردن افق ها را ایدئولوژیزه می کنند. و برای مقبول عامه کردن آن به استدلالات عامیانه متوسل می شوند که مگر بد است که وضع زنان "اندکی" بهتر شود! این "اندکی" است که مرتبا در حال آب رفتن و تبدیل به "اندک تر" شدن است. آنها غالبا مخالفت ما با رفرمیسم را مخالفت با رفرم جا می زنند.

آنان برای محق جلوه دادن حرکت رفرمیستی و سازشکارانه خود به تاریخ متوسل می شوند اما تاریخ را با متدی که خود خواهانش هستند، بیان می کنند، یعنی آنگونه که برایشان مفید است یعنی خارج کردن تاریخ از زمان و مکان خود. به یک نمونه از این ابراز نظرهای پراگماتیستی بپردازیم. برای مثال می گویند "... بزرگترین انقلابی که در امریکا اتفاق افتاد، نه یک انقلاب ضد سرمایه داری، بلکه انقلابی اصلاحی بود. یعنی دو انقلاب عمده در جامعه امریکا به وقوع پیوست... یکی مربوط به جنبش زنان است و یکی مربوط به سیاهان... چپ ها معتقد بودند که مارتین لوتر کینگ آدم ساده لوحی است چرا که فکر می کند در نظام سرمایه دارانه و نژادپرست امریکایی، سیاهان می توانند به برابری برسند. در هند نیز برخی مارکسیست ها همین بحث را در برابر حرکت گاندی و نهرو مطرح می کردند. جنبش زنان... در جهان نیز از این نقد مستثناء نبوده است." (۱۱)

اما این بزرگترین انقلاب در آمریکا چه زمانی اتفاق افتاد. واقعیت این است که دهه ۶۰ و ۷۰ جنبش فمینیستی نه یک حرکت "تدریجی"، "بخردانه" بلکه یک حرکت انقلابی بود که بطور جهش وار سراسر اروپا و آمریکا را در بر گرفت. جنبش فمینیستی و مبارزه برای حقوق مدنی سیاهان خود بخشی از روندهای کلی تر انقلابی بود که در سراسر جهان جریان داشت. از جمله مبارزات آزادیبخش کشورهای جهان سوم و در راس آن مبارزه مردم ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا و همچنین تحولات انقلابی گسترده در چین سوسیالیستی آلمان. در جنبش فمینیستی دهه های ۶۰ و ۷۰ نیز کسانی بودند که سعی می کردند دورنما و آرزوهای زنان را پائین کشیده و آن را به درون کانال های امن و بی خطر حکومتی سرازیر کنند. اما موفق نشدند. انقلاب نیز به پیروزی کامل نرسید. اما دگرگون شدن وضعیت زنان دقیقا بدلیل

آن بود که زنان "غیر ممکن ها" را طلب کردند و برایش مبارزه کردند. رفرم بدون آنکه طالبینش با جسارت و از پائین علیه قدرت مبارزه کنند، هرگز بدست نیامده و نخواهد آمد. اما میان رفرمی که با مبارزه ی ستمدیدگان بدست می آید با رفرمی که حاکمان برای تداوم سلطه ی خود از بالا به اجرا می گذارند، تفاوت کیفی موجود است.

تفاوت هست میان رفرمی که نتیجه مراحم و الطاف آیت الله هاست با رفرمی که نتیجه مبارزات انقلابی زنان است. در حقیقت اگر اصلاحاتی به نفع زنان و یا سایر ستمدیدگان در هر جامعه ای انجام شده، در نتیجه انقلابات و مبارزات رادیکال از پائین بوده است. مبارزاتی که در فرآیندی پر پیچ و خم جهان را بجلو سوق داده است. مبارزات سیاهان و زنان در آمریکا در دهه ۶۰ و ۷۰ بر مبنای خواست های اصلاح طلبانه و رفرمیستی بوجود نیامد. در واقع امثال مارتین لوتر کینگ و خواسته های رفرمیستی او نبود که جنبش سیاهان را آفرید، این فمینیستهای رفرمیست نبودند که باعث و بانی اصلاحات در مورد مسایل زنان شدند، بلکه در اثر اوضاع انفجاری و مبارزات سهمگین و خونین سیاهان و زنان بود که دولتهای سرمایه داری اروپا و آمریکا عقب نشستند تن به اصلاحاتی دادند.

سخن پایانی

ما زنان کمونیست و رادیکال به مطالبات مینی مالیزه ی بخش رفرمیست جنبش زنان اعتراض نداریم. بلکه این دورنمای مینی مالیزه شده ی آنان است که سدی در مقابل پیشروی جنبش زنان علیه جمهوری اسلامی و برای حداقل حقوق آزادی و برابری است. افق ها و چشم اندازه ایی که ممکن بودن جهانی عاری از ستم و استثمار را نفی می کنند و مدام ما را که برای تحقق چنین جهانی مبارزه می کنیم به باد حمله می گیرند؛ با افقی که اینان جلو می گذارند حتی از تحقق همان مطالبات مینی مالیزه هم عاجزاند.

اینان می خواهند سوار بر اسب پراگماتیسم، جنبه ی شورشگرانه ی جنبش زنان را خنثی کنند و آن را برای چک و چانه زدن با سرکوبگران و تعویض چند قانون ضد زن بسیج و سازماندهی کند. اینان می خواهند نقش لوتر کینگ و گاندی را در جنبش زنان ایران بازی کنند.

واقعیت این است که شکست انقلاب ایران، پاره ای خطاهای جنبش کمونیستی در قبال جنبش زنان و مهمتر از همه شکست انقلابات سوسیالیستی در شوروی و چین و تبلیغات گسترده امپریالیستها مبنی بر شکست کمونیسم، بسیاری از روشنفکران را در مورد دور نما و امکان تحقق انقلاب دچار شک و شبهه ساخته است. سطح توقعات آنان را پائین آورده است. در این چارچوبه است که ما با کسانی روبرو می شویم که برای رسیدن به افق شان، تمام تلاش خود را در عرصه تئوری و پراتیک بکار می برند تا به اصطلاح ثابت کنند که تنها راه رسیدن به برخی مطالبات زنان از طریق حک و اصلاح وضع موجود میسر خواهد بود.

اما در مقابل افق دیگری در مقابل روی ما قرار دارد که می خواهد با تکیه بر جمعبندی از مبارزات صد سال گذشته زنان در ایران و بخصوص مبارزات سی سال گذشته و با تکیه بر پیشرو ترین مبارزات زنان در سطح جهان برای رهائی مبارزه کند. افقی که سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را بعنوان عامل اصلی فرودستی زنان اولین قدم در راه رهائی زنان در دستور مبارزاتش قرار می دهد. افقی که بر تارکش نوشته شده تا: زمانی که یک زن در دنیا تحت ستم باشد بواقع هیچکس آزاد نیست. جنبش زنان در ایران برای پیشروی در جاده رهائی باید خود را بر پیشرفته ترین دستاوردهای زنان در سطح جهان بخصوص تحولات عظیمی که در نتیجه انقلابات سوسیالیستی حاصل شد، متکی کند.

واقعیت این است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در شوروی و انقلاب ۱۹۴۹ چین نقطه عزیمت نوینی در مسیرهایی زنان از خود بجای گذاشتند. برای اولین بار در تاریخ بشر در این انقلابات مسئله رهائی زنان بطور آگاهانه در دستور کار قرار گرفت.

در شوروی درست بعد از انقلاب حقوق زن و مرد در کلیه زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی برابر اعلام شد. کلیه حقوقی که در انقلاب های بورژوایی از زنان دریغ شده بود در شوروی بر آورده شد. هیچ دولت بورژوایی نتوانسته بود طی دهه ها یک صدم کاری که در انقلاب شوروی در اولین سال حکومت سوسیالیستی در رابطه با برابری زنان انجام پذیرفته بود را انجام دهد. تاریخ بشر و مشخصا جنبش رهائی زنان تا آن زمان چنین جهشی را بخود ندیده بود.

در چین سوسیالیستی ابعاد دگرگونی های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در زندگی زنان تکان دهنده بود. سنن ارتجاعی و پوسیده مانند بستن پای نوزادان دختر که در چین شایع بود به کلی از میان برداشته شد. افکار کهنه و روابط سنتی در کل جامعه به چالش کشیده شد و زنان فعالانه و با حقوقی مساوی به دخالت گری در تمام عرصه های حیات جامعه پرداختند. اگر چه واضح است که ستم هزاران ساله بر علیه زنان نمی توانست در طی مدت کوتاهی از حیات سوسیالیسم در شوروی و چین از بین برود، اما تحولاتی که در موقعیت زنان در این دو کشور سوسیالیستی سابق انجام پذیرفت راه واقعی دست یابی زنان به رهائی را نشان داد.

امروزه بشریت برای گذر از بن بست‌های که جهان با آن روبرو شده نیازمند آن است که با جمع‌بندی نقادانه از تجارب مثبت و منفی انقلابات قرن بیستم راه را برای برپایی جوامعی انقلابی تر و شکوفاتر و دیر پا تر باز کند. فعالین جنبش زنان بیش از هر دوره ای نیاز دارند که در گیر این پروسه شوند تا افق و جهان بینی خود را روشنتر، علمی تر، عمیقتر و انقلابی تر از هر زمان جلو گذارند. اینجاست که انتخاب جهان بینی و فلسفه انقلابی و مبارزه برای تر و تازه کردن آن مقابل روی ما قرار می گیرد. اینجاست که باید فعالانه به بحث حول پیشرفته ترین تئوریهای علمی و کمونیستی در مورد مسئله زن دامن زنیم و در صف مقدم رهائی بشریت قرار گیریم.

منابع:

- ۱- سرنوشت مدرسه فمینیستی / مهرانگیز کار
- ۲- «امید» و «آرمانشهر» در فمینیسم عمل گرا / جلوه جواهری
- ۳- «تاملی بر چالش ماه» گذار از جدم اندیشی / علی میرسپاسی
- ۴- نقد فمینیست های عمل گرا به مدل «آرمانشهر فرآیند» دیویی / جلوه جواهری
- ۵- «آرمانشهر فرآیند»: آرمانشهر فمینیسم عمل گرا / جلوه جواهری
- ۶- عمل گرایی نقدی بر فلسفه های کلان محور / جلوه جواهری

۷- همانجا

۸- کتاب: شانس، عشق و منطق / چارلز اس پیرس

۹- عمل گرایی نقدی بر فلسفه های کلان محور / جلوه جواهری

۱۰- کتاب: مدرسه و جامعه / جان دیویی

۱۱- اخلاق دمکراتیک، پراگماتیسم و جنبش یک میلیون امضا / گفتگو با دکتر علی میرسپاسی / کاوه مظفری

۱۲- کتاب: اصول روانشناسی / ویلیام جیمز

برای مطالعه بیشتر به این منابع رجوع کنید:

۱- کتاب: مدخلی بر علم انقلاب / لنی ولف

۲- کتاب: ماتریالیسم و امپریو-کریتیسیسم / لنین

۳- کتاب: پراگماتیسم فلسفه امپریالیستی / هری ولز

۴- چهار رساله فلسفی مائوتسه دون ■

طرح مطالبات انتخاباتی

"همگرایی جنبش زنان"

رها جزایری

هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می ریزد مرواریدی صید نخواهد کرد!! - فروغ فرخزاد

اکثر دختران دانشجو و زنان جوان ایران نام "دوم خرداد" را شنیده اند. می دانند مطابق روزی است که در سال ۱۳۷۶ خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بر ناطق نوری پیروز شد. شاید بسیاری می دانند که خاتمی برای پیروزی، سوار بر موج نارضایتی اکثر مردم بخصوص زنان و جوانان شد و به آنان وعده داد که دیگر دوران تباهی و ظلمت و بخصوص دوران لگدکوب کردن آزادی و کرامت زن تمام شده است. امروزه عده ی زیادی می دانند که همه اینها دروغ از آب در آمد و سرابی بیش نبود. شاید بسیاری از دختران دانشجو از آنانی که فارغ التحصیل شده اند شنیده اند که چگونه شور جوانی شان در هشت سال شوره زار "جنبش دوم خرداد" به هرز رفت و آنچه ماند ناامیدی بود و سرخوردگی.

اما عده کمتری از ائتلافی که تحت عنوان "همگرایی" ای که در سال ۱۳۷۶ شکل گرفت و نقشی که این ائتلاف در تمدید طول عمر جمهوری اسلامی بازی کرد، شناخت دارند. این ائتلاف، میان بخشی از کسانی که خارج از حکومت (و اکثرا مخالف آن بودند) و یک جناح از جمهوری اسلامی، "همگرایی" ایجاد کرد و به طور موقت توانست عده زیادی از مردم بیزار از جمهوری اسلامی را دوباره نسبت به امکان تغییر در چارچوب جمهوری اسلامی امیدوار کند. آنان بر آتش خشم مردم آب ریختند؛ به زنان متنفر از حجاب و قوانین نشست گرفته از

شریعت، امید دروغین دادند که در چارچوب جمهوری اسلامی و اسلام می توان به آزادی و برابری زنان رسید؛ به جوانان رویگردان از تاریکی و تباهی جمهوری اسلامی، وعده دادند که "این بار متفاوت است". اینان چه کسانی بودند؟ علاوه بر جناحی از قدرت حاکم (موسوم به اصلاح طلبان حکومتی)، نیروهای موسوم به ملی- مذهبی؛ کنشگران حقوق زنان که امروز در "کمپین یک میلیون امضا" و مدرسه ها و میدان های آن جمع هستند؛ دانشجویان انجمن های اسلامی موسوم به دفتر تحکیم وحدت؛ سندیکالیست های وابسته به توده ای - اکثریتی ها و عده ای از روشنفکرانی که در گذشته به دلیل عقاید چپ و فعالیت در سازمان های چپ غیرقانونی جزو قربانیان جمهوری اسلامی بودند و به ابراز اعتراض در چارچوبه های مجاز قانع شده بودند.

واقعیت های هشت سال ریاست جمهوری خاتمی آن نسل از دختران و پسران جوان را که با هیجان وارد این "جنبش" شده و به سراب امید بسته بودند، سرخورده و پشیمان کرد. عده ای نیز به جای غرق شدن در یاس، آگاه تر و آبدیده تر شدند. اما بهائی که مردم بابت ارتجاع "دوم خرداد" مجبور به پرداخت شدند فقط به هرز دادن انرژی یک نسل محدود نشد. جنبش دوم خرداد به جمهوری اسلامی مشروعیتی دوباره داد و نتیجه آن شد که احمدی نژاد به ریاست جمهوری رسید تا پرده ی سیاه فاشیسم جمهوری اسلامی و شریعت را زخمی تر از پیش، بر زندگی زنان بگستراند. کسانی که امروز، "همگرایی جنبش زنان" را تشکیل داده اند بخشی از همان ائتلاف "دوم خرداد" هستند.

این است تاریخچه و هویت سیاسی اصلی آنان. اما امروز، به دلیل آنکه طشت رسوائی "انتخاب یک رئیس جمهور اصلاح طلب" در یک نظام فاشیستی و زن ستیز از بام ها افتاده است؛ اینان نمی توانند با صراحت مردم را دعوت به شرکت در انتخابات و انتخاب یک رئیس جمهور "اصلاح طلب" کنند. در عوض، کارزار انتخاباتی "مطالبه محور" را پیش گذارده و از زنان خواسته اند که در جلسات انتخاباتی و هر واقعه ای که به انتخابات مربوط است شرکت کنند و برخی مطالبات را که "بیانیه همگرایی زنان" فرموله کرده است، طرح کنند. آنان از این طریق می خواهند فضای مشارکت زنان در کارکردهای نظام جمهوری اسلامی را ایجاد کنند. یکبار دیگر، جمهوری اسلامی نیاز به کسانی یافته که میان زنان و این نظام "تفاهمی"

ایجاد کنند تا خشم زنان بجای تبدیل به انفجار اجتماعی، در مجاری حکومتی جریان یابد.

بیانیه "همگرایی زنان" دو خواسته را به عنوان خواسته اصلی "زنان ایران" فرموله می کند. یکم، پیوستن جمهوری اسلامی به "کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان"؛ و دوم، تغییر و اصلاح اصول ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۱۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی.

از آنجا که معماران "همگرایی زنان" خوب می دانند اصلاح و تغییر این اصول کاملاً خارج از حیطه اختیارات رئیس جمهور است؛ از کاندیداهای ریاست جمهوری خواسته اند که در صورت رئیس جمهور شدن، «از رهبری بخواهید، آیا امکان تغییر و اصلاح این مواد از قانون اساسی وجود دارد؟!» (به نقل از جزوه تشریحی بیانیه همگرایی جنبش زنان). و به این ترتیب، به ولایت فقیه نیز اطمینان داده اند که با این نهاد، سر مخالفت ندارند و به نقش آن واقفند و گردن می گذارند.

جزوه تشریحی "همگرایی جنبش زنان" در تشریح خواست اول خود (یعنی پیوستن جمهوری اسلامی به "کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان") مزایای معجزه آسای آن را شمرده و از جمله گفته است: «اگر ایران به این کنوانسیون بپیوندد، قانون اساسی و قوانین عادی باید به نفع حقوق زنان اصلاح شود و همه قوانین نابرابر و حتی عادات، تعصب ها و سنت های ضد زن به تدریج تغییر کنند...» و وعده های بیشمار دیگر در مورد مزایای پیوستن ایران به این کنوانسیون داده اند. این جزوه به خوانندگان یادآوری می کند که تا کنون ۱۸۵ کشور جهان، منجمله ۴۴ کشور اسلامی به این کنوانسیون پیوسته اند. پس بیائید به سرنوشت زنان در چند تا از آن ها نگاهی بیندازیم: عراق از سال ۱۹۸۶ عضو کنوانسیون بوده است. وضعیت زنان از زمان حمله آمریکا به عراق و حاکم شدن نیروهای اسلامی بطور جهش وار به عقب رفته است.

عضویت عراق در کنوانسیون هیچ مانعی در مقابل حاکم شدن قوانین و سنن شریعت اسلامی در روابط اجتماعی و اجبار زنان به حجاب و خانه نشینی ایجاد نکرد. وضعیت زنان عراق روز به روز بدتر می شود؛ دخترانش را از مدرسه به فروش در بازارهای بردگی جنسی در دوی و دمشق می برند. اما عضویت در کنوانسیون بهیچوجه حکومت این کشور را زیر فشار

"برای بهبود این وضعیت" قرار نداده است. پاکستان از سال ۱۹۹۶ عضو کنوانسیون بوده و یکی از بالاترین ارقام قتل های ناموسی را دارد و حکومت های آن هیچ اجباری برای "بهبود وضع زنان" احساس نمی کنند. عربستان از سال ۲۰۰۰ عضو کنوانسیون بود و حتا اجازه رانندگی به زنان نمی دهد.

افغانستان سال ۱۹۸۰ جزو اولین کشورهای بود که این کنوانسیون را امضا کرد ولی قدرت گیری نیروهای اسلامی و حاکم شدن قوانین شریعت، وضعیت زنان را چند صد سال به عقب راند. افغانستان در سال ۲۰۰۳ دوباره به عضویت کنوانسیون در آمد. اما همین دو ماه پیش، لایحه ای برای عملی کردن قوانین شریعت شیعه به مجلس رفت که می گوید: هر ۴ روز یک بار زن، به همبستری با شوهرش تن دهد! اگر اعتراض بین المللی نیروهای مترقی و فمینیست نبود (در افغانستان عضو کنوانسیون) تجاوز شوهر به زن نیز قانونی می شد.

این واقعیت ها به ما چه می گویند؟ ادعاهای "همگرایی جنبش زنان" و "میدان" ها و "کمپین" ها و "مدرسه" های عضو آن پوچ است و پیوستن جمهوری اسلامی به "کنوانسیون" رفع هر گونه تبعیض علیه زنان" در شرایط کنونی صرفا به کسب مشروعیت رژیم در مجامع بین المللی خدمت خواهد کرد.

خواست دوم "همگرایی جنبش زنان" اصلاح ۴ قانون فوق الذکر در قانون اساسی است. جالب آنجاست که حتا دست یافتن به این حد از "اصلاحات" در چارچوب نظام جمهوری اسلامی برای خود این "همگرایان" غیرقابل تصور است بطوریکه مهرانگیز کار در مصاحبه با رادیو فرانسه می گوید، «این دو خواسته ای را که خانم ها در آن بیانیه همگرایی اعلام کرده اند خواسته های آرمانی هستند!» یعنی شدنی نیستند.

اما، جدا از این که چقدر این اصلاحات شدنی یا نشدنی هستند؛ باید بدانیم که "قانون" هیچ نیست مگر کدبندی حقوقی روابط اقتصادی و اجتماعی اساسی حاکم بر جامعه. هیچ اصلاحیه ای در قوانین نمی تواند این روابط اساسی را تغییر دهد. و یکی از اساسی ترین روابط اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران ستم بر زن در شنیع ترین اشکال آن یعنی در اشکال دینی- فئودالی آن است.

علاوه بر این "دو خواست اصلی" جزوه تشریحی همگرائی زنان، سوالاتی را طرح کرده و به مردم (منظورشان عمدتاً دختران دانشجویان) فراخوان داده که در جلسات انتخاباتی کاندیداها حضور یافته و نظر این‌ها (موسوی، احمدی نژاد، کروبی و محسن رضائی) را در مورد برخی مطالبات "زنان سرزمین مان" جویا شوند. نگاهی به سوال اول و آخری که از طرف "زنان سرزمین مان" فرموله شده بکنیم تا ماهیت این پروژه کمی روشن شود.

می‌گویید، از کاندیداها بپرسید، آیا ۵ زن را به عنوان وزیر کابینه خود انتخاب خواهند کرد؟! در مقابل این سوال، دختران دانشجوی هشیار و زنان آگاه شلیک خنده سر می‌دهند! اما، نه برای آنکه این کاندیداها یا بطور کلی نظام جمهوری اسلامی ظرفیت انتخاب وزیر زن را ندارند. بلکه به این دلیل که وجود وزیر زن در یک نظام فاشیستی زن ستیز، بهیچوجه جزو مطالبات زنان ایران بطور عموم نیست. این فقط می‌تواند خواست زنان طبقات حاکم و "همگرایان" آنان باشد. وجود یا عدم وجود وزیر، وکیل، پاسدار، نیروی انتظامی و شکنجه گر زن، در سرنوشت زنان ایران هیچ تاثیری نداشته و نخواهد داشت. شغال مونث هم شغال است. حقوق زنان ایران به یک اندازه توسط مردان و زنان جمهوری اسلامی لگد مال شده است. بسیاری از قوانین و لوایح ضد زن توسط این زنان پیشنهاد و نوشته شده است.

زهرارهنورد (همسر موسوی) جزو زنانی بود که در شکل‌گیری قوانین، آئین‌ها و سنن ضد زن در جمهوری اسلامی نقش داشت. نظام جمهوری اسلامی، لشگری از زنان ضد زن و وفادار به نظام دارد. همه این زنان به دلیل وفاداری به جمهوری اسلامی و باور به شریعت اسلامی، ضدخواست آزادی و برابری زنان هستند اما به دلیل گسترش مقاومت و مبارزه زنان سعی می‌کنند تعریف اسلامی از "آزادی و برابری" بدهند. خواست وزیر زن، بخشی از مطالبات زنان طبقه حاکمه جمهوری اسلامی است و نه "زنان سرزمین مان". زنان طبقات حاکم برای خود حق بیشتری از قدرت اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی را می‌خواهند. خواست اینان، هیچ ربطی به خواست‌های زنان ایران ندارد. اینگونه تعاریف از آزادی و برابری زن را باید بطور گسترده افشا کرد و نگذاشت تبدیل به افق هیچ‌بخش از زنان طبقات و اقشار مردمی شود.

آخرین سوال "جزوه تشریحی همگرائی جنبش زنان" این است: از کاندیداها بپرسید چرا زنان خود را در سفرهای انتخاباتی با خود همراه نمی‌کنید! بازهم شلیک خنده! کدام زن با

شعور که احترامی برای خود قائل است و بر خلاف باورهای اسلامی دارای "مغز" است؛ می تواند این حرف ها را "مبارزه برای آزادی و برابری زنان" تلقی کند؟ اگر معماران و کوشندگان "همگرایی جنبش زنان" (مانند خانم شهلا لاهیجی و نوشین احمدی خراسانی و شیرین عبادی و مهرانگیز کار و غیره) مشتاق و بی صبرند که زنان مقامات نظام فاشیستی و زن ستیز جمهوری اسلامی، حق سفر انتخاباتی همراه با شوهرانشان را بدست بیاورند، بروند خود این زنان را سازماندهی کنند و از "زنان سرزمین مان" مایه نگذارند و فراخوان تلاش برای حقوق این مرتجعین آدمکش را ندهند. زانی را که در اشتیاق آزادی و برابری اند، عروسک خیمه شب بازی حکومتی ها فرض نکنید!

اکنون نیز جمهوری اسلامی مانند دوران قبل از رئیس جمهور شدن خاتمی، بشدت در میان همه افشار مردم منزوی و منفور است و تشدید جو نظامی در جامعه نیز تاثیری ندارد. خصومت آشتی ناپذیر دولت جمهوری اسلامی با افشار گوناگون زنان و کارگران و دانشجویان و عموم مردم بیش از اندازه عریان است. هیچ دولتی نمی تواند خصومت خود را با عریانی محض به رخ محکومین خود بکشد و مدت طولانی در قدرت بماند. بهمین دلیل دولت های ارتجاعی گاه به گاه با مایه گذاشتن از اشتیاق محکومین خود به آزادی و رهائی، و با تکیه بر برخی از مخالفین نه چندان مخالف خود که هر آن آماده ی آشتی با دولت هستند؛ تلاش می کنند از عریانی این تخاصم تا حدی بکاهند و کارآئی دولت خود را بالا ببرند. ائتلاف "دوم خرداد" این خدمت را به جمهوری اسلامی کرد. هیچ یک از خواست های واقعا "اصلی" زنان ایران- از لغو حجاب اجباری تا بر چیدن گشت های ضد زن و سنگسار؛ لغو قوانین ضد زن و بطور کل بر چیدن شریعت از ساحت حیات جامعه و بخصوص زنان- در بیانیه همگرایی جنبش زنان موجود نیست. خواست های اصلی ما در مقابل این نظام، قدمتی سی ساله و تاریخی روشن و شفاف دارد.

سی سال پیش، بلافاصله پس از اعلام حجاب اجباری توسط خمینی زنان بمدت ۵ روز دست به شورش توده ای و سراسری زدند بطوریکه خمینی مجبور به پس گرفتن فرمان ارتجاعی و فاشیستی خود شد. این شورش ۵ روزه خصلت و خواست جنبش زنان ایران را تعیین کرد و بر روی سنگ حک کرد. همان خواست ها در سی سال گذشته، بطور روزمره،

مقاومت زنان ایران در مقابل جمهوری اسلامی را هدایت کرده اند. در هیچ جای جهان برای سرکوب مقاومت زنان، نیروهای نظامی مخصوص وجود ندارد بجز در ایران. و نیروی محرکه ی این مقاومت پایان ناپذیر همان خواست های اصلی است که در شورش سی سال پیش حک شد و هیچ نیروئی نمی تواند آن را محو کند. سی سال پیش شورش توده ای زنان اعلام کرد: ما انقلاب نکرده ایم تا به عقب برگردیم! هر کس به نام جنبش زنان حرف می زند باید به این شورش ۵ روزه و خواست های آن وفادار بماند.

زنان حکومتی و "همگرایان" آنان همواره تلاش کرده اند این افق را پاک کنند. و خواست های جنبش زنان را محدود به افق های تنگ خودشان از "آزادی و برابری" کنند. اما ما نخواهیم گذاشت که این تلاش ارتجاعی موفق شود. این راه ما نیست. این راه اکثریت زنان ایران نیست. این صف ما نیست. این صف اکثریت زنان ایران نیست. راهی دیگر و صفی دیگر باید! این انتخابات نیز مانند انتخابات های قبلی و قبل تر از آن، انتخاب میان کسانی است که در اسلام گرائی و نابود کردن زندگی زنان ایران با هم مسابقه داده اند و آن را جزو عالیترین فضائل خود دانسته اند. این انتخابات میان کسانی است که دستانشان تا آرنج به خون بهترین دختران و پسران این کشور آغشته است. خاطره دخترانی که در کلاس های درس دستگیر و بلافاصله به جوخه های آتش و طناب های دار سپرده شدند و یا جوانی خود را در سیاه چالهای جمهوری اسلامی سپری کردند به ما نهیب می زند که از کران تا کران ایران؛ در هر دانشگاه و دبیرستان و محله ای صف خودمان را بر پایه افق رهائی بخش خودمان سازمان دهیم. افق ما دست یابی به جامعه ای عاری از هر گونه ستم و استثمار است.

روش ما سازمان دادن نیروی زنان برای مقاومت سازش ناپذیر است. اینگونه است که می توانیم راه را برای شکل گیری یک انقلاب واقعی هموار کنیم تا بالاخره بر ویرانه های این نظام گندیده جامعه ای رهائی بخش بنا کنیم که بدیهی ترین اصل آن برابری کامل میان زن و مرد است.

به نام زنان، علیه زنان!

لیلا پرنیان

نقدی بر نظرات نوشین احمدی خراسانی

خیزش توده ای اخیر و نقش رادیکال زنان در آن که کل جامعه ایران را تکان داد، از اهمیت زیادی برخوردار است و تاثیرات مهمی را در بر داشته است. این خیزش یکباره و تنها در برخورد به انتخابات زاده نشد، بلکه تاریخ خود را داشت که حداقل به تاریخ روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی تا به امروز بر می گردد. این خیزش علیرغم اینکه فروکش کرد، تاثیرات قدرتمندی بر افکار و روندهای اجتماعی از خود باقی گذاشت و جهت گیری های نیروهای سیاسی و افراد را مشخص تر کرد. نقاط قوت و ضعف نیروهای اجتماعی درگیر در این مبارزات به گونه ای آشکار شدند که نمی توان بی تفاوت از کنار آن ها گذشت.

از طرف دیگر زنان در این خیزش قدرت سهمگینی از خود نشان دادند. آنان خشم خود را از کلیه ستم ها و آزار و اذیتی که طی این سی و یک سال بر آنان روا شده نشان دادند و نفرت خود را از بانیان آن ابراز داشتند. شرکت گسترده زنان به یک نقطه رجوع برجسته و غیر قابل انکار این خیزش تبدیل شد. بررسی این خیزش و بخصوص رابطه آن با جنبش زنان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است که باید از زوایای مختلف مورد بررسی قرار گیرد.

در این میان نظراتی که خود را منسوب به جنبش زنان می دانند، تلاش دارند که به جای تقویت جنبش زنان با جمع بندی ها و نتیجه گیری های کاملاً معکوس و با بهانه های متفاوت این جنبش را به ذخیره نیروهای مرتجع مردسالار تبدیل کنند و در نهایت زیرآب آنرا بزنند. نظرات نوشین احمدی خراسانی یکی از فعالین "کمپین یک میلیون امضاء" و "همگرایی جنبش زنان" از این جمله است. او همچنین سالیان سال از طرفداران پرو پا قرص جناح "اصلاح طلب" بوده است. بررسی نظرات وی از این نظر اهمیت دارد که این طرز تفکر مصمم

است نقش مخربی را در جنبش زنان بازی کند.

نوشین احمدی از آغاز فعالیتهایش تلاش داشت که جنبش زنان را که یکی از قدرتمندترین جنبش های اجتماعی است به بیراهه رفرمیسم کشاند. او در جریان خیزش اخیر از این هم حتی فراتر رفته و در صدد انحلال کامل جنبش مستقل زنان است. او با غیر ممکن و محال جلوه دادن تغییرات بزرگ و آرزوهای بلند هر مسیر بیراهه ای را توجیه می کند. او در تلاش است که جنبش زنان را نه تنها برای جمهوری اسلامی خنثی و بی خطر کند بلکه فراتر این که آنرا به نیرویی برای جان گیری دوباره رژیم ورشکسته جمهوری اسلامی مبدل کند. تحت این عنوان که بدون یاری بالایی ها تغییر در موقعیت زنان میسر نیست. در این راه وی نزدیک به دو دهه به هر دری زده است که بر تضاد عمیق میان زنان از یک طرف و حاکمان جمهوری اسلامی و حامیانشان از طرف دیگر سرپوش گذارد و در این راه تلاش کرده که واقعیات انقلاب ۵۷ را مخدوش کند و نتایج دلخواه خود را گیرد.

پل زدن بر دره تضادها

نوشین احمدی خراسانی به منظور توجیه نظراتش تلاش بسیاری کرده تا میان نظرات گروههای "اصلاح طلب" حکومتی و مردم سازش ایجاد کند و آنتاگونیسم میان مردم و حکومت را تا حد ممکن لاپوشانی کند.

او در مورد فضای قبل از انتخابات می گوید: «خوشبختانه در فضای متفاوت و متحول در داخل و در سطح بین المللی... که در ماههای منتهی به انتخابات ریاست جمهوری دهم شاهد بودیم، و با توجه به هوشیاری و توافق نانوشته و دسته جمعی گروه های مختلف فکری و اقشار گوناگون که طیف های قابل ملاحظه ای از نیروهای درون حاکمیت تا نیروهای گوناگون در اعماق جامعه را شامل می شد، امید به ایجاد تغییر جان تازه ای گرفت.» (۱)

اشارات نوشین احمدی از این قرارند: یکم به فضای مناسب در داخل و در سطح بین المللی اشاره می کند که برخورد به آنرا به وقت دیگری موکول می کنم. دوم اشاره او به هوشیاری و توافق نا نوشته نیروهای مختلف فکری است. و بالاخره امید به تغییر در نتیجه این توافقات "هشیارانه" است. برخورد مثبت نوشین احمدی به چنین صحنه ای که خود می چیند، این

نکته را می‌رساند که راه رسیدن به تغییرات از این راه است.

نوشین احمدی مردم عاصی با جناحهای حکومتی را یکسان و یا لاقط در یک زمره قرار میدهد. در حالی که کمتر کسی است که به تفاوت کلی و ماهوی این تضادها اذعان نداشته باشد. تضاد بین مردم با حکومت و اختلاف بین دو جناح حکومت از دو تضاد با ماهیت متفاوت بر می‌خیزد. یکی عصیان علیه ستم و استثمار افسار گسیخته‌ای است که بیش از سی و یک سال از جانب حکومت از جمله همین "اصلاح طلبان" بر آنان تحمیل شده است. در حالیکه تضاد دیگری بر سر تقسیم منافع و تقسیم قدرت است، بر سر چگونگی حفظ رژیم و یا بعبارت دیگر طولانی‌تر کردن عمر رژیم جمهوری اسلامی است. اگر بخواهیم به زبان تغییر سخن بگوییم، یکی از آنها تغییری را می‌خواهد که بساط ظلم و فساد و فشارهای ناشی از آن بر مردم بر جوانان و بر زنان هر چه زودتر پایان یابد، دیگری تغییری را می‌خواهد که بتواند عمر این رژیم را طولانی‌تر، موقعیت آنرا مستحکم‌تر و آنرا بصورت کارآمدتری بازسازی کند.

شکافی که در میان بالاترین رده‌های حکومتی که بر سر تقسیم قدرت و چگونگی حفظ رژیم جمهوری اسلامی بوجود آمد شرایطی را ایجاد کرد که تضاد مهم‌تر دیگر خود را بر رخ کشد. تا کنون خصلت عمده این مبارزات خودبخودی بوده است. اینکه مبارزات مردم به چه امیدهایی جان بخشد، بستگی به این دارد که این مبارزات در چه مسیری حرکت خواهد کرد و توسط چه نیرویی رهبری خواهد شد. اما اگر مردم به "رهنمودهای" نوشین احمدی و امثالهم گردن گذارند به این معنی است که باید تضاد خود با رژیم جمهوری اسلامی را به فراموشی بسپارند و همه در پشت جناحی از همین حکومت صف کشیده و سیاهی لشکر آن شوند. اما مبارزات مردم در روز عاشورا نشان داد که مردم خواست این را ندارند که مسیری را که نوشین احمدی‌ها پیشنهاد می‌کند دنبال کنند. دختران و پسران جوان علیرغم نصیحت‌ها و توصیه‌های رهبران جریان "سبز" و نوشین احمدی‌ها، تصمیم گرفتند پا را از چارچوب‌های تعیین شده فراتر نهند و کل سیستم را به چالش بگیرند و شمه‌ای از قدرت خود را به نمایش بگذارند. اما این نمایش قدرت مردم با نمایش ضعف و زبونی و عقب نشینی موسوی و کروبی و دارودسته ایشان همراه شد. هنگامی که مردم بنای ظلم و بیداد را لرزاندند، این دار و

دسته به لرزه افتاده و در پی کاستن از شدت تضاد خود با جناح دیگر بر آمدند.

نوشین احمدی بر طبل سازش میان مردم و حکومت می کوبد. اما شکاف بین مردم و دولت عمیقتر از آن است که بتوان آنها را سازش داد و یا آنها را تخفیف داد. خشونت‌ی که از جانب کلیت رژیم جمهوری اسلامی بر مردم روا شده چنان شکافی را ایجاد کرده که به سادگی پر نخواهد شد. این شکاف به دره ای عمیق و گسترده بدل شده که هیچ پل شکسته و ورشکسته ای را بر نمی تابد.

تغییری بنیادی در جامعه یا "تغییری" که حکومت را حفظ کند؟

نوشین احمدی سالهای متمادی است مخالفت خود با تغییر و تحولات اساسی و بنیادی در رابطه با رفع ستم علیه زنان و عموماً قدم گذاشتن در راه رفع هر گونه ستم و استثمار در جامعه که تنها از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی و در نتیجه یک انقلاب اجتماعی حاصل می شود را ابراز کرده است. او جوانان را از انقلاب و تلاش برای تغییرات اساسی منع می کند. در حقیقت چنین تغییر اساسی را ممکن نمی بیند. او نگاهش را به دعوای درون حکومتی برای "تغییر" دوخته است و از دیگران می خواهد که نیز چنین کنند. انتخاب خاتمی در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ اوج رضایت اش بود. او در این مورد می گوید: "انتخابات دوم خرداد و فضای ایجاد شده تجربه ی درخشانی بود در اثبات نحوه ستاندن حق به طرق قانونی". (۲)

لازم به اثبات نیست که امروز بعد از ۱۲ سال بگوئیم این یک جمع‌بندی قلابی بود. زیرا این گونه تجربه ها هزاران بار پیش از این نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان قلابی بودن خود را نشان داده اند. چگونه در چارچوبه "قانونی" که سیاه بر سفید، زنان را به برده تبدیل کرده می توان به چنین نتیجه گیری رسید. نوشین احمدی ابایی ندارد که برای مقبول جلوه دادن بحث هایش آنانی را که به قول او "خواست" و یا "فرهنگ" استفاده از این "قوانین تبعیض آمیز" را ندارند مورد نکوهش قرار دهد. (۳)

نوشین احمدی تلاش می کند زنانی را که تشنه تغییرات اساسی و بنیادی هستند به "اصلاح طلبی" فرا بخواند. او بدین منظور زن و زنانگی را سمبل "اصلاح طلبی" معرفی می کند. از نظر او «اندیشه زنانه، اندیشه ای انتقادی است و نه تفکری برانداز. عمق بینش حرکت

اجتماعی زنان که با تحول تدریجی همگام است، توانایی و پتانسیل بسیار زیادی برای حرکت های اصلاح گرایانه دارد... (۴) مشخص نیست بر چه پایه ای او می گوید که اندیشه زنانه اندیشه ای فرمبستی است و بر چه مبنایی حرکت اجتماعی زنان حرکتی تدریجی است. واقعیات خلاف این را نشان می دهند. تاریخ مبارزات حداقل در دو قرن اخیر نشان می دهد که هر گاه شرکت زنان در مبارزات اجتماعی وسیعتر بوده، آن مبارزات رادیکالتر شده است.

همین خیزش اخیر در ایران را در نظر بگیریم، زنان نقش تعیین کننده ای در رادیکالیزه کردن آن برعهده داشتند. زنانی که تصاویر مخابره شده شان در دل مردم جهان شجاعت کاشت و بسیاری از مردم را شگفت زده کرد. اما در مقابل این واقعیات تاریخی نوشین بر این نظر خود اصرار کرده، می گوید: "حرکت اجتماعی زنان کوششی کاملا فرهنگی، مسالمت آمیز و دمکراتیک است." از نظر او کوشش زنان کاملا فرهنگی است. کاملا یعنی اینکه جایی برای سیاسی بودن آن نمی گذارد.

اما معلوم نیست اگر سیاسی نیست چرا دارای صفات سیاسی اند و با معیارهای سیاسی هم چون مسالمت آمیز و دمکراتیک سنجیده می شوند؟ واقعیت اینست که قافیه به تنگ آمده است. اما نوشین مجبور است که حرف خود را بزند و با تمام قوا تلاش کند که جنبش زنان را تا جایی که می تواند در چارچوب رژیم جمهوری اسلامی با "تغییراتی" در درون آن کنترل کند. بدین ترتیب به زعم خود هم زنان را راضی نگاه داشته و هم جمهوری اسلامی را.

امری که در اینجا آگاهانه پوشیده می شود اینست که گویا جمهوری اسلامی با جابجایی مهره هایش، عوض خواهد شد. در صورتی که سی و یک سال اخیر نشان داد که بارها نگهبانان جمهوری اسلامی عوض شده اند اما هیچ تغییری در ماهیت ستم گرانه اش نسبت به زنان صورت نگرفته است. این ماهیت عوض شدنی نیست. هر تغییر جزئی هم که صورت گیرد، جمهوری اسلامی برای حفظ اسلامی بودن خود مجبور است که زنجیر اسارت زنان را محکم نگه دارد، زیرا جمهوری اسلامی با این زنجیر ستم بر زنان است که اسلامی بودنش معنی و مفهوم پیدا می کند.

نوشین احمدی می خواهد زنان خارج از فضای سیاسی پر التهاب جامعه از حاکمان شرع گدایی کنند تا شاید مورد لطف و کرم آنان قرار گیرند. و آنگاه با بوق و کرنا همچون دوران

دوم خرداد آنرا نشانه اثبات و پیروزی راه مسالمت آمیز بنامد. او زنان و جوانان را از آرزوهای بزرگ بر حذر می کند. آنها را از شرکت در مبارزات بزرگ منع می کند.

اما جوانان و بخصوص زنان جوان در خیزش بزرگ خود این "رهنمود" ها و هشدارها را به پیشیزی نخریدند، به خط قرمزهای تعیین شده واقعی ننهادند و به مارش پر قدرت خود وبه چالش گرفتن کل سیستم ادامه دادند. روحیه پر جسارت و الهام بخش این زنان بار دیگر نشان داد، که حنای فریب کاری عناصر حکومتی به اصطلاح اصلاح طلب و مداحان "روشنفکر" شان دیگر رنگی ندارد و زنان و کل مردم به تجربه دریافته اند که باید حقوق خود را در میدان نبرد بدست آورند و نه با گدایی از دربار حاکمان شرع .

بگذارید در انتها بر این واقعیت تاکید کنیم تا خیال برخی خوش خیالان راحت شود. تاریخ نشان داده که رفرمهایی مطلوب بدون حرکت های سهمگین و انقلابی مردم بدست نمی آید. رفرمهایی که به نتیجه رسیده اند نه در نتیجه حرکت های رفرمیستی بلکه عموماً نتایج فرعی مبارزات انقلابی مردم بوده است.

دشمنی با آرمانخواهی و درس وارونه گرفتن از تاریخ

برای اینکه نوشین احمدی برای تئوری های خود پشتوانه ای بیاورد و از این طریق بیحاصلی و بیهودگی انقلاب را نتیجه گیرد ناچار است که جمعبندی وارونه ای از انقلاب ۵۷ ارائه دهد. او در این میان بیش از همه با نسل دوران انقلاب به دشمنی بر می خیزد و آنرا هدف ضربات خود قرار می دهد و آنان را مسئول نابسامانی های جامعه معرفی می کند.

او در این باره می گوید: ".... و حالا نسل من پس از وقایع خشونت بار ماههای اخیر، از فشار این همه دوگانگی فرهنگی و تناقض درونی میان زندگی روزمره با رمانتیسم انقلابی، میان خرد اسطوره اندیش و خرد مدنی، و میان مقتضیات زمینی و قوانین آسمانی، به سرگیجه و فلج فکری دچار شده است. مدام از خود می پرسد که "میدان بازی" من کجاست؟ آیا به سان جوانان دیروز عمل کنیم و با قلبی شکسته و لبریز از کینه و آرمان خواهی، به انزوا بگرویم (و یا حداکثر راهی دیار غربت)..... مگر یک نسل تاریخی، چند بار می تواند از یک آزمون، سرافکننده و رفوزه بیرون آید....." (۵)

یک بار دیگر نوشین احمدی می خواهد بیهودگی انقلاب و تغییرات ریشه ای را نشان دهد. شکی نیست که نسل گذشته دچار اشتباه شد، برخی از این اشتباهات فاحش بود. اما تنفر این نسل از ستم گران و استثمارگران رژیم پهلوی عامل و نیروی مهم خیزش مردمی بود. مگر می توان این قانون را نفی کرد که هر جایی که ظلم باشد مبارزه نیز خواهد بود؟ مگر می توان بدون نفرت از ستمگران از مبارزه ای بزرگ سخن راند؟

مگر می توان بدون آرمانخواهی به مبارزه ای عمیق برای سازمان دادن یک جامعه نوین عاری از ستم و استثمار دست زد. از طرف دیگر علیرغم همه مبارزات، جانفشانی ها و از خود گذشتگی ها در هیچ مبارزه ای پیروزی تضمین شده نیست. برای پیروزی در یک مبارزه عوامل و فاکتورهای مهمی تاثیر دارند. بر همین اساس است که علیرغم تمام از خود گذشتگی های نسل گذشته، انقلاب ما و مبارزین آن نسل شکست خوردند. انقلاب مردم در وسط راه توسط نیروهای مرتجع اسلامی بسرقت رفت. جلوی تغییرات بنیادی در جامعه گرفته شد. تغییراتی در سطح صورت گرفت. یک ستمگر جای ستمگر دیگر را گرفت و این گونه جلوی یک انقلاب اجتماعی سد شد.

نیروهای مرتجع اسلامی بعد از نشستن بر مسند قدرت حمله به انقلابیون و آزادیهای بدست آمده در نتیجه مبارزات مردم را آغاز کردند. بر کسی پوشیده نیست که یکی از برجسته ترین شواهد این مسئله حمله خمینی به زنان در سال ۵۷ و صدور فرمان ارتجاعی حجاب اجباری بود. اما انقلابیون این نسل آرمانخواه به مبارزه خود علیه جمهوری اسلامی ادامه دادند. شورش ۵ روزه زنان در ۸ مارس ۵۷، با شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" گواه آن است.

اما سببیت رژیم جمهوری اسلامی حدی نداشت و به همین دلیل دهها هزار از جوانان مبارز را در زندانهایش اعدام کرد. آیا اینجا این نسل مبارز است که به زعم نوشین احمدی محکوم است و یا رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی؟ اگر نسلی که با تمام وجود برای یک انقلاب فعالیت و کوشش کرد شکست خورد این نه به معنی محکومیت این نسل مبارز است و نه به معنی رفوزه شدن آن است و نه به معنی بیهوده و بیحاصل بودن انقلاب در کل است. باز هم تکرار می کنیم پیروزی در هیچ مبارزه ای تضمین شده نیست. اما خوب است که حداقل

یکی دوتا از عوامل مهم شکست انقلابیون و مبارزین نسل گذشته را برشماریم.

بدون شک عوامل زیادی در این شکست دخیل بودند و هر کسی از دیدگاه و نظر خود اشتباهات مهمی را می تواند برشمارد. اما اشتباهی را که تقریباً همه در مورد آن متحدند و کمتر کسی آنرا انکار می کند، ساده لوحی نسبت به نیروهای مرتجع اسلامی بود. اما اگر در آن دوران کمتر کسی تجربه ای از ماهیت نیروهای مذهبی مرتجع را داشت، امروز پس از سی و یک سال سرکوبگری و ستم و استثمار زمانی که نوشین احمدی و همفکرانش به مردم توصیه می کنند که با جناحی از همین جنایتکاران همگام و همگرا شوند، صحبت از "نقد اشتباهات نسل گذشته" دیگر اوج عوامفریبی است!

بر خلاف نظرات نوشین احمدی جمهوری اسلامی و شرایط امروز نه ثمره انقلاب و نسل انقلابی است بلکه ثمره ضد انقلاب و ضدیت با انقلاب است. ثمره انقلاب، آزادیهای کوتاه مدتی بود که عمرش با قتل عام جوانان انقلابی به پایان رسید. محکوم کردن نسل انقلابی و آرمانخواه، محکوم کردن انقلاب و انحلال همه چیز و آنگاه ارائه جمعبندی های وارونه و دنبال نیروهای ارتجاعی رفتن و پیچیدن این نسخه برای نسل جدید روانه کردن آگاهانه مردم به سلاخ خانه مرتجعین است.

انحلال جنبش مستقل زنان

برگردیم به جنبش زنان تا ببینیم که نوشین احمدی با این تفکراتش چه هدفی را در این جنبش دنبال می کند. نوشین و همفکرانش زنان را در مقابل زن ستیزان پیوسته دعوت به صبر و بردباری کرده و از آنان می خواهد که گاندی وار در مقابل زن ستیزان، مرتکبین به اعمال خشونت، تجاوز و شکنجه، عطوفت و بخشندگی از خود نشان دهند. (۶)

علیرغم جعلیات تاریخی که از جانب نوشین احمدی و همفکرانش در مورد رفوزه گی نسل قبل پراکنده شده، نسل جوان تنها راه نجات خود را حمله به پایه ها و ستونهای این رژیم زن ستیز می بیند. شرکت وسیع و گسترده زنان در مبارزات اخیر و نقش مهم آنها در رادیکالیزه کردن این مبارزات بود که موسوی را مجبور کرد که رک و روشن اعلام کند، جمهوری اسلامی "نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر". و تا جایی که به مسئله زنان مربوط می

شود این معنی دیگری غیر از "زن ستیزی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر" را در خود ندارد. اما در همان هنگامی که انقلابیون نسل قدیم از جانب نوشین احمدی مستول اوضاع نابسامان کنونی معرفی می شوند او در نقطه مقابل قهرمانانی نیز معرفی می کند. این قهرمانان در یک زمان خاتمی و ۲ خردادیهای درون حکومت بودند، و امروز دارودسته موسوی و کروی هستند. همان کسانی که دیروز در مسابقه با رقبای خود در حاکمیت جمهوری اسلامی تلاش داشتند با هر چه فرودست کردن زنان درجه اسلامی بودن آن را بالا برند. همان کسانی که امروز نوشین احمدی ها تلاش دارند آنان را به مثابه منجی "آزادی" زنان به نسل امروز جا بزنند. همان کسانی که نسلی انقلابی دیروز را سرکوب کردند و امروز نوشین احمدی ها می خواهند جوانان امروز را بدنبال این قاتلین نسل دیروز بکشانند.

اما متجاوزین به حقوق و جان مردم، دزدان انقلاب و زن ستیزان واقعی را دوست مردم معرفی کردن و تخطئه انقلابیونی که برای مردم مبارزه کردند فراتر از مخدوش کردن مرز دوست و دشمن است. بیشتر سنگ دشمنان مردم را به سینه زدن است! یکی از خواسته های واقعی مردم در مبارزات اخیر جدایی دین از دولت بوده است؛ چرا که مردم ماهیت ستمگرانه چنین دولتی را تا مغز استخوان حس کرده اند، زنان فرودستی مطلق خود را تحت حاکمیت حکومت مذهبی دیده اند. بنابراین نگرانی ها و ضدیت مردم با چنین حکومتی پایه های واقعی دارد. اما سوال اینجاست که چرا دولت اسلامی این چنین به کام نوشین احمدی شیرین آمده است در غیر اینصورت نمی گفت که: "برخی از افراد سیاسی... متاسفانه به طرز مکانیکی، خطر اسلامی شدن دوباره جامعه که در زمان آنها (انقلاب ۵۷) اتفاق افتاد را به نسل ما گوشزد می کنند. بدون آن که متوجه باشند که بن مایه و گوهر این جنبش از اساس و به ماهیت، با انقلاب سال ۵۷ تفاوت دارد." (۷)

سوال این است که چه کسی جنبش های سال ۵۷ را اسلامی کرد؟ آیا رهبری جریانان اسلامی بر آن و آنانی که می خواستند قوانین اسلامی را بر زنان و کل مردم ما تحمیل کنند، عامل اسلامی شدن نبودند؟ در ۵۷ این غاصبان و دزدان انقلاب بودند که با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم رهبری مذهبی را بر مردم تحمیل کردند.

حالا هنگامی که آقای موسوی تمام دار و ندار سیاسی خود را از قبل جمهوری اسلامی و

"عصر طلایی دوران خیمنی" دریافت داشته، هنگامی که آقایان خاتمی و کروبی هنوز لباس مذهبی و مقام مذهبی خود را دارا هستند و سنگ جمهوری اسلامی را به سینه می زنند، هنگامی که هنوز بهشت برینشان و مدینه فاضله شان دوران حاکمیت امامشان است، و اینان قرار است با کوشش شبانه روزی نوشین احمدی ها در رهبری جنبش مردم جا زده شوند، آیا مردم حق ندارند نگران اسلامی شدن مبارزات خود شوند؟ آیامبارزه برای کنار زدن آنان یک ضرورت واقعی نیست؟ بنابراین وجود جناحی از حاکمان اسلامی در رهبری جنبش مردم بالعکس آنچه نوشین احمدی و همفکرانش می اندیشند نه یک نقطه قوت بلکه یک نقطه ضعف واقعی است، نقطه ضعفی که در صورت تداوم برای زنان و جنبش زنان فاجعه بار خواهد بود. اما نوشین احمدی که خود را فعال جنبش زنان می داند به حملات خود علیه جنبش زنان از زوایای مختلف ادامه می دهد. او در جریان خیزش اخیر بصورت فریبکارانه ای تلاش کرد تا هویت مستقل جنبش زنان و منافع پایه ای آنان را فدای مردسالاری جناحی از جمهوری اسلامی کند.

جنبش زنان تنها جنبشی بوده است که جمهوری اسلامی را از همان ابتدا به چالش گرفته است. عصیان و سرکشی دختران جوان به اشکال مختلف نظام حاکم را دائما به مبارزه طلبیده است. خواست های زنان در عرصه های مختلف از حجاب اجباری گرفته تا لغو مجازاتهای اسلامی و قوانین نابرابر تا لغو سنگسار به نابودی جمهوری اسلامی گره خورده است. شیشه عمر حکومت دینی در دست زنان قرار دارد. بدون سرنگونی جمهوری اسلامی و جدایی قطعی دین از دولت، هرگونه وعده تغییر اساسی در موقعیت زنان سرابی بیش نیست.

در شرایطی که حضور زنان در صحنه سیاسی جامعه، به مبارزات مردم تحرک و شور و هیجان بخشیده، نوشین احمدی تمام هم و غم خود را بر این میگذارد تا مبادا زنان با خواستههای مستقل خود وارد مبارزه شوند. او آسمان و ریسمان به هم می بافت تا نظر خود را مقبول جلوه دهد. چرا که به زعم نوشین احمدی ها مسئله زنان از مسائل کلان جامعه نیست و طرح خواستههای مشخص زنان مکانیکی است. او در این باره می گوید: "یکی از ریشه های مهم ابهام و سردرگمی برخی فعالان...."

شاید ناشی از مقایسه جنبش مدنی کنونی با انقلاب ۵۷ باشد.... این دوستان به واسطه قیاس

ظاهری این دو رخداد به این نتیجه می‌رسند که اگر امروز زنان خواسته‌های خود را به طور مستقل مطرح نکنند مانند سال ۵۷ "سرشان کلاه خواهد رفت"، غافل از آن که زنان چه در همین پروسه انتخابات و چه در طول ۱۵ سال اخیر توانسته‌اند، "معیارهای جنسیتی" را بر عموم "نخبگان" و "گروه‌های مرجع" و نیز بخش‌ها در کل جامعه تا حد زیادی تحمیل کنند و اتفاقاً این آن روند مبارکی است که باید تداوم بیابد و نه لزوماً حرکت‌های مکانیکی هم چون "طرح خواسته‌های صرفاً جنسیتی" در یک تند پیچ بزرگ سیاسی و مقطعی که اکثر جنبش‌های اجتماعی و مطالبه‌محور کشور در آن "زمین مشترک" بر سر یک "خواسته معین حدقلی" توافق کرده‌اند." (۸)

بحث آشنا و سابقه‌داری است. همیشه خواسته‌های زنان تحت عنوان غیرعمده بودن به کناری گذاشته شده است. تحت این عنوان که زنان بهتر است از "جنبش" حمایت کنند تا پس از "پیروزی"؛ "حق" شان داده شود. نظریه‌ای تجربه شده که ورشکستگی خود را بارها نشان داده‌اش. حال که نوشین احمدی ما را به اشتباهات نسل گذشته رجوع می‌دهد خوب است که از این زاویه نیز به اشتباه نسل گذشته بپردازد. در انقلاب ۵۷ نه تنها مطالبات زنان بلکه بسیاری از خواسته‌های دیگر مردم نیز قربانی همین طرز تفکر شدند. جریان‌های اسلامی با این استدلال فرودستی زنان را تدارک دیدند. بسیاری از نیروهای چپ نیز با چنین منطقی همراهی کردند و خود و جنبش زنان را خلع سلاح کردند.

اگر نظریه "کسب حق پس از پیروزی" در دوره‌ای طرح شد که هنوز اوج فرودستی زنان در جمهوری اسلامی و ابعاد زن‌ستیزی آن تجربه نشده بود. اینک بعد از سی و یک سال تجربه و زیستن تحت رژیم بغایت زن‌ستیز، سخن گفتن از این که مسئله زنان از مسائل کلان جامعه نیست، نه تنها موجب تضعیف و نابودی جنبش زنان می‌شود بلکه تفکرات مردسالارانه را تقویت می‌کند و آگاهانه زنان را به سیاهی لشکر جناحی از همین رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی بدل می‌کند. نوشین احمدی در ادامه بحث‌هایش می‌گوید که: "آیا اصرار روی مطالبات زنان مقرون به فایده می‌تواند باشد؟ آیا جدایی طلبی جنسیتی در این شرایط می‌تواند پاسخ مورد نظر خود را بگیرد." (۹)

این که جدایی طلبی جنسیتی در شرایط کنونی بتواند پاسخ خود را بگیرد یا خیر نمی‌توان با

قطعیّت آنرا از قبل تعیین کرد، چرا که به عوامل بسیاری مشخصا تلاش نیروهای انقلابی بستگی دارد. واقعیت اینست که شرکت وسیعتر هر قشر اجتماعی در یک جنبش تنها با طرح مطالباتش امکان پذیر است. از طرف دیگر طرح خواسته و شعار هاست که می تواند ماهیت هر جنبش اجتماعی را به روشنی نشان دهد.

منحل کردن خواسته های زنان قدمی در جهت انحلال جنبش مستقل زنان است. تنها برای کسانی که قرار است بخشی از جمهوری اسلامی باشند، و یا جمهوری اسلامی را از نوبازسازی کنند، طرح خواسته های جنسیتی زنان مقرون به فایده نیست. چرا که طرح مطالبات مشخص زنان همه جناحهای حکومتی را نشانه می رود و در روند تکاملی خود به هر چه قطبی تر شدن مبارزات مردم کمک می کند و صف دوست و دشمن را مشخص می کند.

واقعیت اینست که پاشنه آشیل هر دو جناح جمهوری اسلامی، حمایتشان از این موقعیت اسارت بار زنان است. اما مسئله تنها تبدیل جنبش زنان به ذخیره و سیاهی لشکر جناح "اصلاح طلب" حکومت نیست بلکه نوشین احمدی در صدد است که در وحدت با بخشی از زنان حکومتی که قصد دارند جنبش زنان را به بیراهه کشانند، به درون حکومت "اصلاح طلب" که اینان در پی آن هستند، بخرند. او می گوید: "بدون شک همه فعالان جنبش زنان دغدغه آن را دارند که جنبش سبز در آینده خود و سوگیری هایش، منافع زنان را از یاد نبرد و بتوانند در این جنبش منافع زنان را حفظ کنند. ولی به نظر من این کار صرفا با "شریک" شدن فعالان جنبش زنان در این جنبش امکان پذیر است." (۱۰)

این نوع دیگری است برای گفتن این که زنان و فعالان آن مسایل مشخص جنبش زنان را بکلی فراموش کنند، و فعلا هورا کش رهبری جریان "سبز" شوند تا شرایط برای شرکت کسانی مثل نوشین احمدی ها فراهم شود و توسط رهبری سبز به بازی گرفته شوند. این آن خرده ریزی است که امثال نوشین احمدی به دنبال آنند.

نوشین احمدی و همفکرانش (از اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی) در تلاشند که با فریبکاری و دروغ، زنان را از مبارزه برای کسب مطالباتشان که به مسئله سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی گره خورده دور کنند. گرد هم آمدن جمعی از زنان حکومتی به همراه

بخشی از فعالین کمپین یک میلیون امضاء در جریان به نام "همگرایی سبز جمعی از فعالان جنبش زنان" در خدمت همین معاملات سیاسی بین این جناح حکومتی و این به اصطلاح فعالان زنان میباشد. این اتحاد قرار است "شکاف پیش آمده بین دولت و ملت" را پر کند. (۱۱) ارائه این گونه نظرات از جانب نوشین احمدی و متحدین درون حکومتی وی و گام نهادن در این مسیر هدف معینی را دنبال می کند، جلوگیری از سرنگونی جمهوری اسلامی و اصلاح و ترمیم همین نظام زن ستیز. ۲۷/۱۱/۲۰۱۰

زیر نویس ها:

مقالات نوشین احمدی خراسانی:

- ۱- ده روزی که ایران را لرزاند، و چالش های تازه جنبش زنان
- ۲- از محافل زنانه تا تشکل های مستقل زنان
- ۳- همانجا
- ۴- همانجا
- ۵- ده روزی که ایران را لرزاند، و چالش های تازه جنبش زنان
- ۶- "۲۲ خرداد" روزی از آن جنبش زنان و جنبش سبز
- ۷- ده روزی که ایران را لرزاند، و چالش های تازه جنبش زنان
- ۸- به همبستگی جنبش زنان، جنبش سبز بسیار حساس اند
- ۹- همانجا
- ۱۰- همانجا
- ۱۱- سخنرانی نوشین احمدی خراسانی در سومین نشست همگرایی سبز جنبش زنان به مناسبت سالگرد مشروطیت- آمنه کرمی ■

فمینیست های اسلامی و حکومتی و گرایش لیبرال زنان!

این متن را بر پایه گفتگوی آذر درخشان با تلویزیون کوموله بخش افق برابری توسط صدیقه محمدی که در ماه آگوست ۲۰۱۱ تهیه شده بود، برای نگارش تنظیم شده است- هشت مارس

بخش اول

صدیقه محمدی: با دورد به بینندگان عزیز این برنامه در خدمت تان هستیم با برنامه دیگری از سری برنامه های افق برابری، امروز مهمان عزیزی را با خودمان داریم. رفیق مان آذر درخشان از فعالین جنبش کمونیستی و همچنین فعال جنبش زنان هستند و امروز گفتگویی داریم با ایشان در رابطه با تحولات جنبش زنان در ایران و همچنین گرایشها و افق ها و راه کارهایی که سوسیالیست ها و کمونیست ها برای جنبش زنان دارند. من قبل از هر چیز از آذر عزیز می خواهم که اگر در معرفی خودش دوست دارد، توضیحات بیشتری بدهد. هر چند معرف حضور هستند و ما قبلا چند برنامه با ایشان داشتیم. ولی ممکن است بینندگانی باشند که برای بار اول آذر را می بینند و بخواهند بیشتر در باره ایشان بدانند.

آذر درخشان: من هم به نوبه خودم سلام می کنم به بینندگان این برنامه و همچنین تشکر می کنم از دوستانی که زحمت می کشند و این برنامه را تهیه می کنند و امیدوارم که بتوانیم گفتگوی خوبی را برای برنامه ارائه بدهیم و زمینه گشایش بحث های بیشتری در جنبش زنان باشد. من فعال جنبش کمونیستی و جنبش زنان هستم ولی یک چیز را می خواهم تاکید کنم، از موقعی که فعالیت سیاسی ام را در جنبش کمونیستی شروع کردم همیشه متشکل بودم. من هم فعال جنبش زنان هستم و با تشکل زنان هشت مارس (ایران- افغانستان) فعالیت می کنم و هم از فعالین حزب کمونیست ایران «مارکسیست- لنینیست-

مائوئیست» هستم و همواره بر این باور بوده ام که فعالیت بدون تشکل اصلا نمی تواند کارایی داشته باشد. یعنی ۱۰ آدم متشکل فعالیتش یا تلاش هایش بسیار موثرتر از هزاران توده غیر متشکل است. به هر حال این چیزی بود که می خواستم بار دیگر در این گفتگو، علیرغم اینکه می دانم این موضوع بارها از جانب رفقای حزب شما تاکید شده است، را با بینندگان شما در میان بگذارم.

صدیقه محمدی: مرسی آذر جان از مقدمه و نکته مهمی که واقعا ضرورت هر جنبشی هست که به آن بپردازد. همانطور که در برنامه های دیگر هم دیدید آذر صاحب نظر سر مسائل جنبش زنان و نماینده گرایش رادیکال و سوسیالیست این جنبش هستند. علیرغم اینکه در داخل کشور لیبرال ها تلاش می کنند خودشان را در همه جا چه در سطح جهانی و چه در سطح داخلی نماینده جنبش زنان جا بزنند. بخاطر وجود افرادی مثل آذر و هم چنین وجود گرایش رادیکال جنبش زنان خیلی از این فریبکاری های لیبرال ها واقعا خنثی شده است. آذر بطور مشخص مقالات انتقادی متعددی در مورد "گرایش رفرمیست و اصلاح طلب جنبش زنان، کمپین یک میلیون امضا و همگرایی جنبش زنان" که خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی هستند، نوشته اند. قبل از هر چیز در ادامه کارهای تحقیقی که شما در زمینه جنبش زنان ایران در دست دارید می خواهم از شما سوال کنم که توضیحاتی در مورد وضعیت کنونی جنبش زنان در ایران و گرایشات درون آن را بدهید.

آذر درخشان: این سوال خوبی است و می تواند آغاز خوبی هم برای ادامه بحث ها باشد. به هر حال تغییر و تحولات درون جنبش زنان یک چیز ثابت نیست. گرایشات، صف بندی ها تابع تحولات درون جامعه است و این یک واقعیت هست که از شروع جنبش های اجتماعی و به ویژه جنبش دموکراتیک و عدالت خواهانه مردم در سال ۲۰۰۹ که پس از انتخابات قلابی اتفاق افتاد ما شاهد تغییر و تحولات زیاد و تحلیل ها و آنالیزهای ویژه ای سر این جنبش بودیم. این واقعیتی است که حضور وسیع زنان در مبارزات دوره اخیر و حضور واقعا رادیکال شان در صف اول مبارزه، باعث شد همه نیروهای طبقاتی این نیروی عظیم را البته مثل گذشته بخواهند ذخیره برنامه ها و طرح های خودشان بکنند.

من می خواهم در اینجا بخصوص در مورد یک نیروئی که شما هم از آنان نام بردید، یعنی

زنان لیبرال تاریخچه کوتاهی بدهم. بهر حال این یک واقعیت است که جمهوری اسلامی زمانی که بقدرت رسید خیلی راحت نتوانست خود را تثبیت کند و سالها یک جدال و مبارزه خونین بین مردم و بطور خاص اگر بخواهیم تاریخ را بررسی کنیم بین نسل انقلابی و پیشرو آن دوره و جمهوری اسلامی بود که این نسل به هر حال تصمیم گرفت و قاطع بود بر سر اینکه بگوید من نمی گذارم که شما به راحتی خود را تثبیت کنید. و به این امر واقف بود که یک نیروی ارتجاعی آمده است که نتیجه مبارزه ضد سلطنتی و ضد امپریالیستی مردم را بدزد و برای آن مبارزه هم اسم گذاری کند و بگوید انقلاب اسلامی شد. نسل ما در آن دوره مبارزه کرد ولی تاریخ این مبارزه دارد حذف میشود از جانب گرایشات رفرمیست درون جنبش زنان در ایران.

در حال حاضر بخش فمینیست های اسلامی یا فمینیست های حکومتی متحد با لیبرال ها (که بعدا اینها را توضیح می دهم که چگونه گرایشاتی هستند)، تصمیم گرفتند که این تاریخ را حذف بکنند. تاریخ اینکه اولین جریان اجتماعی که جلوی جمهوری اسلامی ایستاد و گفت که ما نظام اسلامی شما را نمی خواهیم، زنان بودند. با توجه به اینکه خمینی و جمهوری اسلامی نیز اولین حمله خود را با فرمان حجاب اجباری علیه زنان صادر کردند.

این که این زنان چه کسانی بودند، بگذارید یک بار برای همیشه مسئله را روشن کنیم. اغلب این زنان از فعالین جنبش چپ و سازمان های کمونیستی بودند. می دانم موضوع پیچیده ای است چرا که این سوال طرح است که سازمانهای چپ از مبارزات زنان حمایت نکردند و خیلی از سازمانهای کمونیستی به مسئله زنان بی توجه بودند. بی توجه بودند و درکشان از یک رژیم ضد امپریالیستی خیلی محدود و نازل بود و می گفتند چون این رژیم یک رژیم ضد امپریالیستی است بنابراین ما سر حمله به زنان از جانب این رژیم کوتاه می آئیم. بعلاوه ما در آن دوران با مسئله ای هم روبرو هستیم و آن این است که پوشش نمادی از مبارزه معرفی می شد. جریانات مذهبی مثل دار و دسته شریعتی و دنباله روشن می گفتند که حجاب نمادی از مبارزه با امپریالیست است و این مسئله روی تفکر جنبش کمونیستی هم موثر بود. بهمین دلیل هم وقتی مسئله حجاب اجباری طرح شد جنبش کمونیستی به این مسئله کم بهائی داد.

با فرمان حجاب اجباری خمینی زنان بصورت هزاران هزار به خیابانها ریختند و به طور متوالی علیه حجاب اجباری ۵ روز مبارزه کردند. ۵ روز پی در پی زنان در خیابان از دم دادگستری تا رادیو و تلویزیون جمع شدند و تعداد این زنان بی شمار بود. توی یکی از فیلم های مستند این دوره می بینیم که یکی از زنان شرکت کننده می گوید که تلویزیون قطب زاده می گوید که چند هزار تا زن آمدند در حالی که ما هزاران نفریم و درست می گفت. بعلاوه این تظاهرات فقط توی تهران نبود، در چند شهر بزرگ دیگر نیز تظاهرات از جانب زنان بر علیه حجاب اجباری برگزار شد.

این تظاهرات اهمیت تاریخی دارد به دلایل گوناگون و ثبت شده توی جنبش زنان و میل مبارکی هم نیست که امروزه برخی از فعالین یا ندیمه های جریان سبز می خواهند حذف اش کنند. در عین حال بخشی از نیروهایی که سابقا چپ بودند محصور اینها شدند. چرا اینها اینقدر اصرار دارند این تاریخ ۵ روزه را که در حقیقت اولین ورق جنبش انقلابی زنان ایران بود را حذف کنند؟ واقعیت این است که با توجه به درک و شرایط آن دوران یک رژیم سر کار آمده بود که این رژیم می گفت من مناسبات اجتماعی و نظامی که می خواهم شکل بدهم نظامی است که اسلامی بودنش و ویژه گی اش با موقعیت زنان رقم می خورد. خمینی اعلام کرد که ما می خواهیم شأن و عصمت و منزلت زن را بهش برگردانیم، چرا که به زعم این دارودسته زن در دوره رژیم قبلی به اصطلاح عروسک بود و هویت خودش را نداشته است. به همین دلیل اولین فرمانی را که اعلام کردند فرمان حجاب اجباری بود، مقابلش هم مبارزه ۵ روزه زنان بود که برای مدتی خمینی و رژیم جمهوری اسلامی عقب نشینی کردند. حجاب در حقیقت پرچم سیاسی نظامی بود که اسمش جمهوری اسلامی بود. در همان دوره است که می بینم شعارهایی هم چون «خواهر من حجاب تو سنگر ماست»، «خواهر من حجاب تو بالاتر از انقلاب من است» و... به در و دیوار می نوشتند، آنها می دانستند که قرار است یک نظامی برقرار شود که اول از همه موقعیتش با فرودستی زنان شکل می گیرد. فرودستی و بردگی زن در ابتدا با حجاب اجباری شروع شد. از آن لحظه به بعد با طرح حجاب اجباری تمامیت زن تبدیل شد به شرمگاه. شاید اگر واضح تر و با صراحت بخواهم صحبت کنم تمامیت زن تقلیل پیدا کرد به یک واژن، واژنی که تحریک کننده است. گوش زن، گردن زن، اینها همه واژن بود.

دست و پا و ناخنش، اینها همه تحریک کننده بود و نباید دیده می شد. بنابراین با اعلام حجاب اجباری در حقیقت اعلام شد که در نظام جدیدی که اینها می خواهند شکل بدهند زن موقعیتش تقلیل پیدا کرد به یک چیز جنسی. حالت خنده دار اینجاست، یعنی طنز تاریخ این است که اینها قرار بود زن را از اینکه یک وسیله جنسی باشد بیرون بیاورند در حالی که خودشان اعلام کردند که کل این موجود فقط یک جایگاه جنسی دارد. بعد از آن هم با تحمیل این نوع نگاه به زن، جامعه هم بتدریج قبول کرد. پس از تحمیل حجاب اجباری سیستم قضائی را شکل دادند. پدیده ای به اسم دیه به وجود آمد و توی قانون دیه هم آن موجودی که اعلام شد هیچ چیزی نیست بجز یک شرمگاه، زن بود. بنابراین اعلام شد که قیمت و ارزش زن نصف مرد است. آن موجود هیچ حق و حقوقی نمی تواند داشته باشد. یعنی نه حق داشتن فرزندش نه حق طلاق و نه هیچ حق دیگری و تا آنجا پیش رفت که اگر زن تن به همخوابگی با همسرش ندهد نفقه اش قطع می شود. من در اینجا قصد ندارم که کلیه قوانین جزائی را لیست کنم و توضیح دهم و معتقدم اکثر زنان چه قوانین جزائی جمهوری اسلامی و چه قانون اساسی را خوانده و یا نخوانده باشند، در زندگی روزمره شان احساس کرده اند که این قوانین چگونه علیه شان است. یعنی اینطور نیست که تو سر و کارت حتما باید به دادگاه بکشد که بفهمی این قوانین چیست و تو را چگونه فرودست و برده نگاه می کنند. جمهوری اسلامی رسماً با قوانین جزائی و مدنی و فرهنگی اش اعلام کرد که جایگاه برده برای زن قائل است. همین جمهوری اسلامی در سازمان ملل با اینکه برده گی قرار است در عرف بین المللی ممنوع باشد؛ یک صندلی اش را اشغال می کند و می نشیند و همه هم حضور او را می پذیرند.

در حیطه بین المللی جمهوری اسلامی بخشی از نظام سرمایه داری حاکم بر جهان است و به شدت به بانک جهانی وابسته می باشد. در ایران سرمایه گذاری می شود، نفت صادر می شود و استثمار وحشیانه بر مردم انجام می گیرد، اما ما با یک روبنای تئوکراتیک مذهبی روبرو هستیم که ویژگی های خودش را دارد. البته که این روبنای تئوکراتیک مذهبی شرایط را بیشتر مهیا می کند برای سرکوب و استبداد. یعنی بی حقوقی و ستم را بی رحمانه اعمال می کند تا بتواند استثمار را هم تشدید بکند.

از آن جایی که به لحاظ بین المللی هم، به هر حال جمهوری اسلامی نقش مهمی در جنبش های بنیادگرای منطقه دارد و با آنها در ارتباط نزدیک می باشد، الزام دارد به لحاظ ایدئولوژیکی پرچم سیاسی اش یعنی حجاب زنان حفظ شود. برای همین هم میلیونها تومان بودجه اختصاص می دهد برای کنترل حجاب زنان در خیابانها و اماکن عمومی چرا که این مرکز اعصاب و نقطه حساس این نظام است. به همین دلیل است که ما می بینیم صف بندیها و ائتلاف های طبقاتی درون جنبش زنان شکل می گیرد. مثل همان ائتلاف هائی که بین بخشهایی از زنان حکومتی با زنان سکولار که علاقه دارند با آنها متحد شوند و از این طریق به چیزی برسند صورت گرفت.

صدیقه محمدی: یکی از گرایشات درون جنبش زنان

آذر درخشان: بله این یک گرایش مهمی است درون جنبش زنان. بخاطر این که این گرایش امکان فعالیت علنی دارد، امکانات بین المللی دارد. دول غربی و رسانه های رنگارنگ شان مدافع این گرایش هستند. این گرایش هم در داخل کشور و هم در خارج بلندگو دارد و می بینم که اینها موضوع حجاب را حذف می کنند. برای این مسئله هم بحث های تئوریک و ایدئولوژیکی طرح می کنند و ادعا می کنند که حجاب مسئله زنان ایرانی نیست. و تلاش دارند مسئله مبارزه با حجاب اجباری را از دستور کار جنبش زنان خارج کنند.

صدیقه محمدی: این زنان با حرکتی که کردند، خواستند که یک میلیون امضاء جمع بکنند به نظر تو علت این که نتوانستند توده و اکثریت زنان زحمت کش، کارگر و خانه دار را جلب کنند چیست؟ آیا از نظر شما گرایش دیگری از جنبش زنان در بطن جامعه موجود است؟

آذر درخشان: اینها ادعا دارند که کمپین یک میلیون امضا توده ای شده است. یعنی توانسته توده وسیعی از جوانان را بسیج کند. مرتباً هم یک دوره سخنگویان خارج و داخل کشور اند، پیوستن جوانانی را که با خود همراه کرده بودند، ولی واقعیت اش این است که این ادعا عوامفریبانه هم بود. این درست است در ابتدا یک سری دختران و زنان جوان خارج هم به اینها پیوستند. در ابتدا کمپین یک میلیون امضا بیانیه اولیه ای منتشر کردند. در این بیانیه

نوشته شده بود که ما خواهان رفع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان هستیم و اینکه باید همه چیز برابر باشد. خوب خیلی چیز خوبیه که در ایران چنین چیزی منتشر شود. برای همین هم خیلی ها امضا کردند. اما فعالینی مثل ماها امضا نکردند. چون نمی شد جریانی که تا دیروز می خواست نفرت مردم از رژیم را کم کند یک دفعه مدافع حقوق زنان شده باشد. کمپین بلافاصله اسناد دیگرشان را هم منتشر کرد، مثل کلیات طرح و یک جزوه دیگری که به اصطلاح به عنوان جزوه حقوقی شان بود. توی کلیات طرح بود که نوشتند که ما منظورمان این است که اسلام در تضاد با حقوق زنان نیست و در ضمن ما دنبال کار سیاسی هم نیستیم، با سیاست کاری نداریم، خوب دیگر معلوم شد که اینها اصلا چه ائتلافی هستند. بعدا البته بیشتر و بیشتر روشن شد که در حقیقت کلا یک میلیون امضاء برنامه فمینیست های اسلامی ایران بود یا فمینیستهای حکومتی.

حال برای دوستانی که ممکن است تعجب کنند که چرا من این دو تا واژه را بکار می برم، این توضیح را میدهم که فمینیست اسلامی در دانشگاه های غرب درست شد. یعنی آکادمیسین های غرب آمدند و این پدیده را فرموله کردند. همانطور که طالبان را در افغانستان و جنبش های اسلامی را در کشورهای مختلف درست کردند. فمینیست اسلامی در ایران اساسا زنان حکومتی اند و به همین دلیل می گویم فمینیست اسلامی یا فمینیست های حکومتی. فمینیست های اسلامی در ایران زنانی نیستند که در جامعه اند و یا هیچ ربطی با قدرت سیاسی حاکم ندارند. بنابراین توی ایران فمینیست های اسلامی در حقیقت همان فمینیست های حکومتی اند که پراتیک شان همین یک میلیون امضاء بود. چرا یک میلیون امضاء نتوانست توده های زن را بسیج کند! برای این است که حتی بعد از مدتی خودشان هم توضیح دادند آماج اصلی اشان زنان مجلسی است. به همین دلیل هم برای گرفتن امضاء بیشتر می رفتند در جلسات روضه خوانی. تقریبا هم توی مقالاتشان که فکر می کنم یکی از آنها ناهید کشاورز ساکن ایران نوشت که ما اصولا نمی خواهیم برویم دنبال کسانی که دائما با پلیس بخاطر حجاب درگیرند و نمی توانیم با زنان این چنینی در جامعه حرمت پیدا کنیم. به همین دلیل هم اصلا مسئله شان بسیج زنان زحمتکش و دانشجو نبود.

من یک چیز سر این زنان زحمت کش در رابطه با حجاب بگویم. من هم مثل خیلی از

فعالین کمونیست در سال ۵۸ رفتم توی کارخانه کار کردم. برای اینکه آگاهی سوسیالیستی را یعنی آگاهی سوسیالیستی که متعلق به طبقه کارگر است و ما امکان دسترسی به این آگاهی سوسیالیستی را داشتیم ببریم توی طبقه. وقتی که جمهوری اسلامی حجاب را اجباری کرد توی دو کارخانه ای که من کار می کردم از جانب زنان کارگر مقاومت بسیار جدی ای شد. بدترین مدل در آن دوره توی کارخانه ها ما چپی ها بودیم. بیاد دارم که وقتی کارخانه استرالیات و داروپخش تعطیل می شد باید می آمدید و می دیدید زنان کارگر چه جوری می آمدند بیرون. زنان کارگر بطور عموم بسیار منظم و تمیز بودند و واقعا برای من جالب بود که بعد از کارشان که تمام می شد چقدر منظم لباس بیرونشان را که لباسی تمیز و مرتب بود می پوشیدند. ولی ما با چادر بودیم چرا؟ چون می خواستیم شبیه توده ها بشویم. دقیقا پوپولیست بودیم. من خودم یادم هست کارگران زن از ما می پرسیدند شما چرا جوراب می پوشید شوهرتان متعصب است؟

تصویری که از زن کارگر و زحمتکش داده می شود که گویا این زنان شکم گرسنه اشان برایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و مسئله مزد مهم است و کاری به مسئله حجاب ندارند اصلا درست نیست. اتفاقا زن طبقه کارگر همانند سایر اقشار و طبقات دیگر در جامعه سیاست برایش مهم است، ایدئولوژی برایش مهم است، تحقیر شدن اش را می فهمد. تحقیری که از جانب مرد کارگر بهش می شود را می فهمد. حجاب اجباری را هم فهمید. زودتر از بقیه اتفاقا توی کارخانه فهمید. موقعی که محدودش کردند و موقعی که صبح می آمد کارت بزنه برود وارد کارخانه بشود، سرحجابش، جورابش، لاکش و غیره بهش گیر می دادند. از این زاویه به نظر من ما باید تصور خیالی از زن کارگر و زحمتکش را یعنی آن چیزی که به نظریه هایمان می خورد را کنار بگذاریم.

برگردم به پراتیک زنان حکومتی و زنان رفرمیست، کمپین یک میلیون امضاء اصولا نمی توانست نه زن کارگر و نه زن زحمتکش و نه دانشجو را بسیج کند. نه بخاطر اینکه یک میلیون امضاء تو برنامه اش ننوشت برای زنان کارگر حقوق برابر بدهید مثل مردها؛ یا به خاطر اینکه توی برنامه اش ننوشت که زن کارگر نیاز به سندیکای مستقل دارد. به خاطر چه چیزی نتوانست؟ یکم: بخاطر این که اینها نوشتند حقوق زنان با اسلام مغایر نیست. دوم: اصولا آماج

شان زن حکومتی و منافع زنان حکومتی و قشر سنتی جامعه بود. سوما: این کمپین نمی توانست این زنان را بیسج کند، بخاطر اینکه درست شده بود برای کنترل و مهار جنبش زنان. بعد از کمپین هم همگرایی سبز زنان را درست کردند با خانم زهرا رهنورد، شما بروید گزارش نشست شان که بر سر سالگرد مشروطه بود را نگاه کنید. ۳۰ تا آدم جمع کردند که خانم زهرا رهنورد بیاید و بگوید که ما باید این جنبش همگرایی سبز زنانه مان توده ای بشود. خوب، نمی تواند توده ای بشود به این دلیل ساده که رهبر همگرایی سبز زنان که زهرا رهنورد باشد، تئوریزه کننده حجاب اجباری بود.

زهرا رهنورد تنها زنی بود که از "فواید" حجاب؛ مقاله نوشت، آنهایی که می آمدند توی خیابان اسید می پاشیدند، چاقو می زدند به زن های بی حجاب فکر می کنید آنها از کجا تغذیه ایدئولوژیکی می شدند. زهرا رهنورد نرفت خودش دسته های حزب الهی درست کند، اما وی ایدئولوژی اش را فرموله کرد، ایده داد، نظریه داد که حزب الهی ها را قانع کند که چرا لازم است شما بروید و به صورت زنان تیغ بزنید. خوب برای همین هم همگرایی سبز زنان توده ای نمی شود. چون توده ای شدن بر پایه واقعیت های یک جنبش شکل می گیرد.

صدیقه محمدی: آذربان تا اینجا فمینیست های اسلامی و حکومتی را شما به خوبی افشاء کردید. وقت زیادی از این برنامه را ما به این مسئله اختصاص دادیم. این مصاحبه در دو بخش خواهد بود. در بخش اول به اهداف زنان اصلاح طلب و لیبرال در جنبش زنان پرداخته شد. در بخش بعدی هم باید برویم بر سر اکثریت زنان ایران که شامل زنان کارگر، خانه دار و زنان قشر متوسط جامعه هستند. صحبت کنیم و وظیفه پیشروان رادیکال جنبش زنان چیست و اینکه سازمانهای کمونیستی چه وظایفی بر عهده دارند را بیشتر بحث کنیم. در همین بخش اول تا آنجایی که به همین گرایش زنان حکومتی و فمینیست اسلامی مربوط است اگر صحبت دیگری دارید، از آنجا که وقت برنامه رو به اتمام است ادامه دهید.

آذر درخشان: فکر می کنم پیشنهاد خوبی ست و با توجه به اینکه کسانی که می خواهند جامعه را تغییر بدهند، برای تغییر اول باید بدانند واقعیت جاری چیست. نیروهای طبقاتی چه کسانی هستند و صف بندی های طبقاتی چطور دارد شکل می گیرد. و این را اول روشن بکنند بعد که واقعیات شناخته شد؛ آنگاه برای تغییر بنیادی جامعه که مبتنی بر

شرایط عینی است ایده داده میشود و برای عملی شدن آن تلاش گردد. من سعی کردم سر فمینیست های حکومتی و اتحادی که با زنان سکولار راست و رفرمیست با ایجاد یک میلیون امضاء و ادامه آن همگرایی سبز زنان کردند، صحبت بکنم و نشان بدهم که چرا از درون اینها چیزی بیرون نیامد. یک چیز دیگری که باید به بحث های قبلی اضافه کنم یک دسته از کسانی که در ابتدا قبل از کلیات طرح و جزوه توضیحی به کمپین پیوسته بودند، جدا شدند. یک عده هم زمانی که یک میلیون امضاء آن بخش سازمان یافته اش و یا رهبرانش که رفتند و سریع همگرایی سبز زنان را با زنانی مثل زهرا رهنورد تشکیل دادند و گفتند که می خواهند در چارچوب جنبش سبز حرکت کنند، جدا شدند. این نکته آخری را هم بگویم و آن این است که چیزی به اسم جنبش سبز نداریم. ما یک جنبش اجتماعی داریم که جنبش؛ توده های وسیعی است که برای خواسته های گوناگون به خیابانها آمدند. یک جناحی از خود حاکمیت مثل موسوی و دارودسته اش هم آمدند و تلاش کردند مهر خود را بر جنبش اجتماعی بکوبند و گفتند و تبلیغ کردند که این جنبش، جنبش سبز است.

صدیقه محمدی: برای حذف سرخ ها

آذر درخشان: سرخ ها و اقشار گوناگونی که اصلا مسئله شان مسئله موسوی و زهرا رهنورد، دفتر تحکیم وحدت و اینها نبوده و نیست. مبارزه شان هم با جمهوری اسلامی بر سر این نیست که مثلا چرا قانون اساسی اجرا نمی شود. مردم اصلا خواهان این هستند که این قانون اساسی برچیده شود. یک نکته مهم دیگر این است که برخی از این زنان رفرمیست و اصلاح طلب در دوره هایی طرح می کردند که ما نباید مثل سال ۵۷ کلاه سرمان برود و باید مسئله زنان را طرح کنیم و دنبال مسائل کلان نباشیم. ناگهان در دوره ای که مردم به خیابانها برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ریختند، همین سخنگویان اعلام کردند که الان دیگر یک جنبش توده ای یعنی "جنبش سبز" وجود دارد و این "جنبش سبز" باید خواست های عمومی یعنی همان رای من کو و اجرای قانون اساسی را در دستور کار خود قرار بدهد. اگر جنبش های دیگر مثل جنبش زنان با خواسته هایش در این جنبش شرکت کند، نتیجه آن خواهد شد که در "جنبش سبز" شکاف بیفتد.

صدیقه محمدی: آنها توی حاشیه می افتند.

آذر درخشان: نه، یعنی جنبش از هم می پاشد. این چه جنبش عادلانه، دموکراسی خواه است که اگر زنان با خواسته هایشان در آن شرکت کنند، شکاف بر می دارد؟ البته روشن است چرا، یک بخش زیادی از دفتر تحکیم وحدت، جبهه مشارکت و حکومتی های دیگر، تلاش داشتند جنبش اجتماعی را به زیر رهبری خود بکشانند. برای همین هم رهبران کمپین فرموله کردند که باید خواسته های زنان را به کناری بگذاریم و سعی کنیم که در جنبش "سبز" قرار بگیریم و خواسته های عمومی را مثل رای من کو، حق شهروندی و... را پیش ببریم. فکر می کنند کسی هم نیست که پرسد این فرمولبندی که کردید و در اطاق های فکر خارج از کشور به شما یاد دادند در خدمت کدام بخش از زنان جامعه است؟ و یا موسوی در بیانیه اش می آید و می گوید که می خواهیم جامعه سکولار توحیدی درست کنیم. بعد هم با بوق و کرنا تبلیغ می شود که چه نشسته اید موسوی گفته می خواهیم جامعه سکولار درست کنیم. این خواسته ها و فرمول بندی ها به درد زنان حکومتی و زنان مرفه جامعه می خورد. برای همین هم می بینم که این خواسته ها پشتوانه داخلی و بین المللی دارد.

صدیقه محمدی: آذر جان از توضیحاتی که دادی خیلی تشکر می کنم و امیدوارم بینندگان عزیز را با خودمان در بخش دوم این مصاحبه همانطور که قبلا نیز گفتم در باره راه حل های انقلابی و کمونیستی داشته باشم. بار دیگر از شما تشکر می کنم و به شما خسته نباشید می گویم و همراه رفقای که در بخش تکنیک و فنی هستند ا دیدار بعدی به شما بدورد می گویم و برای اوقات خوبی را آرزو می کنم موفق باشید.

آذر درخشان: من هم خیلی تشکر می کنم از شما و بینندگانی که با صبوری این بحث را گوش کردند و هم چنین از رفقای بخش تکنیک نیز متشکرم. ■

افق رهایی زنان!

بخش دوم گفتگو

صدیقه محمدی: در بخش اول این گفتگو رفیق آذر درخشان به گرایش فمینیستهای اسلامی یا حکومتی و همچنین گرایش لیبرالی پرداخت. و همانطور که در بخش اول هم گفته بودیم، بخش دوم این مصاحبه در مورد گرایش سوسیالیستی در جنبش زنان است. اما لازم است قبل از وارد شدن به بخش گرایش سوسیالیستی، یکی دو سوال کوتاه از رفیقمان آذر در مورد گرایش لیبرالی جنبش زنان بپرسم. آذر جان ضمن تشکر از شما که دعوت ما را پذیرفتید برای شرکت در این برنامه خواهش می کنم به این سوال جواب بدهید که شما در بخش اول این مصاحبه گفتید که فمینیستهای اسلامی پراتیک شان کمپین یک میلیون امضاء بود، دلیل شما برای این موضع گیری چیست؟ لطفاً برای بینندگان ما توضیح دهید.

آذر درخشان: من هم سلام می کنم به بینندگان این برنامه و تشکر می کنم از زحمات بخش تکنیک و خود شما. درست است من در صحبت های قبلی تاکید کردم که پراتیک فمینیست های اسلامی در ایران همین جریان یک میلیون امضاء بود. همانطور که در صحبت قبلی هم گفتم یک میلیون امضاء در حقیقت یک ائتلاف سیاسی - طبقاتی بود از فمینیست های اسلامی و برخی زنان سکولار. سکولارهایی که معتقد هستند در چارچوب رژیم موجود می توان به بهبود وضعیت زنان کمک کرد. اما اصلاً مهم نیست که تعداد زنان سکولار در این پروژه بیشتر یا کمتر بودند. مهم نیست که ابتکار عمل یک میلیون امضاء در ابتدا با زنان به اصطلاح سکولار بود یا نبود.

وقتی به برنامه و افق و سیاست های یک میلیون امضاء نگاه می کنیم، و هم چنین روشی که برای پیش بردن اهدافشان اتخاذ کردند، می بینیم که در حقیقت برنامه سیاسی فمینیست های اسلامی - حکومتی بود. به چه معنا، به این معنا که به هر حال در پروژه یک میلیون امضاء تاکید کردند که حقوق زنان در تضاد با اسلام نیست. و تلاش شان این بود که پشتیبانی

یک سری آیت الله هایی که به اصطلاح کمتر بنیادگرا بودند، را جلب کنند. برای اینکه مثلا تفسیر دیگری از قرآن بدهند که دیه را می شود بین زن و مرد برابر کرد و یا ارث را. یعنی اساسا مشروعیت شان را می خواستند از آیت الله ها بگیرند و تلاش شان این بود که تفسیری جدید از قرآن و احادیث بدهند تا بتوانند تعدیلاتی در قوانین بسیار خشن جمهوری اسلامی علیه زن که با ملزومات گوناگون نظام جمهوری اسلامی، هم خوانی داشته باشد، ایجاد کنند.

صدیقه: یعنی تفسیر جدید از اسلام

آذر: بله، می دانیم که این کاملا برنامه فمینیست های اسلامی است که به اصطلاح تفسیر جدیدی از احکام الهی قرآن و احادیث بدهند تا بتوانند با ملزومات جهان کنونی هم خوانی داشته باشند و از خشونت احکام دینی علیه زنان به اصطلاح بکاهند. و تلاش بکنند در این چارچوب و با این روش و حربه جنبش زنان را که کل نظام جمهوری اسلامی را نشانه رفته، مهار کنند. به این معنا من می گویم که کمپین یک میلیون امضا افق و برنامه سیاسی فمینیست های اسلامی بود. حتی اگر اکثریت کار کنان این پروژه، زنان سکولار بوده باشند، اساسا تغییری در مسئله بوجود نمی آورد.

صدیقه: شما گفتید که این سه تا بخش یعنی فمینیست های اسلامی، لیبرال و کمپین یک میلیون امضا در یک صف بندی طبقاتی مشترک قرار دارند، ولی ما می دانیم که هر یک ویژه گی هایی هم دارند و تفاوت هایی هم در داخل خودشان با هم دارند. سر این اختلافات آیا شما توضیحاتی دارید؟

آذر: صد درصد در طیف ها و گرایشات گوناگون با سایه و روشن ها حتما اختلافاتی هم هست. آن چیزی که مسلم است و من در گفتگوی قبلی هم سعی کردم به آن پردازم این بود که فمینیست های اسلامی همان فمینیست های حکومتی در ایران هستند. در صحبت قبلی هم تاکید کردم که در کشورهای خاورمیانه فمینیست اسلامی در مراکش، تونس، الجزایر و غیره... فعالیت می کنند. منتها به فمینیست های مثلا الجزایری نمی شود گفت فمینیست های حکومتی اند و یا در تونس. وقتی که می گوئیم فمینیست اسلامی - حکومتی، یعنی فمینیست هایی که منافع نظام حاکم را نمایندگی می کنند و محافظ آن منافع هستند. از

جایی که در ایران، ما با یک حکومت مذهبی تئوکراتیک روبرو هستیم می دانیم که بخش زیادی از فمینیست های اسلامی در حقیقت همان فمینیست های حکومتی هستند. فمینیست های اسلامی در ایران زانی هستند که حتا اگر بطور مستقیم مقام یا درجه ای در حکومت نداشته باشند (که اصلا مهم نیست چرا که خیلی ها می توانند هیچ نقشی در حکومت نداشته باشند) ولی می توانند بخشی از این حکومت باشند و این حکومت منافعشان را تامین می کند. فمینیست های لیبرال و یا فمینیستهای سکولار از متحدین نزدیک و فعلی و خط دهندگان فمینیست های حکومتی هستند. برای همین از ائتلاف سیاسی - طبقاتی که شکل گرفت در کمپین یک میلیون امضا و یا همگرایی و... صحبت کردم. گفتم که متحدین فمینیستهای اسلامی - حکومتی، فمینیستهای به اصطلاح لیبرال و سکولار هستند.

صدیقه: پس چرا دولت برخی از اینها را دستگیر می کند.

آذر: ببینید اصولا دستگیر شدن، زندان افتادن چیز جدیدی در یک نظام طبقاتی نیست. اگر به تاریخ هم نگاه کنیم می بینیم که کررا طبقات حاکمه درون خودشان دچار اختلافات شدید می شوند. درست است که یک حکومت نماینده یک طبقه معین یا طبقات معین اجتماعی است که منافع آنها را منعکس می کند ولی برای پیشبرد منافع می توانند دچار اختلاف شوند و گاهی وقت ها اختلاف درونشان را بطور خونین حل می کنند. علیه هم کودتا می کنند، زندان می اندازند و یا حتی اعدام می کنند. خیلی جای تعجب است که این تصور داده شود که گویا اگر کسی زندان افتاد پس حتما مخالف این رژیم است. اولاً در همه نظام ها بخصوص در دوره ای که نظام شان به خطر می افتد برای حفظ آن به هر کاری دست می زنند و گاها تضادهایشان را قهرآمیز حل می کنند، همدیگر را می کشند و به یا به زندان می اندازند و... طبعاً گرایشات درون این طبقه، پروژه های گوناگونی دارند برای پیشبرد اهدافشان. مثلا اینکه جبهه مشارکت و یا جناح دو خرداد، بخشی از پروژه اشان کمپین یک میلیون امضاء بود. آن یکی جناح یعنی جناح خامنه ای که جناح اصولگرا نامیده می شود، پروژه خودش را دارند. این هم در نظر بگیرید که روش اینها فقط این نیست که همدیگر را تکه و پاره کنند، یا علیه هم کودتا کنند. بلکه پروژه های اجتماعی یکدیگر را هم مورد حمله قرار می دهند. آدم هایی که در این پروژه ها فعالیت می کنند را دستگیر می کنند و این یک امر

خیلی عادی هست و این مسئله هم این طوری نیست که آنهایی که دستگیر شده اند مخالف نظام حاکم هستند. خودشان هم این ادعا را نکردند.

صدیقه: یعنی از این تاکتیک استفاده می کنند هم در خارج از کشور و هم داخل که خودشان را به شکل اپوزیسیون معرفی کنند که اگر یک وقت تحولاتی از بالا بشود بتوانند سازش کنند. حال بپردازیم به زنان چپ و زنان سوسیالیست و کمونیست. یک تعریف اول از چپ بدهیم و بعد بر سر افق ها و برنامه هایشان صحبت کنیم.

آذر: واقعیتش این است که وقتی صحبت از زنان انقلابی و رادیکال می شود به این معنا است که این زنان به هیچ وجه حاضر نیستند به هیچ نوع شکلی از ستم بر زن تن دهند. در جهان کنونی و شرایط عینی این جهان صحبت از یک ذره و دو ذره ستم بر زن نیست. در عین حال جهانی که کاملاً شرایط عینی اش آماده است که زنان بتوانند برای رهایی خود مبارزه کنند و آن را به دست آورند. اگر از این زنان بپرسید که در مورد حجاب اجباری چه فکر می کنند این جواب داده نمی شود که در جامعه ای مثل ایران یواش یواش مسئله حجاب را حل می کنیم و یا اینکه چه عیبی دارد که جرم بد حجابی را کم کنیم.

صدیقه: اگر بخواهیم طیف بندی بکنیم. یعنی هر زنی که گفت مثلاً حجاب اجباری نباشد، شلاق و سنگسار نباشد، چپ است؟

آذر: نه من صحبت از چپ نکردم. من از زنان رادیکال و انقلابی صحبت کردم. خوب می رسمیم به زنان کمونیست؛ ببینید مارکس یک جمله معروف دارد و می گوید که: جامعه کمونیستی جامعه ای است که دیگر روابط تولیدی استثمارگرانه در آن نیست، روابط اجتماعی استثمارگرانه در آن نیست، تمایزات طبقاتی که مبتنی بر این روابط تولید استثمارگرانه و روابط اجتماعی استثمارگرانه است، وجود ندارد. و ایده و افکاری که از این روابط اجتماعی حمایت می کند، وجود ندارد.

زن کمونیست، زن چپ و سوسیالیست اینطور نگاه می کند به کل جامعه و به ستم و استثمار که در جامعه به مردم اعمال می شود بخصوص به زنان. بنابراین زنان کمونیست نگاه می کنند به این که روابط اجتماعی را که زنان را به بند کشیده است را به مصاف بطلبند.

این زنان تلاش می کنند به زنان ستمدیده توضیح دهند که راز این روابط اجتماعی چیست که در آن جایگاه او اینقدر فرودست است و اینکه این روابط اجتماعی چطوری متصل به یک روابط تولیدی استثمارگرانه که همان نظام سرمایه داری است، می باشد. توضیح می دهند که چطوری تمایزات طبقاتی در جامعه، متصل به این دو تا فاکتور، ایده و افکاری منتج می شود که حافظ جایگاه فرودست زن است. در واقعیت امر زنان کمونیست رازگشائی می کنند و به این طریق آگاهی توده وسیع زنان را بالا می برند که وقتی وارد صحنه مبارزه می شوند برای رهایی و برابری واقعی بجنگند نه برای یک افقی که حالا یک ذره کمتر و یا کمی بیشتر در همین نظام ستمگرانه به زندگی ادامه دهند. زنان کمونیست درون جنبش زنان وقتی آگاهی را به میان توده وسیع زنان می برند برای این است که در مبارزه آگاهانه چهار کلیتی که مارکس فرموله می کند، را مورد مبارزه قرار دهند و بر این چهار کلیت نقطه پایان بگذارند. مبارزه و فعالیت ما نمی تواند فقط در حیطه اقتصادی باشد و یا در حیطه فرهنگی. باید چهار کلیت را در بر گیرد.

در ضمن لازم است این نکته را یادآوری کنم که وقتی صحبت از استثمار زنان می کنیم، فقط استثمار زنان کارگر در کارخانه ها نیست. درست است که زنان کارگر در کارخانه ها استثمار مضاعف می شوند، به دلیل اینکه به لحاظ روابط اجتماعی جایگاه فرودست دارند. به همین دلیل به او دست مزد کمتر از مرد کارگر را می دهند. اما همانطور که گفتم مسئله ستم بر زنان فقط شامل ستم سرمایه داری نیست. جامعه طبقاتی برای پیش برد و نظم بخشیدن به مکانیزم ستم و استثمار یک سلسله مراتب هم بوجود می آورد. سلسله مراتبی که دیگر نیازی ندارد همه جا پاسبان و نیروی نظامی اش را بکار بگیرد. و برای همین به مردان جامعه امتیاز می دهد و در روابط اجتماعی مرد را جنس برتر معرفی می کند. این برتری را هم، در قانون به رسمیت می شناسد. همانطور هم که می دانیم قانون این است که روابط اجتماعی را تنظیم کند. و اگر کسی به روابط اجتماعی تن نداد توسط قانون مجازات شود.

زنان سوسیالیست و کمونیست همه حطیه های ستم و استثمار زنان را مورد مصاف قرار می دهند. و در مسیر رهایی زنان و برای ساختن جامعه سوسیالیستی فعالیت می کنند. این طور نیست که مثلا زنان کمونیست در مورد قانون حرف نمی زنند. مسلم است که ما در مورد

قوانین زن ستیز نظر داریم و نظراتمان را هم پیش می گذاریم. اما زمانی که بر سر قوانین نظر می دهیم کاملا نظری مقابل با نظریات زنان لیبرال و اصلاح طلب داریم. بطور مثال ما در مورد قانون دیه می گوئیم این قانون ارتجاعی و متعلق به دوران قرون وسطا است و باید کاملا لغو شود، در صورتیکه زنان لیبرال و اصلاح طلب حکومتی و غیرحکومتی می خواهند دیه را برای مرد و زن برابر کنند.

صدیقه: آذر جان ممنون از توضیحاتتان در این رابطه، اگر یادت باشد در برنامه قبلی شما اشاره کردید که در ۸ مارس ۵۷ مبارزه علیه حجاب اجباری، زنان چپ و سوسیالیست نقش تاریخی و برجسته ای در آن داشتند و حالا بخش راست جنبش زنان می خواهد این مبارزه به فراموشی سپرده شود. ما که زنده ایم و می دانیم که این تاریخ واقعیت دارد و این تاریخ ثبت شده است و حتی فیلمش ترجمه شده است. ولی در مقطع کنونی که گرایش لیبرال توانسته خود را سازمان دهد و حتی خودش را جای کل جنبش زنان در ایران جا بزند، زنان سوسیالیست و کمونیست چه نقشی را می توانند داشته باشند؟ چه برنامه و چه افقی را پیش پای زنان می گذارند؟

آذر: ببینید زنان کمونیست بخشی از جنبش کمونیستی هستند. منظورم این است که این درک داده نشود که گویا زنان کمونیست تنها در مورد مسئله زنان و رهایی زنان فعالیت می کنند. در اواخر قرن هیجدهم عموماً مبارزه زنان در چارچوب نظام سرمایه داری بود. به این معنا که برای حقوقی هم چون حق رای؛ دست مزد برابر و... مبارزه میکردند. یعنی مجموعه ای از مسائل حقوقی که در چارچوب نظامهای بورژوائی می گنجید. با شکل گیری یا پیدایش جنبش کمونیستی بخش رادیکال جنبش زنان به جنبش کمونیستی می پیوندد. دلیل هم داشت. جنبش کمونیستی وارد صحنه شد و استراتژی رهایی بشریت را پیش گذاشت. مسلم است که رهایی بشریت وابسته است به رهایی زنان به عنوان نیمی از بشریت. پس از آن می بینیم که در کشورهایی مثل شوروی و چین انقلاب سوسیالیستی شد و زنان در این کشورهای سوسیالیستی توانستند نه تنها به حقوق پایه ای خود برسند بلکه گام های بلندی را برای آزادی و برابری بردارند. اما همانطور که شما می دانید مبارزه بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی که اساس مبارزه طبقاتی را در این کشورها تشکیل میداد، با غلبه راه سرمایه

داری، سوسیالیسم در این کشورها شکست خورد. با شکست دولت های سوسیالیستی در شوروی و چین و بحران ناشی از آن درون جنبش کمونیستی و از طرف دیگر کارزار ضد کمونیستی ای که امپریالیست های غربی علیه کمونیسم راه انداختند، مجموعا باعث شد که افق کمونیستی در مورد رهایی زنان کم رنگ شود.

جنبش کمونیستی و چپ ایران هم جدا از بحرانی که در سطح جهانی در جنبش کمونیستی عمل می کرد، نبود. وجود انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی بطور کل و در زمینه ی زنان بطور خاص باعث شد که نتواند نقش درستی را برای رهایی زنان در جامعه ایفا کند. بخاطر وجود همین انحرافات است که می بینیم در دوران تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری پس از قدرت گیری رژیم جمهوری اسلامی سازمانهای کمونیستی از آن مبارزه دفاع نکردند و آن را به یک کارزار مبارزاتی علیه رژیم مبدل نمودند. خوب حالا به هر حال یک سری اشکالات، ضعف ها، نارسایی ها، دید غلط؛ همه اینها در جنبش کمونیستی باعث شد که بسیاری از زنان از این جنبش کنار بروند و جنبش کمونیستی نقطه ضعیف بشود.

دیگر جنبش کمونیستی نیست که در آغاز قرن بیستم گفت که من به صحنه آمده ام برای رهایی بشریت. خوب این جنبش کمونیستی و زنان کمونیست برای اینکه بتوانند دوباره نقش اصلی و واقعی خودشان را در صحنه بگیرند خیلی مهم است که دیدگاه شان را سر رهایی زنان و مسئله زن باز تعریف کنند. بهر حال نمی توان به زنان گفت که شما با مبارزه دوش به دوش با مردان به برابری و آزادی در سوسیالیسم می رسید. این نوع نگاه و نگرش در واقع شکست خورده است. ما دیگر نمی توانیم چنین سوسیالیسمی را در بین زنان تبلیغ کنیم. با این نوع نگرش و تئوری نمی توان زنان را بسیج و سازماندهی کرد. چرا، برای اینکه نظریه ای انحرافی است و عملا جا خالی کردن برای نظرات لیبرالی و رفرمیستی است.

زنان کمونیست باید بتوانند با اتکا به نقاط مثبت جنبش کمونیستی در قرن گذشته و با درس گیری از اشتباهات و تر و تازه کردن تئوریهها در مورد رهایی زنان، آگاهی کمونیستی را در بین زنان ببرند. و از این طریق به بسیج و سازماندهی زنان پردازند. اتفاقا زنان کمونیست به زنان می گویند که شما برای رهایی تان و مبارزه برای ایجاد سوسیالیسم از همین امروز باید علیه ستم بر زن، علیه استثمار زن مبارزه کنید. مبارزه علیه نظام سرمایه داری مبارزه

علیه جوانب گوناگون اش است. یکی از ستون های مهم نظام سرمایه داری ستم بر زن است. سرمایه داری مساوی با این نیست که دعوای بین طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر است. بلکه همانطور که قبلا هم گفتم سرمایه داری می خواهد همان چهار کلیتی که مارکس گفت را حفظ کند و کمونیست ها می خواهند آن چهار کلیت را به مصاف بطلبند و از بین ببرند برای رسیدن به سوسیالیسم و کمونیسم. بنابراین مناسبات سرمایه داری یک مجموعه از روابط تولیدی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی است. و ستم بر زنان یکی از ستون های اصلی سرمایه داری را تشکیل می دهد. مبارزه برای آزادی و برابری زنان و آنرا در جنبش های گوناگون پیش بردن در حقیقت ضربه به کل نظام سرمایه داری است.

برای طبقه کارگر حیاتی است که یکی از ستون های اصلی سرمایه داری یعنی ستم بر زنان را در مبارزات اش نشانه رود، در غیر این صورت نمی تواند نه خود را رها کند و نه بشریت را. بدون زنان، سوسیالیسمی در کار نخواهد بود. ما این آگاهی را باید در بین زنان طبقه کارگر ببریم و آنجاست که زنان طبقه کارگر با آگاهی سوسیالیستی می توانند وارد جنبش زنان بشوند و نیروی عظیم زنان را به حرکت در آورند. این را باید روشن کرد که زنان کارگر و زحمتکش بدون آگاهی کمونیستی هیچ تفاوتی با زنان دیگر اقدار و طبقات مردمی ندارند.

صدیقه: اتفاقا برای من همین مساله مطرح است و آن اینکه سازمانهای سوسیالیستی و کمونیستی واقعا متوجه شدند که بدون رفع ستم جنسی، نصف این طبقه در میدان نیست و کار روی طبقه کارگر، کار روی زنان، زنان زحمتکش، ممکنه حتی مسلمان باشند ولی چون به این طبقه تعلق دارند، ضرورت آگاهی سوسیالیستی را درک کردند و همیشه دنبال این مسئله می گردند که جنبش زنان باید سوسیالیستی بشود. این را هم همیشه مثلا مثل گله؛ از لیبرال ها که آنها تلاش نکردند زن طبقه کارگر و زحمت کش و خانه دار را در جنبش بکشند. یعنی مسئولیت را از گردن خود باز کردند مثل یک انتقاد به جنبش لیبرالی در حالی که این امر، امر طبقاتی ماست و طبقه ماست. برای اینکه جنبش زنان توده ای بشود، برای اینکه همه زنانی که شما الان اسم بردید متشکل بشوند، مطالبات خودشان را مطرح کنند و پتانسیل شان را به عرصه عمل برسانند، این چه باید کردی است که باید سوسیالیست ها هر روز مشغله شان باشد. شما اشاره کردید باید آگاهی سوسیالیستی درون طبقه ببرید. نظرتان در

مورد این که جنبش زنان چگونه باید توده ای شود، چیست؟ چطور می تواند این جنبش زنان توده ای و رادیکال بشود؟ شما چه پاسخی به این سوال دارید.

آذر: جنبش وقتی توده ای می شود که روی مسائل عموم زنان انگشت بگذارد. یعنی میل مبارک نیست که بگوئیم امروز من تصمیم گرفتم که این خواسته و مطالبه را بگذارم جلو و بعد دور آن یک جنبش توده ای درست کنم. اگر اینطوری بود که ۲ خردادی ها هم می توانستند. همین جریان همگرائی سبز زنان آمدند و گفتند که می خواهند توده ای شوند. با آن مطالبات و با آن برنامه و افقی که اینان پیش گذاشتند، فقط زنان طبقات حاکمه و مرفه در آن منفعتی داشتند و مشخص است که چرا نمی توانند توده ای شوند.

جنبش توده ای را زمانی می توانی سازماندهی کنی که به روی مسائل و تضادهای حادی که بین توده وسیع زنان با نظام حاکم است، انگشت بگذاری. توده ای شدن هم به این معنی نیست که زن کارگر یا مثلا زن زحمتکش بیاید توده ای می شود. توده ای شدن معنای خودش را دارد. توده ای شدن یعنی افشار و طبقات گوناگون زنان را در بر می گیرد. همان طور که گفتم برای توده ای کردن جنبش زنان نیاز است بر روی خواستهائی مثل لغو حجاب اجباری فعالیت کرد و به حول آن مبارزه و سازماندهی کرد. لغو حجاب اجباری مطالبه ای است که از جانب وسیع ترین بخش زنان طرح است. این هم برمی گردد به اینکه جنبش کمونیستی چقدر نبض جنبش زنان در دستش هست.

چطور مکانیزم مناسبات اجتماعی تولید آن جامعه خاص را می شناسد. چطور تشخیص می دهد که این فوران های آتش نشان توی سطح از زیر یک فعل و انفعالات دیگر دارد به آن شکل می دهد. کارش تشخیص آن فعل و انفعالات است نه اینکه بیاید بگوید آهان بیرون شلوغ است و مردم در جوش و خروش اند. دیدن اینکه مردم در جوش و خروش اند هنر نیست و کار سختی هم نیست. تحلیل اینکه چرا در جوش و خروش اند اهمیت دارد. بسیاری از توده هایی که می آیند توی خیابان و اعتراض می کنند دقیقا نمی توانند بگویند چرا. این کار ماست، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و سمت و سو دادن به مبارزه و تغییر جهت مبارزه. بعلاوه گفتیم جنبش کمونیستی باید نگاهش و عملکردش را در مورد مساله زنان تغییر دهد. مهمترین مسئله جنبش کمونیستی سر مساله زنان کارگر چیست؟ مرد کارگر به

زن کارگر ستم می کند. اول باید این را به رسمیت بشناسد و مرد طبقه کارگر باید یاد بگیرد و آگاه شود و بگوید این نظام به من این امتیاز را داده در ستم کردن برای اینکه خودش را حفظ کند و من این امتیاز را نمی خواهم و علیه اش می جنگم. کار جنبش کمونیستی و احزاب کمونیستی هم همین است. نه اینکه چشم ببندند در برابر ستم مرد کارگر به زن کارگر. یا تئوری های بدتر اینکه اصلا مردها ی کارگر به زن کارگر که ستم نمی کنند. فقط دولت است که ستم می کند. مساله این است که جنبش کمونیستی چطوری تلاش می کند هم در تئوری و هم در پراتیک این شکاف استراتژیک را از بین ببرد، شکاف استراتژیکی که همه جا دیده می شود. در کارخانه، در خانواده در خانه مرد کارگر به زن کارگر ستم می کند. خانه جایی است که سلول جامعه طبقاتی و روابط قدرت و ستم بر زن شکل می گیرد.

صدیقه: آذر عزیز شما در پاسخ به سوال ها به نکات بسیار حساسی که امر کل کمونیست ها و سوسیالیست هست اشاره کردید و این فقط امر زنان سوسیالیست و کمونیست نیست. بلکه مردان سوسیالیست و کمونیست، مردان پیشرو طبقه کارگر باید به این نکات حساس باشند. اینها مسائل کلیدی است اگر مرد احساس می کند و ادعا می کند که از زنش پیشروتر و جلوتر است بخاطر امکانی است که بهش داده شده باید نصف دیگر طبقه اش را نیز به میدان بیاورد با گذشت از این امتیازات فردی. من امیدم این است که جنبش کمونیستی بطور کلی و بطور اخص زنان سوسیالیست بیشتر به راه کارهای عملی بپردازند و جنبش طبقه کارگر تلاش بکند که در بردن آگاهی فمینیستی در اینکه ستم جنسی و طبقاتی را هر دو را بشناسد. خیلی ها مثلا می گویند ستم جنسی زائیده ستم طبقاتی است، یعنی ندیدن ستم جنسی خود یک لطمه بزرگی زده است. بیش از ۱۰ سال حداقل من می دانم که جنبش کمونیستی هم به ستم جنسی واقف است ولی بخاطر اینکه راه حلی برایش ندارد، بخاطر اینکه جدی نگرفته مسئله را ضرورت آوردن نیمه دیگر این طبقه را به میدان بطور عملی درک نکرده هنوز راه کار عملی برایش ندارد. من امیدم این است که پیشروان جنبش چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور جنبش زنان و همینطور جنبش کارگری و سازمانهای سیاسی بیشتر به این بپردازند و ضرورت این مسئله را بیشتر درک بکنند.

با توجه به اینکه برنامه دارد به اتمام می رسد و حرف های بسیار زیادی ناگفته مانده، امیدم

این است که در آینده بتوانیم از نظرات و تجربیات و پیشنهاداتی های شما استفاده بکنیم در خدمت به جنبش زنان و بخصوص تقویت گرایش رادیکال این جنبش. من بار دیگر از اینکه دعوت ما را برای این برنامه پذیرفتید تشکر می کنم و برای شما آرزوی سلامتی و موفقیت دارم.

آذر: بهر حال خیلی ممنون و سخن پایانیم هم این است که توده ها در صحنه عمل هستند ولی باید آگاهی را به میان شان برد. اگر جنبش کمونیستی هم امروزه بر سر ستم بر زن حرف می زند کار بزرگی نکرده است چون این ستم بسیار عریان است. مسئله مهم برای جنبش کمونیستی این است که درک درستی از نظام سرمایه داری و اینکه ستم بر زن یکی از مولفه های مهم این نظام است، پیدا کند و اگر می خواهند علیه نظام سرمایه داری بطور واقعی مبارزه کنند، همانطوری که مارکس گفت در آن چهار گسست معنی می شود که مبارزه علیه ستم بر زن یکی از ستون های مهم اش می باشد. امیدوارم بتوانیم بحث ها را در دوره های دیگر عمیقتر مورد بررسی قرار بدهیم و حتی نظرات رهبران جنبش کمونیستی را در مورد مساله زنان بالا بردن سطح آگاهی خود و جامعه بشری مورد نقد قرار دهیم.

صدیقه : مجددا از شما آذر عزیز تشکر می کنم. ■

"خصوصی، سیاسی است!"

بخش اول مصاحبه فریبا امیرخیزی با لیلا پرنیان

فریبا امیرخیزی: رفیق لیلا پرنیان همان طور که می دانید در جنبش زنان ایران در مورد ستم بر زن که در عرصه ی اجتماع و خانه اعمال می شود، نگرشهای گوناگونی وجود دارد. این دو عرصه در ادبیات فمینیست های اروپائی و آمریکائی از دهه ۶۰ تا کنون به نام حوزه عمومی/خصوصی به کار برده شده است. می خواستم نظر شما را در این رابطه بپرسم که آیا می توان این دو حوزه را از هم جدا کرد؟ و این که چرا فمینیست های لیبرال این دو حوزه را از هم تفکیک می کنند؟ اصولا این جداسازی چه پیامدی برای زنان در بردارد؟

لیلا پرنیان: برای پاسخ به سؤال شما ابتدا می خواهم بخشی از نوشته ی خانم نوشین احمدی خراسانی به عنوان یکی از نظریه پردازان فمینیست های رفرمیست و لیبرال ایران را در این رابطه، از نوشته ی ایشان در مورد "حجاب و سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان" بیاورم. ایشان در بخشی از این نوشته گفته اند که: "برخی از نظریه پردازان فمینیسم، این بحث را مطرح کرده اند که تاکید و پافشاری بر تفکیک حوزه خصوصی و عمومی، سرکوب زنان را در حوزه خصوصی نادیده می گیرد، اما فراموش نکنیم که این همه قضیه نیست. بلکه اولاً: جنبش های زنان به طور تاریخی از جدایی حوزه خصوصی و عمومی حمایت کرده است. دوماً: این نقد به فلسفه مدرن سیاسی عمدتاً از سوی مارکسیست های دهه ۶۰ و ۷۰ و پساًختارگرایان به نظریه های فمینیستی وارد شد، و در حقیقت از فلسفه «کل گرایانه» ای ناشی می شود که «جامعه» را یک کل می بیند و نه تفکیک شده به حوزه خصوصی و عمومی، مانند آنچه پایه لیبرالیسم در کشورهای دموکراتیک امروز است. در هر صورت منظور آن است که چنین دیدگاهی، لزوماً همه گرایشات فکری در جنبش فمینیستی را نمایندگی نمی کند".

ببینید، جنبش فمینیستی همانند سایر جنبش های اجتماعی با دیدگاه ها، روشها و دور نماهای گوناگونی روبرو بوده و هست (حتی با استناد به آخرین جمله از گفته متناقض خود خانم احمدی در پایان این نقل قول)؛ بنابراین، این بحث بسیار غیرعلمی و غیر واقعی است که ادعا شده است که تاریخا جنبش های زنان از جدایی حوزه ی عمومی و خصوصی حمایت کرده است. "دوگانگی بین حوزه ی عمومی و خصوصی یکی از مراکز اختلافات جنبش فمینیستی در چهار دهه ی گذشته بوده است." اگر به مبارزات نظری حاد در این مورد رجوع کنیم می بینیم که اختلافات نظری عمیقی در این رابطه در جنبش فمینیستی از دهه ی ۶۰ وجود داشته است که نهایتا دو نظریه ی کلی شکل گرفته است.

یک نظریه، نظریه ی فمینیست های لیبرال است که معتقدند حوزه ی خصوصی به مسأله ی شخصی و خانوادگی مربوط است و باید این آزادی باشد که افراد خودشان تصمیم بگیرند و دخالت در این حوزه به معنای ضدیت با آزادی های فردی است. اما فمینیستهای رادیکال و فمینیستهای مارکسیست مخالف نظریه ی فمینیست های لیبرال هستند و بر این نظراند که این دو حوزه را نمیتوان از هم جدا کرد و نمی شود جامعه را به عمومی و خصوصی تقسیم کرد. از نظر فمینیست های رادیکال موقعیت در حوزه ی عمومی (سرمایه داری) کاملا وابسته است بر کار انجام شده در حوزه ی خصوصی (خانواده) و همچنین بقای حوزه ی عمومی (سرمایه داری) ارتباط دارد با چگونگی حفظ ساختار رابطه ی قدرت و حفظ مالکیت خصوصی مرد بر زن. در عین حال حفظ و بقای روابط مردسالارانه باعث شده است که زنان پیوسته از حق برابر با مردان محروم و از شرکت در حوزه عمومی کنار گذاشته شده اند. همچنین جدا کردن این دو حوزه عملا دست مردان را در اعمال وحشیانه ترین روابط ستمگرانه باز میگذارد و به همین دلیل هم بود که فمینیست های رادیکال و انقلابی شعار معروف "خصوصی، سیاسی است" را پیش گذاشتند.

خانم احمدی و هم فکراشان از پرداختن به این بحث که حوزه ی خصوصی چگونه شکل میگیرد و حیات مییابد طفره می روند و به طور اراده گرایانه و مکانیکی این دو حوزه را از هم جدا میکنند و این واقعیت را پنهان میکنند که عموما حوزه ی خصوصی بوسیله ی حوزه ی عمومی و فاکتورهای سیاسی شکل داده می شود و جدا کردن این دو حوزه از هم، در ماهیت

امر به این معناست که ستم گران در جامعه که متشکل از دولت و قوانینش باشد و هم چنین جوجه ستم گران یعنی مردان جامعه، به ستم گری خود بر زنان ادامه دهند. مثال بزنم: بسیاری از خشونت‌ها مثل کتک زدن زنان، تجاوز به زنان توسط همسرانشان، سؤاستفاده های جنسی از دختران و ده ها نمونه ی دیگر در محیط های خانوادگی یعنی در حوزه ی خصوصی صورت میگیرد و قائل شدن بر این جدایی به این می انجامد که مردان به ستمگری و خشونت خود در خانواده (خصوصی) ادامه دهند.

جدا کردن حوزه ی عمومی/خصوصی این تصور را می دهد که گویا این دو حوزه می توانند پهلو به پهلو به زندگی خود به طور جداگانه ادامه دهند؛ تصویری گمراه کننده است. برای این که نابرابری رابطه ی بین زن و مرد را پنهان میکند و به همین دلیل به درستی فمینیست های رادیکال بر این باور بودند که دوگانگی خصوصی/عمومی یک تابع از مردسالاری است و در خدمت به مقاصد خاص پدرسالارانه است. از آنجا که زنان عمدتاً خانه دار هستند کار مزدی زنان، نقش فرعی پیدا می کند و نه آن اهمیتی را که کار "مردان آور خانه" دارد. به همین دلیل زنان کارگر با مزد پایین در محل کار(حوزه عمومی) باقی می مانند. در نتیجه، حفظ و پافشاری بر کارخانگی توسط زنان اتفاقی نیست بلکه در نتیجه مردسالاری سرمایه داری است. برای حفظ مناسبات ستمگرانه میان مردان (حوزه عمومی) و زنان (حوزه خصوصی) و استفاده بردن از آن است. بنابراین بر پایه ی استدلال دوگانگی خصوصی/عمومی است که سرمایه داری یک رابطه ی ستمگرایانه بین حوزه ی عمومی و خصوصی به وجود میآورد و از آن بیشترین سود را می برد.

نوشین احمدی خراسانی برای جا انداختن نظریه ی خود مبنی بر جدایی حوزه ی خصوصی/عمومی، فمینیست های دهه ی هفتاد را که تمایزگذاری بین این دو حوزه را گمراه کننده می دانستند و اعلام کردند که مردان همانگونه که در خانه بر زنان سلطه دارند در حوزه ی عمومی هم بر آنها مسلط اند، را رد میکند و میگوید نباید از تئوری ها و شعارهای این متفکران فمینیست در این رابطه دنباله روی کنیم. چرا که به زعم خانم احمدی در شرایط کنونی این تئوری ها کاربرد خود را از دست داده است و مسأله ی "پیگیری سیاست حقوق مدنی" از اهمیت ویژه برخوردار است.

موضوع اساساً این نیست که ما باید و یا نباید از فمینیست‌هایی که بر علیه جدا کردن حوزه‌ی عمومی و خصوصی فعالیت عملی و نظری کرده‌اند، دنباله‌روی بکنیم. موضوع بر سر این است که آیا تئوری مخالفت با جداسازی حوزه‌ی خصوصی/عمومی بر واقعیت انطباق دارد، حقیقت را بیان میکند و یا نمیکند؟ و بر این پایه است که در مجموع یک تئوری سنجیده میشود و به کار گرفته میشود و نه بر پایه‌ی اولتیماتوم‌های غیرعلمی و کاذب خانم احمدی. در واقع موضع‌گیری نوشین احمدی در رد نظر فمینیست‌های رادیکال و انقلابی (که جداسازی حوزه‌ی خصوصی/عمومی را مساوی با سرکوب زنان میدانند، یعنی مسأله‌ی سرکوب‌گریان و خشونت علیه زنان که در محیط خانواده به عنوان مکان خصوصی انجام میشود)، طرح یک ادعای ایدئولوژیکی است که بخشی از ساختار حمایت تئوریک - عملی از نظام مردسالار - پدرسالار را تشکیل میدهد. زمانی که گفته میشود بین حوزه‌ی خصوصی/عمومی دوگانگی هست به این معناست که مثلاً به زنان این انتخاب داده شود که بین آزار در حوزه‌ی خصوصی (مثل تجاوز مردان به همسرانشان، کتک خوردن از مردان و... به صورت بی سرو صدا) و آزار در حوزه‌ی عمومی (با هیاهو و پر سر و صدا) یکی را انتخاب کنند! این یک درک اجتماعی-سیاسی است که به یک عملکرد ایدئولوژیک خدمت می‌کند.

فریبا: یکی از مسائلی که در مورد جدایی حوزه‌ی عمومی و خصوصی از جانب فمینیست‌های رفرمیست و لیبرال در ایران طرح میشود مسأله‌ی دموکراسی است. آنها می‌گویند هر چه بر جدایی این دو حوزه تأکید کنیم، مهمترین پایه‌های دموکراسی در جامعه را پی ریخته ایم. می‌خواستیم علاوه بر این که شما ماهیت و اهداف کسانی که ادعای این جدایی را دارند را توضیح دادید، نظرتان را در مورد دموکراسی بپرسم؟ به خصوص در دوره‌ای که همه‌ی نیروها و حتی حاکمان سرمایه در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیز در مورد مسأله‌ی دموکراسی حرف می‌زنند.

لیلا: مسأله دموکراسی یکی از مسائل بحث برانگیز در سطح جهانی است. اشاعه‌ی خواست دموکراسی در میان توده‌های مردم از جانب ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری به عنوان استاندارد آرزوها مدتهاست که تبلیغ میشود تا از این طریق مردم را از فکر ریشه کن کردن نظم کهن و بنای دنیای کاملاً متفاوت از طریق انقلاب دور سازند. همان تبلیغی که زنان اصلاح طلب

حکومتی و غیر حکومتی به خصوص پس از مبارزات دوره ی اخیر در ایران به آن دست زده اند.

ما در جهانی زندگی می کنیم که عمیقا با تمایزات طبقاتی و نابرابری اجتماعی رقم خورده است. در جهانی که به انواع و اشکال مختلف زنان تحت شدیدترین ستم جنسی قرار دارند، صحبت از دموکراسی بدون صحبت درمورد ماهیت طبقاتی آن دموکراسی و این که این دموکراسی به کدام طبقه خدمت می کند بی معناست. مسأله این است که چه طبقه ای در جامعه حکومت می کند. آیا حاکمیت و نظام دموکراسی اش به استمرار تمایزات طبقاتی و روابط استثمار، ستمگرانه و نابرابری حاصل از آن خدمت خواهد کرد یا به محو آن؟ بنابراین صحبت کردن از دموکراسی در چارچوب نظام ارتجاعی و زن ستیز جمهوری اسلامی به معنای پافشاری بر روی تمایزات طبقاتی، نابرابری های اجتماعی و بردگی زنان خواهد بود و نه چیزی فراتر از آن.

اما بگذارید این را روشن کنم که منظور زنان اصلاح طلب و رفرمیست که در کمپین یک میلیون امضا فعالیت میکردند از مقوله ی دموکراسی چیست؟ آنها در کلیات طرح کمپین این مسأله را پیش گذاشتند که "مسأله ی زنان با دین اسلام مغایرت ندارد."

چطور می توان داد سخن از مسأله ی دموکراسی سر داد و خواهان یک جامعه ی دموکراتیک بود اما بر سر جدایی دین از دولت در مقابل فمینیستهای رادیکال و همچنین زنان کمونیست قرار داشت. موضوع این نیست که مسأله ی جدایی دین از دولت به این معنا خواهد بود که توده های مردم به طور فردی نمی توانند باورهای مذهبی خود را حفظ کنند. بلکه به این معناست که قوانین کشور باید از دخالت هر اصل مذهبی کاملاً مبرا باشد و دولت نباید هیچ یک از عرصه های جامعه را طبق باورهای مذهبی اداره کند. اصل جدایی دین از دولت، پیش شرط حیات دموکراتیک در همه ی عرصه های جامعه منجمله در زمینه ی آزادی و برابری زنان است. بنابراین نمی توان از دموکراسی حرف زد، از مسأله ستم بر زن نام برد، ولی ضدیت آشکار دین با آزادی و برابری زنان را لاپوشانی کرد. مسئله ای را که باید روشن و صریح گفت این است که اولین گام برای آزادی و برابری زنان در جامعه ی ما، با سرنگونی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی و جدایی قطعی دین از دولت برداشته خواهد شد.

بله! نمی‌شود از دموکراسی حرف زد ولی در مورد ماهیت حجاب اجباری و بردگی زنان حرفی نزد و یا مسأله ی حجاب را که رژیم جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن اجباری کرد را نه برخاسته از یک نظام تئوکراتیک واپسگرا و زن ستیز، بلکه حاصل "گناهکاری" نیروهای انقلابی و کمونیست معرفی کرد.

فریبا: اتفاقاً می‌خواهم از شما در مورد دوران انقلاب ۵۷ و کمی قبل از آن سؤال کنم، دورانی که بررسی حقایق آن در مورد مسأله ی زنان، امروزه هم باعث بی اعتباری علمی و تاریخی ادعاهای فعالین رفرمیست جنبش زنان است و هم باعث رنجش نیروهای چپ و انقلابی و یا شاید سابقاً انقلابی که در خلق آن دوره نقش داشتند. امروزه می دانیم که چقدر موضع و برخورد نیروهای مختلف سیاسی به مسأله ی زنان و حجاب در آن دوران در شکل گیری شکست و پیروزی مبارزات مردم نقش داشته است. کمی در مورد اوضاع آن دوره ی جامعه، موقعیت زنان و برخورد نیروهای مختلف از نیروهای مذهبی ای مثل علی شریعتی گرفته تا نیروهای کمونیست و انقلابی برایمان صحبت کنید.

لیلا: می‌خواهم ابتدا به سؤال شما در مورد موقعیت جامعه و زنان در دوره ی قبل از انقلاب ۵۷ پاسخ دهم. برای پاسخ دادن مختصراً به این می پردازم که ادغام هر چه بیشتر ایران در نظام سرمایه داری جهانی و تحولات ساختار اقتصادی- سیاسی باعث تغییرات آشکار در موقعیت زنان شد. در شهرها، زنان در شمار فزایندهای درگیر کار بیرون از خانه شدند. یک قشر تحصیل کرده ی مدرن به وجود آمد که بخش مهمی از آن را زنان تشکیل می دادند. آداب و سنتی که زن را محدود به خانه و خانواده می کرد - یعنی سلطه ی پدرسالاری - زیر ضرب قرار گرفت. همراه با این تحولات، در رفتار و انتظارات زنان نیز تغییرات مهمی صورت گرفت و مناسبات عقب مانده ی فئودالی موجود میان زن و مرد در خانه و به طور کلی بافت مناسبات اجتماعی تکان های شدیدی خورد.

نیروهای مختلف سیاسی و طبقاتی نسبت به این تغییرات در موقعیت زنان در خانه و جامعه، عکس العمل نشان دادند. یکی نظرات جریانی مثل خمینی و دار و دسته اش بود که به طور آشکار ضدیت با تغییرات در موقعیت زنان را در طی سالیان سال و به خصوص پس از "اصلاحات" شاه و حق رأی زنان بیان کرد و تلاش کرد تا نظرات به غایت زن ستیزانه و

پوسیده ی خود را در جامعه تبلیغ و ترویج کند. از طرف دیگر جریانات دیگر بنیادگرا مثل علی شریعتی و شرکا بودند. ویژه گی هر دو دسته در مورد مسأله زنان این بود که همه ی این بنیادگرایان تلاش داشتند که زنان را به باورها، بنیان ها، سنن و عادات بنیانگذاران اسلام برگردانند. علی شریعتی و شرکا بر علیه تغییراتی که در موقعیت زنان به وجود آمده بود، سخنرانی های متعددی در مورد زن مسلمان در حسینیه ارشاد ایراد کردند و توسط شریعتی بود که؛ الگوی فاطمه دختر محمد در جامعه پیش گذاشته شد. وی در یکی از سخنرانیهایش در مورد فاطمه میگوید: "در دنیای امروز و به خصوص شرق زمین و بالاخص کشورهای مسلمان یک دگرگونی و بحران و فروریختگی بوجود آمده است و انسانها را تغییر داده است و تیپ خاصی به نام روشنفکر زن و مرد تحصیل کرده و یا متجدد به وجود آورده است که با زن یا مرد سنتی در تضاد است... سخن این است که با تغییر لباس مرد، تغییر فکر و زندگی او، زن نیز جبرا تغییر میکند و امکان ماندنش در قالب همیشگی نیست".

شریعتی از یک طرف برای این که صحبت هایش در جامعه و به خصوص در بین روشنفکران و دانشجویانی که تحت تأثیر اندیشه های مارکسیستی قرار داشتند و در مورد اسلام - به خصوص مسأله زنان - سؤالات زیادی در ذهن جستجوگرشان به وجود آمده بود، مؤثر واقع شود و از طرف دیگر هم به این علت که نمی توانست تغییراتی که به طور عینی در جامعه بوجود آمده بود را نفی کند، دیدگاه سنتی نسبت به زن را مورد انتقاد قرار داد. اما در واقع همان زمان با پیش گذاشتن فاطمه به عنوان الگوی زن در جامعه، نه تنها دیدگاه کاملا سنتی نسبت به زن را تأیید کرد، بلکه تمام تلاشش را کرد که زنان ایران را به بنیان های اسلام برگرداند.

به نظر من کاملا برخلاف نظر خانم نوشین احمدی خراسانی که معتقد به انقلابی بودن اندیشه های شریعتی هستند، اندیشه ی وی در مورد زنان تماما ارتجاعی و عقب مانده بود و این شریعتی و شرکا بودند که با زن روشنفکر و متجدد - زنانی که دیگر حاضر نبودند مثل سابق زندگی کنند - یا به قول شریعتی "امکان ماندنش در قالب همیشگی نبود"، در تضاد بودند. شریعتی "استدلال" می آورد و به این زنان تحت نام "مانکن های گچی پشت ویتترین" حمله ور می شود و به همین دلیل هم در برابر این زنان الگوی زن روستایی و ایلیاتی را که

تحت شدیدترین ستم جنسیتی و استثمار افسار گسیخته قرار داشت، قرار می داد و می گفت: "این زنان پنجه هایشان در مزرعه خاک می فشاند، در خانه طفلش را ناز می کند و خوابگاه شوی خسته اش را مینوازد و در بازار، زیباترین معجزه ی رنگ و نقش را میآفریند." بی جهت هم نیست که امروزه نوشین احمدی خراسانی همانند علی شریعتی که برای مقابله با زنان روشنفکر و خلاف جریان، آنها را به "مانکن های گچی" تشبیه و متهم می کند، ایشان نیز مقاومت و مبارزه بیش از ۳۲ ساله زنان در برابر حجاب اجباری را تحت نام "مانکن های ایرانی" مورد حمله قرار می دهد.

همه میدانیم که در دوران رژیم شاه به دلیل موقعیت خفقان و دیکتاتوری درست همانند شرایط فعلی، عمدتاً سازمان های چپ و کمونیستی به صورت مخفی فعالیت می کردند. در صفوف این سازمان ها بسیاری از زنان انقلابی و کمونیست قرار داشتند که زندگی شان را صرف مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه و برقراری جامعه ی سوسیالیستی کردند و بسیاری شان در این راه جان شان را از دست دادند. نگرش حاکم بر احزاب و سازمان های سیاسی چپ در آن دوره در مورد آزادی و برابری زنان این بود که آن را نتیجه ی پیروزی انقلاب سوسیالیستی میدانستند.

این فرمول بندی که زنان به آزادی و برابری پس از سرنگونی مناسبات کهنه و برقراری مناسبات نوین یعنی سوسیالیسم می رسند، بیان یک واقعیت است. حل ریشه ای مسأله ی زنان نه تنها در مقابل قانون بلکه در مناسبات اجتماعی حاکم به معنای برابری واقعی با مردان در جامعه، زمانی به دست می آید که یک انقلاب ریشه ای صورت گرفته باشد، مالکیت خصوصی برچیده شده باشد و مناسبات بین انسان ها متحول شده باشد. اما متأسفانه این واقعیت به عنوان مانعی برای به حاشیه راندن زنان، خواسته های زنان، ایجاد تشکل های مستقل زنان و خلاصه بی توجهی به مسأله زنان در کل عمل کرده است.

در برخورد نیروهای کمونیستی در دوران انقلاب ۵۷ به مسأله رهایی زنان نکته ای که اغلب ناگفته باقی مانده است چگونگی رسیدن به جامعه سوسیالیستی است. لنین این مسأله را بی پاسخ نگذاشت. او می گوید بدون سوسیالیسم مسأله ی زنان حل نخواهد شد اما "بدون شرکت زنان، سوسیالیسمی هم در کار نخواهد بود." به طور گذرا به این هم اشاره ای بکنم که

یک اشکال دیدگاهی هم بر نظریه جنبش کمونیستی و نداشتن درک درست از جامعه سوسیالیستی حاکم بود.

آنان تصور می کردند به محض این که انقلاب سوسیالیستی رخ داد مسأله ی زنان نیز به صورت اتوماتیک حل خواهد شد. این درست است که از فردای انقلاب سوسیالیستی بسیاری از قوانین تبعیض گرایانه علیه زنان لغو خواهند شد. زنان در برابر قانون به معنای واقعی مساوی خواهند بود و این پیشرفت عظیمی است و این پیشرفت هایی بود که زنان در شوروی و چین پس از انقلابات سوسیالیستی به آن دست یافتند. اما این به قول لنین اول کار است و رسیدن به آزادی و برابری واقعی مبارزات عظیمی را می طلبد.

این را روشن کنم که پس از شکست انقلاب ۵۷ و جمع بندی از آن شکست، برخی از احزاب کمونیست به طور ویژه به بررسی و نقد جنبش کمونیستی در برخورد به مسأله ی زنان پرداختند و همچنین بسیاری از زنان هم که با سازمانها و احزاب کمونیستی فعالیت می کردند و یا فعالین جنبش زنان که از فعالیت متشکل با احزاب کناره گیری کرده بودند، به نقد انحرافات دیدگاه احزاب کمونیستی در مورد مسأله زنان پرداختند. اما این انتقادات برپایه ی ارتقای درک و نگرش جنبش کمونیستی در مورد مسأله ی زنان پیش گذاشته شد و هیچ ربطی به انتقادات وارونه، غیر علمی و خصمانه نوشین احمدی خراسانی و همفکرانش ندارد. همانطور که میدانید هر موضع گیری نهایتاً در خدمت به منافع یک طبقه ی خاص قرار خواهد گرفت. موضع گیری دشمنانه ی نوشین احمدی در مورد مارکسیست های واقعی که همواره بخش عمده ای از نوشته های ایشان را در بر می گیرد - موضع گیری بر علیه کسانی که ستم و استثمار بر علیه زنان و کل جامعه را ناشی از سیستم مردسالار جمهوری اسلامی می دانند و در پی آن هستند که این نظام را سرنگون سازند. در واقعیت نه تنها خوش خدمتی به زنان طبقات مرفه و زنان حکومتی است بلکه در کل به نفع طبقات ستمگر جامعه خواهد بود.

یکی از مسائلی که همواره از جانب زنان رفرمیست و لیبرال طرح می شود، تحریف تاریخ و وارونه کردن آن است. به طور مثال خانم احمدی میگوید: زنان پس از اجباری شدن حجاب "یکی دو اعتراض را در سال ۵۷ سازمان دادند" این خلاف آنچه به واقع پس از اجباری شدن

حجاب در جامعه رخ داده است، می باشد. زنان در تهران ۵ روز متوالی بر علیه فرمان حجاب اجباری دست به راهپیمایی زدند و بزرگترین مقاومت و مبارزه در تاریخ جنبش زنان ایران را به ثبت رساندند و رژیم خمینی و دار و دسته اش را وادار به عقب نشینی کردند. علاوه بر تهران زنان در بسیاری از شهرهای بزرگ ایران نیز دست به تظاهرات و اعتراض بر علیه فرمان حجاب اجباری زدند. بسیاری از زنان شرکت کننده در شورش ۵ روزه ی تهران از تشکلات زنان بودند(تشکلاتی که زنان چپ و کمونیست از بنیانگذاران آن بودند مثل جمعیت زنان مبارز) و همچنین حضور گسترده ی زنان چپ در آن راهپیمایی عظیم چشمگیر بود. به همین دلیل است که شعار "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم" فرموله میشود. این راهپیمایی به یاد ماندنی پاسخ زنان بود به فرمان حجاب اجباری توسط خمینی و رژیمش، در حالی که بقیه جنبشهای اجتماعی در مقابل آن منفعل مانده و سکوت کردند. مشخصا جنبش کمونیستی این تهاجم زن ستیز را به یک مبارزه ی گسترده علیه جمهوری اسلامی بدل نکرد.

در این جا ذکر این نکته را لازم می دانم که مبارزه ی گسترده و وسیع ۵ روزه ی زنان بر علیه حجاب اجباری در تاریخ مبارزات زنان ایران توسط زنان رفرمیست و اصلاح طلب حذف می شود و آنها تاریخ را دست کاری می کنند تا بتوانند تظاهرات رفرمیستی خود در "۲۲ خرداد" را به عنوان "آغاز" جنبش زنان ایران جا بزنند.

پانویس:

سونامی مداخله دولت در حریم خصوصی شهروندان/نوشین احمدی خراسانی

مانکن های ایرانی، برقع پوشان اسلامی/نوشین احمدی خراسانی

به نام زنان علیه زنان- نقدی بر نظرات نوشین احمدی خراسانی/ لیلیا پرنیان

فاطمه، فاطمه است / علی شریعتی ■

حجاب چه "اختیاری" و چه اجباری

اسارت زنان است!

بخش دوم مصاحبه

فریبا امیر خیزی: شما در صحبت اتان به این اشاره کردید که راهپیمائی زنان در ۸ مارس ۵۷ بر علیه اجباری شدن حجاب که در تهران و بسیاری از شهرستان ها در ۵ روز متوالی به پیش برده شد و در نتیجه آن جنبش نوین زنان پایه گذاری شد، از جانب زنان لیبرال و اصلاح طلب یا انکار میشود و یا این که آنقدر کوچک شمرده می شود که تو گوئی اساسا این شورش ۵ روزه نقشی نداشته است، تا اینکه بتوانند خود را بعنوان "آغازگران" جنبش زنان ایران معرفی کنند. می خواهم از شما بپرسم حتی اگر این ادعای آنان را بپذیریم، آیا این "آغازگران" به مسئله حجاب و اجباری شدن آن از دوران قدرت گیری رژیم جمهوری اسلامی پرداخته است؟ آیا خواستی بعنوان لغو حجاب اجباری را در دستور کار خود قرار داده است؟

لیلا پرنیان: ببینید اساسا این که این جریان بخشی از جنبش زنان ایران هست یا نه، مورد سوال می باشد، چه رسد به اینکه اینان آغازگران جنبش زنان باشند. در نظر داشته باشید که وقتی صحبت از جنبش زنان می کنیم به این معنا است که گرایشات گوناگون با خواست های متفاوت در آن فعالیت می کنند. در این صورت حتی لیبرال ترین بخش این جنبش نیز برای خواسته هایی می بینیم مبارزه می کند و معمولا خارج از چارچوب دولتی که ستمگری را بر زنان اعمال میکند، قرار دارند. در صورتی که فمنیست های اسلامی - حکومتی و متحدینشان یعنی زنان اصلاح طلب غیر حکومتی دارای این ویژگی نیستند. در عین حال حتی اگر مبارزه ۵ روزه زنان علیه حجاب اجباری و شکل گیری جنبش نوین زنان را هم نداشتیم، این جریان آغازگر نبود و نیست. آغازگران جنبش زنان کسانی هستند که بر علیه فشرده ترین شکل

ستم مبارزه می کنند. بر علیه یکی از خواست های وسیع و پایه ای جنبش زنان یعنی خواست لغو حجاب اجباری مبارزه می کنند. در صورتی که این ها سال ها است تلاش می کنند که ستم بر زن را توجیه کنند. توجه به این امر مهم است که یکی از دلایلی که اینان مبارزه زنان در ۸ مارس ۵۷ را نادیده می گیرند بخاطر این است که این مبارزه هم بر علیه حجاب اجباری بود و هم اینکه افق برابری زنان را پیش گذاشت.

اشاره کوتاهی هم می خواهم به مسئله نگارش تاریخ بکنم. این اولین بار نیست که تاریخ مبارزات مردم و در این جا زنان دست کاری می شود و مطمئنا تا زمانی که طبقات ستمگر بر مسند قدرت هستند نیز آخرین بار نخواهد بود. همواره طبقات حاکمه به همراه اقشار و طبقات مرفه و ذینفع در تلاشند که تاریخ را آن گونه که به طبقه شان خدمت می کند، بنویسند و با امکانات وسیع ملی و بین المللی که در اختیار دارند افکار عمومی جامعه را شکل دهند.

شورش ۵ روزه زنان که در پی بدست آوردن آزادی و برابری بودند و بدرستی اعلام کردند که "معیار آزادی جامعه، آزادی زن است" از تاریخ مبارزات زنان ایران بوسیله زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی حذف می شود تا بتوانند مطالبات پایه ای زنان را تا حدی که قادرند به پائین ترین و حقیر ترین درجه برسانند.

اما بر مردم به این سوال که آیا زنان اصلاح طلب و لیبرال اساسا خواستی به عنوان لغو حجاب اجباری را در دستور کار خود قرار دادند؟ باید بگویم که نه تنها این جریان این خواست را طرح نکرد، بلکه حتی به طرح این خواست در جامعه نزدیک هم نشد. این مسئله دو علت اصلی دارد. در درجه اول علت نزدیک نشدن اینان به مسئله خواست لغو حجاب اجباری، به نزدیکی و مناسبات شان با نظام حاکم بر می گردد. در نظر داشته باشید که مسئله حجاب معیاری برای تعیین وفاداری به رژیم جمهوری اسلامی است. برای همین هم زمانی که "کمپین یک میلیون امضا" را شکل دادند، سراسیمه اعلام کردند که "اسلام با حقوق زنان در تضاد نیست" * و شما به خوبی می دانید که این یک دروغ آشکار است. اسلام مانند تمام ادیان دیگر تاریخا در تضاد با حقوق زن قرار داشته و دارد و قبل از هر چیز اسلامی بودن آن عمدتا در خصلت زن ستیزی آن نمود می یابد.

پر واضح است که مسئله اسلامی بودن نظام حاکم بر ایران با مسئله فرودستی زنان که در مرکز آن حجاب اجباری قرار دارد، گره خورده است. رژیم جمهوری اسلامی با زنجیر ستم بر زنان است که اسلامی بودنش را معنا و مفهوم می بخشد. این نظام اول از همه به زنان با تحمیل حجاب اجباری اعلام جنگ کرد و این موضوع برای حاکمان تازه به قدرت رسیده یک ضرورت بود. رژیم جمهوری اسلامی با فرودست کردن زنان، آنان را با خشونت عریان در زندانی به نام حجاب حبس کرد و نشان داد که زن ستیزی یکی از ارکان حیاتی اش است. تحمیل احکام قرون وسطایی شریعت به جامعه بیش از هر چیز برای سرکوب زنان بوده و حجاب اجباری به مثابه پرچم ایدئولوژیک رژیم جمهوری اسلامی عمل کرده است. به همین دلیل است که در سی و دو سال گذشته یکی از مهم ترین دغدغه های حکام اسلامی برای نشان دادن درجه اسلامی بودنشان حفاظت از این پرچم ایدئولوژیک در کنترل حجاب بوده است.

در نتیجه برای کسانی که قرار است "رفتار حکمرانان" * را تغییر دهند و رژیم جمهوری اسلامی را از نو بازسازی کنند، طرح خواست لغو حجاب اجباری و دیگر مطالبات پایه ای زنان به معنای اعلام جنگ به همه جناح های حکومتی است. در صورتی که این جریان بارها و بارها اعلام کرده است که در پی حک و اصلاح این رژیم است و با هزار و یک ترفند در کمپین های مختلفی که شکل دادند، کوشیدند زنان را از مبارزه برای کسب مطالباتشان که همانا لغو حجاب اجباری و کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی است دور کنند. مطالباتی که به مساله سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی گره خورده است. یکی دیگر از دلایل عدم طرح خواست لغو حجاب اجباری را می توان به اتحاد طبقاتی بین فمینیست های لیبرال و اصلاح طلب با فمینیست های اسلامی - حکومتی دانست. شما اتحاد اینان را می توانید در "کمپین یک میلیون امضا"، "همگرایی جنبش زنان"، "همگرایی سبز جنبش زنان" و... ببینید. در نظر داشته باشید طرح خواست لغو حجاب اجباری به این اتحاد ضربه می زند و باعث شکاف می شود و فمینیست های اسلامی - حکومتی که نقش پل را قرار است بازی کنند را از اینان دور می سازد. به این نکته توجه کنید که یکی از رهبران این جریان زهرا رهنورد است. کسی که در دهه ۶۰ همان زمانی که با زور و شلاق و بازداشت و اسید پاشی به صورت زنانی که

حاضر نبودند تن به اسارت دهند و حجاب سر کنند، در مورد "زیبائی حجاب و حجاب زیبائی" در تالار فرهنگ در بین اعضای مجلس شورای اسلامی و وزارت آموزش و پرورش و.... سخنرانی کرد. وی در بخشی از این سخنرانی به مسئله تهاجم فرهنگی غرب، در مورد حجاب می گوید: "پنجاه سال پیش در ۱۷ دی در اطاعت به دستور انگلیسی ها و آمریکائی ها، رضا خان ملعون دستور لغو حجاب برای زنان در ایران را داد. در واقع او پرچم ملی که نمادی از استقلال و افتخار ایران بود را پائین کشید. و این مقدمه ای غم انگیز برای از دست دادن هویت و تجاوز فرهنگ خارجی در کشور شد."*

فربیا: پس بخاطر همین اتحاد فمینیست های اسلامی - حکومتی با زنان لیبرال و اصلاح طلب است که در نوشته های گوناگون شان مثل نوشته های اخیر نوشین احمدی خراسانی کسی که بطور واقعی سخنگوی این جریان است اعلام می شود که به ماهیت حجاب کاری ندارند. سوالم از شما این است که آیا تفاوتی وجود دارد بین ماهیت و کارکرد حجاب در رابطه با زنی که به زور حجاب سر می کند با زنی که خود حجاب را "انتخاب" کرده است؟ آیا زنان ایلات و عشایر که با حجاب و برقع خود را می پوشانند، یک "انتخاب" آزاد کرده اند؟

لیلا: در جامعه ای که سنت و خرافات و مذهب جان و روان مردم را به بند کشیده و زنان توان بسیاری از عقب افتادگی های جامعه را باید بپردازند، در جامعه ای که هر روز هزاران اوباش رژیم در خیابانها به کنترل حجاب زنان می پردازد، سخن گفتن از "انتخاب" در استفاده از حجاب، اوج فریب کاری است. انتخاب، یک مقوله طبقاتی است و به بسیاری از مسائل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جنسیتی، رنگ، پوست و.... بستگی دارد. آیا شما می توانید به میلیونها زنی که با خشونت خانگی روبرو هستند و به خاطر فرزندان، مسائل اقتصادی و... همسران ستمگر خود را ترک نمی کنند، بگوئید آنها خود این زندگی را "انتخاب" کرده اند؟ هزاران هزار زنی که در سراسر جهان بر اثر فقر و یا نابسامانیهای اجتماعی به تن فروشی پناه می برند، آیا می شود ادعا کرد که این نوع زندگی را خود "اختیار" کرده اند؟ و یا اینکه در دوران فاشیسم هیتلری خیلی از زن ها تحت تاثیر تبلیغات ناسیونالیسم ارتجاعی حزب حاکم با انتخاب خود وارد دایره فاشیسم شدند. در آن زمان بدرستی بسیاری از زنان انقلابی و کمونیست بر علیه این انتخاب موضع گیری کردند. آیا باید

به انتخاب زنان در پیوند با فاشیسم هیتلری احترام گذاشته میشد؟ و عدم موافقت با آن از جانب زنان انقلابی و کمونیست به عنوان رفتار "غیرمردنی"، "احساساتی" * و... قلمداد میشد؟ در واقعیت امر زمانی که بیان می شود ما با "ماهیت حجاب کاری نداریم"، اعلام این موضع به رژیم جمهوری اسلامی است که ما زنان اصلاح طلب به پرچم سیاسی تو کاری نداریم. اعلام این موضع است که به نظام شما که مسئله فرودستی زنان یکی از ارکان اصلی اش را تشکیل می دهد، کاری نداریم. اعلام این موضع به جمهوری اسلامی است که به اسلام شما که در مرکزش ستم بر زنان قرار دارد، کاری نداریم. مساله "انتخاب" و اجبار بطور کل مقوله پیچیده ای است و در جامعه ای مثل ایران بسیار پیچیده تر است. چرا؟ چون "انتخاب" و اجبار در حجاب با قدرت سیاسی اسلامی، قوانین و نیروهای سرکوبگر گره خورده است. در نظر داشته باشید که در طی سی و دو سال گذشته حجاب را با سر نیزه بر سر زنان کردند. این کار برای جمهوری اسلامی کارکرد سیاسی-ایدئولوژیک دارد چرا که حجاب یک رکن قدرت سیاسی در ایران را تشکیل می دهد.

بنابراین نمی توان حجاب در ایران را با فرانسه و یا دیگر کشورهای غربی مقایسه کرد. منع قانونی حجاب و برقع در فرانسه دلایل گوناگونی دارد * و ربطی به لائیسته و برابری زن و مرد ندارد و اساسا یک حرکت سیاسی سرکوبگرانه است. دولت فرانسه که با بحران های جدی و رقابت های حاد با دیگر امپریالیستها روبروست، بیش از پیش نیازمند دامن زدن به روحیات شوونیستی است تا بتواند توده های تحتانی را سرکوب کند و طبقات میانی فرانسه بخصوص جوانان را با خود متحد کند. شکاف بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه ابعاد غول آسایی به خود گرفته و بیش از پیش نسل جوان انقلابی در کشورهای امپریالیستی را تحت تاثیر قرار داده است. همین نسل جوان انقلابی پایه اصلی پیشبرنده جنبش ضد گلوبالیزاسیون می باشد و بورژوازی فرانسه با تصویب قانون منع حجاب فکر می کرد می تواند به احساسات ضد خارجی دامن زند و از این طریق مانع از گسترش گرایش انقلابی ضد گلوبالیزاسیون در میان جوانان فرانسوی شود. اما بهر حال حجاب چه "اختیاری" و چه اجباری، در ماهیت اسارت بار آن تفاوتی ایجاد نمی کند. کارکرد اصلی حجاب این است که نشان دهد زن یک سوژه جنسی است و باید کنترل شود و از این طریق سلطه مرد بر زن

تثبیت شود. به این مسئله توجه داشته باشیم که در دوره های مختلف مسئله حجاب بدن زن بعنوان فشارسنج های اجتماعی-سیاسی از جانب دولتمردان در ایران بکار برده شده تا مناسبات قدرت در جامعه تثبیت شود.

فریبا: بهر حال زنانی هستند که تحت تاثیر مسائل مختلف از مذهب گرفته تا سنت و غیره حجاب سر می کنند، آیا پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، دو باره با زور از سر این زنان حجاب برداشته می شود؟

لیلا: مسئله پوشش امری است که باید به اختیار خود زنان باشد. موضوع زنانی که به دلایل گوناگون حجاب سر می کنند بر می گردد به این که چقدر تلاش می شود آگاهی این زنان که با حجاب سر کردنشان، خود را اسیر کرده اند، ارتقا داده شود. ما نمونه های تاریخی بسیار آموزنده و قابل اتکا در این مورد داریم. زمانی که در شوروی انقلاب سوسیالیستی شد، مسئله آزادی و برابری زنان بطور وسیعی در جامعه مورد بحث و مبارزه قرار گرفت. بطور زنده و پویا نظرات گوناگون در روزنامه ها، مجلات زنان، مدارس و محل کار در مورد رابطه جنسی، ازدواج، خانواده، و نقش زنان در جامعه و انقلاب به چالش گذاشته شد. در بخش آسیائی شوروی، بسیاری از زنان مسلمان زندگی می کردند. و زنان انقلابی و کمونیست مثل آلکساندر کولنتای و هم چنین تشکلات انقلابی تلاش کردند با براه انداختن بحث و گفتگو در مورد حجاب و کارکرد آن، آگاهی زنان را در این منطقه ارتقا دهند تا این زنان بتوانند در اقتصاد نوین و بطور کلی در جامعه نقش بازی کنند. نتیجه این تلاش ها این بود که در روز ۸ مارس ۱۹۲۷ در بخارا (شهری در ازبکستان کنونی) صد هزار زن حجاب اشان را پاره کردند و آن را به آتش کشیدند.

فریبا: همانطور که می دانی زنان لیبرال و اصلاح طلب بارها بر مسالمت آمیز بودن جنبش زنان تاکید کرده و این نگرش را پیش گذاشته اند که مبارزه برای لغو حجاب اجباری، جنبش زنان را به سمت جنبشی دارای فلسفه و ایدئولوژی سوق می دهد. می خواهم از تو بپرسم که آیا جنبش زنان می تواند بطور مسالمت آمیز و بدون داشتن افق و دورنما به مطالبات پایه ایش دست پیدا کند؟

لیلا: بنبند، جنبش زنان ایران اساساً بر پایه مقاومت و مبارزه وسیع و پیگیر زنان علیه حجاب اجباری به اشکال گوناگون آگاهانه یا خود بخودی از دوران قدرت گیری رژیم جمهوری اسلامی بوجود آمده است. خواست لغو حجاب اجباری یک خواست پایه ای و عمومی در بین زنان از اقشار و طبقات گوناگون جامعه است و عدم طرح آن عملاً به معنای این است که میلیونها زن در زندانی به نام حجاب باقی بمانند. این را باید در نظر گرفت که طرح خواست لغو حجاب اجباری به داشتن ایدئولوژی خاصی ربط مستقیم و یک به یک ندارد، در عین این که رهایی زنان در ایران به مسئله حجاب هم خلاصه نمی شود، اما مبارزه برای آن در جامعه ای مانند ایران یک قدم ضروری و تعیین کننده برای جنبش زنان و پیشروی های آن است. نمی توان خود را بخشی از جنبش زنان ایران دانست ولی برای این خواست پایه ای مبارزه نکرد. و آنانی هم که به اشکال گوناگون و از دریچه های مختلف برای این خواست مبارزه می کنند را با علم کردن مسئله ایدئولوژیک شدن این مبارزه و "خطرات" آن، از مبارزه برای لغو حجاب اجباری دور کنند. در رابطه با مسئله ایدئولوژی باید به این اشاره کنم که جنبش زنان همانند سایر جنبش های اجتماعی برای رهایی خود نیاز به فلسفه و ایدئولوژی دارد، نیاز به افق و آرمان روشن دارد.

هر جنبشی دیر یا زود باید نگرش و جهان بینی خود را تعریف کند، ایدئولوژی و فلسفه خود را روشن کند. در جنبش فمینیستی غرب کم نبوده و نیستند زنان فمینیست مترقی که در این زمینه دخالتگری کرده و حتی سر منشا خدمات مهم در این زمینه شده اند. طبیعی است که زنان مانند سایر بخش های تحت ستم جامعه اول علیه ستم هائی که بر آنها روا می شود سر به طغیان بر می دارند و به تناسب آگاه تر شدن، افق مبارزه خود را در مجموعه ای کلی قالب ریزی می کنند تا قطب نمای راهشان باشد. به عبارت دیگر جهان بینی و فلسفه مبارزه خود را پیش می گذارند. و از این طریق روشن می کنند که درکشان از آزادی و برابری زنان چیست و تا چه اندازه و تا کجا می خواهند پیشروی کنند. بر این پایه خارج از ادعای هر فرد و جریانی همه انسانها، تشکلات و احزاب دارای جهان بینی و فلسفه هستند. مثلاً زمانی که برای آزادی یک زن زندانی آش نذری درست می شود و از "آئین ها و مناسک توده ها" * پشتیبانی می شود، به واقع و در عمل از ایدئولوژی خرافه، سنت و مذهب دفاع می شود.

موضوع دیگری که می خواهیم به آن بپردازم در مورد ادعای مسالمت آمیز بودن جنبش زنان ایران است. زنان اصلاح طلب حکومتی و غیرحکومتی سال های سال است که دائماً از مسالمت آمیز بودن جنبش زنان حرف می زنند و تلاش می کنند تا زنان بخصوص زنان جوان را از فعالیت برای تغییر و تحولات اساسی و بنیادی در رابطه با رفع ستم علیه زنان و عموماً قدم گذاشتن در راه رفع هر گونه ستم و استثمار در جامعه دور کنند و جوی در جنبش زنان ایجاد کنند که گویا جنبش زنان نباید برای این خواسته ها مبارزه کند. و هر زنی و یا تشکل زنانی که افق رهایی زنان را پیش گذارد و برای بدست آوردن آن مبارزه کند، به خشونت گرائی و غیره متهم می شوند.

واقعیت این است که در هیچ جای جهان هیچ تغییر بنیادی در موقعیت زنان بدون سرنگون کردن نظام کهنه حاصل نشده است. آری ما نمی خواهیم اوضاع جامعه و ستمدیدگی زنان را تفسیر کنیم بلکه در پی تغییر آن هستیم. ما خواهان یک انقلاب عمیق و دگرگونی در مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه هستیم و برای آن مبارزه می کنیم. باید با صدای بلند اعلام کنیم که ما خواهان این هستیم که رژیم جمهوری اسلامی که مسبب اجباری کردن حجاب، اعمال قوانین زن ستیز و مجازات های اسلامی علیه زنان است را از اریکه قدرت بزیر کشیم. شیشه ی عمر حکومت دینی در دست زنان قرار دارد. بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و جدایی قطعی دین از دولت هر گونه وعده تغییر در موقعیت زنان دروغی بیش نیست.

فریبا: لیلای عزیز از تو بخاطر این مصاحبه تشکر می کنم.

لیلا: منم از شما و دست اندرکاران نشریه هشت مارس تشکر می کنم. - مارس ۲۰۱۲

زیر نویس ها:

Beauty of concealment and concealment of beauty- Zahra Rahnvard

قانون منع حجاب اجباری در فرانسه حجابی بر واقعیت / آذر درخشان
مانکن های ایرانی، برقع پوشان اسلامی / نوشین احمدی خراسانی
کلیات طرح کمپین یک میلیون امضا ■

این بار مباحثات با نظام مردسالار امپریالیستی!

لیلا پرنیان و اخگر فرزانه

در نقد مقاله نوشین احمدی خراسانی "جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی گفتمان «امپریالیسم»"

اخیرا نوشته ای از نوشین احمدی خراسانی با عنوان "جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان «امپریالیسم»" منتشر شده است. و همانگونه که از عنوانش پیداست به بررسی مناسبات جنبش های اجتماعی از جمله جنبش زنان در عرصه بین المللی می پردازد. اما مگر می شود در اولین قدم برای چنین بررسی با مسئله امپریالیسم روبرو نشد. هر کسی، گروهی و یا نیرویی بنابر موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود مجبور است که در اولین قدم تکلیف خود را با نظام امپریالیستی روشن کند. اما نوشین احمدی ظاهرا راه "جدیدی" را یافته است و ترجیح می دهد که وجود چنین نیروئی را بکلی نفی کند. و بر طبق معمول با هدف قرار دادن نیروهای چپ و کمونیستی و انقلابی سیاستهای تا کنونی آنها را عامل شکست ها و بدبختی های جامعه و افراد آن معرفی کند.

در چنین فرایندی او به نقد "گفتمان امپریالیسم" می پردازد، آنرا ناکارآمد، مضر و زاییده ذهن چپ ها می داند و لزوم و ضرورت گفتمان "جدیدی" را مطرح می سازد. بحث های او بسیار فراتر از نفی امپریالیسم است، حمله دیگری است علیه نیروهای رادیکال جنبش زنان و دیگر جنبشهای اجتماعی مسیری را که وی برای جنبش زنان و سایر جنبشهای اجتماعی در عرصه بین المللی تجویز می کند، مسیری است که بارها و بارها آزمایش شده و نتایج آن در برابر چشمان میلیون ها نفر قرار دارد: ادامه و بازتولید ستم و استثمار. ما تلاش می کنیم که به برخی از عمده ترین نکات این نوشته و استدلالات آن و آلترناتیوی که در پیش می گذارد بپردازیم.

۱- نقد "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" و استقلال طلبی:

نوشین احمدی خراسانی مخالفت خود با "گفتمان امپریالیسم" و مبارزات و جنبش های استقلال طلبانه در کل را با اشاره به شکست تجارب انقلابات رهایی بخش در قرن گذشته آغاز می کند. البته او بحث هایش را از زبان و عملکرد نسل جدید بیان می کند که به گفته او دیگر حاضر نیستند تجارب پدران و مادران خود را تکرار کنند. زیرا نسل قبلی با کسب استقلال پس از تحمل هزینه سنگین به جایی نرسیدند و دوران تلخی را تجربه کردند. بنابراین ترجیح می دهند که به طرف استعمارگرا نشان روی بیاورند و بطور مشخص با امپریالیسم آمریکا و کشورهای غربی و ناتو و امثالهم متحد و یا "هم پیمان" شوند. نمونه آنها بصورت غلیظش لیبی است و بصورت رقیفش شعار "اوباما یا با اونا یا با ما" که به قول او در "جنبش سبز ایران" سر داده شده است.

اما سوالی که پیش می آید این است: آیا ماهیت استقلال طلبانه و یا ضد استعماری (ضد امپریالیستی) این جنبش ها باعث شکست آنها شده است یا ماهیت منحرف و فاسد و مرتجعانه رهبران فرصت طلب و وابسته آنها؟ تجربه انقلاب ایران در پیش روی ما است.

مردم ما در سال ۱۳۵۷ علیه امپریالیسم و رژیم وابسته به آن برخاستند و قیام کردند. اما یک نیروی مرتجع و واپسگرا و زن ستیز به خاطر همان بند و بست هایی که خانم احمدی از فواید آن در این نوشته بسیار گفته است رهبری انقلاب مردم را دزدید و زندگی مردم را به خاک و خون کشاند. آیا راه مردم اشتباه بود و یا فرصت طلبی و بند و بست های یک نیروی مرتجع اسلامی که برای رسیدن به قدرت به همه کار دست زد؟ جمع بندی نوشین احمدی از نسل و انقلاب گذشته وارونه است یعنی جنبه استقلال طلبی مردم را عامل شکست می داند در حالیکه رهبری آترا نیروهایی زیرک و هنرمند به جنبش های اجتماعی معرفی می کند و جنبش های اجتماعی را فرا می خواند که از این رهبران مرتجع و وابسته که با زد و بند با امپریالیستها به قدرت رسید، بیاموزند!

خانم احمدی همین مسئله را بهانه کرده و "گفتمان کلاسیک «امپریالیسم»» (را) که زائیده گفتمان چپ در قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی" می داند، باعث و بانی این بدبختی ها به حساب

می آورد. اولاً: امپریالیسم نه ساخته و پرداخته ذهن "چپ سنتی" بلکه یک نیروی مادی، موجود و واقعی با یک عملکرد مشخص بوده است که وجود آن و عملکردهایش در بیش از یک قرن گذشته بطور روز افزونی بیشتر و بیشتر توسط جوامع و افراد در گوشه و کنار جهان احساس می شود. جالب آنجاست که نیروهایی که واقع گرایی و واقع بینی ورد زبانشان شده است، بطور حیرت آوری منکر وجود آن می شوند. ثانیاً واقعیت امپریالیسم نه توسط چپ بلکه اتفاقاً توسط خود اقتصاددانان بورژوازی اولین بار بکار برده شده است. اما آنها تلاش داشتند که ماهیت امپریالیسم را تنها در عرصه کشور گشایی و نظامی محدود کنند. در حالیکه چنین عنوان یک رهبر و تئوریسین کمونیست تلاش کرد جنبه ها و عملکردهای اقتصادی و اجتماعی آن همراه با عملکردهای نظامی و تغییر و تحولاتی که در عرصه جهانی سبب شده است را نشان دهد و بدین وسیله درک درست تر و دقیق تری از عملکرد امپریالیسم در عرصه بین المللی بدهد.

حتی اگر برخی افراد و یا نیروها تنها جنبه استعمارگرانه امپریالیستی را دیده و یا می بینند. نوشین احمدی این جنبه آن را هم نیز نادیده می انگارد. اما سوال اینجاست که چرا نوشین احمدی اینگونه تلاش می کند که نه تنها گفتمان ضدیت با امپریالیسم بلکه گفتمان امپریالیسم را در کل رد کند و آنرا زاینده ذهن کمونیستها بداند؟ زیرا در آنصورت آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای امپریالیستی به کشورهای معمولی تبدیل می شوند که تنها از دیگران قدرتمندترند و پتانسیل کمک و همکاری دارند و لازم است که با آنها مناسبات و روابط دیپلماتیک برقرار شود. بنابراین اگر آمریکا و ناتو در لیبی دخالت نظامی می کنند، به خاطر "کمک های بشردوستانه است" و نه به خاطر منافع امپریالیستی، "به خاطر جواب به فریاد نسل جوانی است که می خواهد از شر قذافی رها شود" و نه به قدرت رساندن گروهی از مرتجعترین نیروهای وابسته که بعنوان یک دولت دارند سرهم بندی می کنند که به خورد مردم لیبی بدهند. "تیز هوشی ها و هنر نمائی های دیپلماتیک" است که پای نیروهای نظامی و ناتو را به آنجا باز کرده است و نه کنترل و تقسیم نفت و منابع لیبی میان غارتگران امپریالیستی!

بنابراین با یک جمع بندی مبتنی بر واقعیت می بینیم که، علت شکست بسیاری از جنبش

های استقلال طلبانه، استقلال طلبی و مبارزات ضد امپریالیستی اشان نبود بلکه دلیل این بود که رهبری این جنبش ها مستقل نبودند و به دلایل متفاوت ایدئولوژیکی و یا پراگماتیستی برای استفاده از تضادهای بین کشورها و قطب های امپریالیستی شرق و یا غرب، با بلوک متقابل سمت گیری کردند. و هنگامی که با مبارزات مردم یک امپریالیسم به زانو در می آمد اسیر امپریالیسم دیگری می شدند. این مسئله در مورد یکی از شاخص ترین این مبارزات یعنی ویتنام صادق است. نمونه مهم دیگر آن افغانستان است که رهبری مرتجع مذهبی و سرور آن سرمست از منابع مالی و نظامی قدرتهای امپریالیستی غرب و وابستگان مرتجع منطقه ای، پای مرتجعین جهانی و منطقه ای را به آنجا باز کرد و جنگ های خانمان برانداز را بر مردم این کشور تحمیل کرد که ادامه همان وضع تا به امروز ادامه دارد و اوضاع نه تنها بهتر نشده که روزبروز بدتر می شود.

۲- گفتمان "جدیدی" که نوشین احمدی جایگزین گفتمان ضد امپریالیستی می کند.

بخش مهمی از بحث های نوشین احمدی بر سر استفاده از "فرصت های خارجی" است، و در حقیقت تمام تلاشش این است که منکر امپریالیسم شود و با تکیه بر آن ناکارآمد و واهی بودن "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" را پیش گذارد. در نتیجه آلترناتیوی را که پیش می گذارد استفاده از فرصت های خارجی با ویژگیهای "جدید" است.

"از این رو در شرایط کنونی، گفتمان کلاسیک ضدیت با امپریالیسم و تمدن غرب، یکسره همه «فرصت ها و امکانات» بالقوه و بالفعل را در دیپلماسی بین المللی، از مردمی که به دموکراسی و عدالت و برابری چشم دوخته اند سلب می کند. اتفاقا ما امروز نیازمند گفتمان تازه ای هستیم که به جای آن که «تضاد برانگیز» و مبلغ نفرت و دشمنی با این یا آن کشور باشد بتواند در عین حال که «امکانات و فرصت های بالقوه» دیپلماسی بین المللی و افکار عمومی جهانی و دولت های غربی را رد نمی کند (و اتفاقا از آن به نحو احسن استفاده می برد)، اما مفهوم «تفاوت منافع» را با تیزی و آینده نگری ببیند و بتواند آن را به خوبی تبیین کند، و در ادامه، از تفاوت منافع، با هنرمندی دیپلماتیک، در جهت «منافع ملی» سود

برسد. متأسفانه امروز نیروهای سیاسی اجتماعی که حامل گفتمان چپ سنتی یا گفتمان ملی‌گرایی سنتی هستند گویی فاقد این ویژگی‌های انعطاف‌پذیر هستند، ولی بی‌شک اگر یک جنبش و نیروی قوی اجتماعی با چنین گفتمان غیرخصمانه با دیگر کشورها اما هوشیار و متعهد به منافع ملی به وجود آید، می‌توان امیدوار بود که جنبش‌های اجتماعی به ویژه جنبش زنان کشورمان، مسیری تازه و متفاوت را تجربه خواهد کرد"

نقل قول بالا هسته بحث نوشین احمدی را در خود فشرده دارد، بر رد "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" تأکید می‌کند و گفتمان "جدیدی" را که بر اساس تفاوت منافع میان دولت‌هاست و باید از این تفاوت منافع با "هنرمندی دیپلماتیک" سود برده شود را پیش می‌گذارد. نوشین احمدی ادامه می‌دهد که: "تضاد منافع دولت‌های گوناگون در سراسر جهان، (چه در زمان جنگ سرد و چه در حال حاضر)، همواره بستر بهره‌وری از «امکانات و فرصت‌های خارجی» را برای جنبش‌های اجتماعی، فراهم نموده است. اما آنچه که امروز را از دیروز متفاوت کرده آن است که منابع و امکانات و فرصت‌های خارجی برای جنبش‌های اجتماعی در کشورهای منطقه، بر خلاف دوران جنگ سرد متکثرتر از قبل شده است."

هم‌رد خصمانه "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" و هم‌طرح "استفاده (هنرمندانه) از امکانات خارجی" در کنار هم بروشنی نشان می‌دهد که راهی که در مقابل مردم و جنبش‌های اجتماعی از طرف نوشین احمدی گذارده می‌شود چیزی جز مماشات و اتحاد با قدرت‌های بزرگ امپریالیستی نیست. البته تحت نام استفاده از تضاد منافع دولت‌های گوناگون. بر کسی پوشیده نیست که منظور از کشورهای گوناگون (علیرغم نام بردن از ایران و ترکیه) همان چند کشور قدرتمند دنیا یعنی امپریالیسم آمریکا و اروپا است. و مثال‌های برجسته نوشین احمدی در نوشته‌اش در مورد لیبی و ایران نشان‌دهنده این درک است. نوشین احمدی تلاش می‌کند که برخی از نتایج تجارب مربوط به چنین "رویکردی" را وارونه جلوه دهد.

تاریخ مبارزات مردم در ایران و جهان پر از تجاربی است که در آنها تلاش شده است از امکانات و فرصت‌های خارجی استفاده شود و در بیشتر موارد به وابستگی به یکی از آن کشورها و در خدمت منافع آنان منجر شده است. گذشته از مواردی که رهبران چنین جنبش‌هایی بخاطر موقعیت طبقاتی‌اشان خود را در بست در خدمت نیروهای امپریالیستی قرار داده

اند، موارد بسیاری در تاریخ موجود است که چنین رویکردی از زاویه استفاده از تضاد منافع بین کشورها پیش گذاشته شده است. و موضوع این نیست که آنها از هنر دیپلماسی بی بهره بوده اند و یا حتی منافع ملی را نیز فراموش کرده اند. مسئله داشتن هنر دیپلماسی و از در دوستی در آمدن نیست. مسئله وجود قدرت هائی است که حداقل در دو قرن گذشته نشان داده اند بخاطر منافع امپریالیستی اشان یک قدم به عقب ننشسته اند و بر همین پایه حتی جنگهای خانمان برانداز جهانی را راه انداخته اند و زندگی میلیونها نفر از مردم جهان را به خاک و خون کشانده اند. این بخشی از ضرورت وجودی آنها بوده است و قدرت نظامی و اقتصادی اشان ضامن پیشبرد سیاست اشان بوده است.

تصویر کودکانه ای که نوشین احمدی از روابط قدرت در جهان بطور آگاهانه در این نوشته می دهد، تلاش دارد این تصور را به خواننده بدهد که گویا کشور های سرمایه داری امپریالیستی، در ارائه «فرصتها و امکانات» برای جنبش های اجتماعی، باهم به رقابت بر خاسته اند! این قدرت های جهانی جمعی ابله هستند که تنها جنبش های اجتماعی می توانند با هوشیاری از امکاناتشان استفاده کنند بدون اینکه استقلال خود را از دست دهند! تصویری که نوشین احمدی از کارکرد نظام امپریالیستی ارائه می دهد، خلاف حقیقت است. امپریالیست ها نیروی نا آگاهی نیستند که گول دوستی و هنرنمایی های این و آن را بخورند. یا نیرویی مستقیم و آشکارا در خدمت آنها قرار می گیرد و یا غیر مستقیم. منافع امپریالیستی آنها همه چیز را تعیین می کند. آنها با گفتمان ما برای راه اندازی جنگ تحریک نمی شوند. بلکه این منافع آنهاست که آنان را به پای راه اندازی جنگ های امپریالیستی و یا انواع و اقسام جنگهای منطقه ای خواهد کشاند و یا حتی نوکران و وابستگان دیروز خود را با جنگ و کودتا سر به نیست می کنند. وقتی منافع آنها ایجاب کند حتی اگر تحریک نشده باشند، به جنگ و کودتا می پردازند، وقتی نیرویی در خدمت منافع آنها قرار بگیرد حتی اگر هم به آنها ناسزا بگوید مطمئنا تحریک نمی شوند. شعارهای ظاهری و عوام فریب ضد آمریکائی جمهوری اسلامی و دیگر نیروهای مرتجع اسلامی شاهدهی است بر این مدعا. برای امپریالیست ها در بیشتر مواقع مهم نیست که در ظاهر به آنها ناسزا گفته شود بشرط آنکه منافع آنها یعنی تامین مافوق سود و ستم و استثمار افسار گسیخته حفظ شود. در حقیقت

آنها تابع و برده منافع امپریالیستی خود هستند.

نکته جالب اینجاست که نوشین احمدی می گوید: اما آنچه که امروز را از دیروز متفاوت کرده آن است که منابع و امکانات و فرصت های خارجی برای جنبش های اجتماعی در کشورهای منطقه، بر خلاف دوران جنگ سرد متکثرتر از قبل شده است".

اولا این خلاف واقعیت است چون اگر در دوران جنگ سرد برخی نیروها این فرصت را داشتند که از این تضاد منافع بین دو کمپ امپریالیستی استفاده کنند که بر اثر به اصطلاح تطابق منافع به یکی از این دو قطب ملحق شوند و یا اینکه به بند بازی بین این دو قطب پردازند؛ با بسته شدن این شکاف این امکان بسته تر شده است. اینک که امپریالیست های غربی خود را پیروز جنگ سرد می دانند تلاش می کنند تا با نیروهایی که در دوران جنگ سرد خود را در اختیار غرب نگذاشته بودند و یا احتمالا سرکشی هایی می کردند به تصفیه حساب پردازد. بعبارت دیگر امپریالیسم آمریکا و غربی ها چیزی کمتر از یک وابستگی کامل را نمی خواهند. جمهوری اسلامی که برای دورانی تلاش می کرد با استفاده از این بندبازی ها نرخ خود را نیز بالا ببرد حال دیگر مصرف گذشته اش را برای امپریالیست ها ندارد و در این شرایط در محاصره افتاده است. اما با وجود آن هنگامی که جنبش مردمی ایران در اوج خود بود و انتخابات قلابی سال ۸۸ مشروعیت جمهوری اسلامی را در چشم مردم ایران و جهان بزیر سوال برد، این مدودیف و اوباما بودند که به داد جمهوری اسلامی و رئیس جمهورش رسیدند و عملا با علم کردن مسئله هسته ای و منحرف کردن افکار عمومی درجهان، به آن مشروعیت بخشیدند و موضع خود را روشن کردند. موضع عربانی که بارها و بارها برای مردم ایران و جهان روشن شده است. آنها بروشنی اعلام کرده اند که در حساس ترین مواقع در برابر فریاد عادلانه و آزادیخواهانه مردم به کمک سرکوبگران و بدنبال محکم کردن منافع خود هستند.

همین آمریکا و امپریالیست های متحد آن بودند که قبل از اینکه انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ عمق بیشتری یابد راه را برای به قدرت رسیدن مرتجعین اسلامی هموار کردند و با دستپاچگی با آنها به توافق رسیدند. و هنگامی که جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ بیرحمانه انقلاب و انقلابیون را سرکوب و قتل عام می کرد (از جمله قتل عام زندانیان سیاسی در سال

۶۷) با سکوت رضایت بخش خود مهر تاییدی بر آن نهادند و خبری هم از مجامع و موسسات حقوق بشریشان نبود. بگذارید این مسئله را روشن کنیم که امپریالیستها در طول تاریخ با نیروهائی متحد شده اند و به توافق هایی رسیده اند. اما شرط این اتحاد این بوده که در درجه اول این نیروها در خدمت منافع آنان و تامین آن قرار گیرند. و در عین حال این نیروها قدرت سرکوب مردم آزادیخواه و استقلال طلب را نیز دارا باشند و با سرکوب و جنایت جلوی تغییرات واقعی و بنیادین را بگیرند.

نیروهای مرتجع جمهوری اسلامی (یا بقول نوشین احمدی جنبش اسلام سیاسی) و یا نیروهائی از قبیل القاعده بخاطر دشمنی شان با کمونیست ها و نیروهای مترقی و آزادیخواه در دهه ۸۰ میلادی بزرگترین متحد قدرتهای بلوک غرب علیه بلوک شرق شدند و در همان زمان در مقابل انقلاب و مبارزات آزادیخواهانه در کشورهای خود ایستادند. این مسئله چه در ایران و چه در افغانستان اتفاق افتاد. حالا شما خانم احمدی بگوئید در این میان یعنی در نتیجه اتحاد نیروهای ارتجاعی با امپریالیست ها و بکار برد دیپلماسی هنرمندانه اشان، مردم چه سودی بردند؟ جز سرکوب و کشتار، جز فقر و فلاکت، جز جنگ و آوارگی، جز فرودستی مطلق زنان؟ شکی نیست که رهبران و نیروهای مرتجع در این میان به قدرت می رسند و به مال و منالی، اما صحبت بر سر این رهبران مرتجع نیست و نبوده است. سوالی را که باید پاسخ گفت اینست که مردم چگونه به خواسته های واقعی خود یعنی ساختن جامعه ای بدون ستم و استثمار می رسند؟

واقعیت اینست که در سطح جهان رویکردهای گوناگونی مطرح است. یک رویکرد که ممکن است برای مرتجعین کاربرد داشته باشد، برای یک نیروی مردمی واقعی قابلیت مصرف ندارد. ممکن است بین غرب و شرق بر سر منافع مردم معامله شود، بین نیروهای امپریالیستی و اسلام سیاسی علیه کمونیست ها و مردم و انقلاب معامله شود، برای امپریالیست ها، جمهوری اسلامی و القاعده و غیره کاری ندارد با هم هم پیمان شوند و برای منافع اشان مردم را قتل عام کنند. اما نیروهای انقلابی و مردمی بر سر منافع مردم و خواسته های بر حق اشان با دشمنان شان به توافق نمی رسند.

اما نوشین احمدی خراسانی با این مسایل کاری ندارد، معضل واقعیش آرمانگرایی است و

همچون گذشته آن را عامل شکست جنبش مردم می داند و در مقابل آن بار دیگر راه شکست خورده ای که مردم را از چاله به چاه می اندازد را در برابر جنبش های اجتماعی قرار می دهد. تاریخ مکررا نشان داده است که در نتیجه این گونه دیپلماسی های هنرمندانه، این امپریالیست ها و قدرت های بزرگ بوده اند که جنبش های مردمی را در خدمت منافع خود گرفته و دست آخر قربانی منافع آزمندانه امپریالیستی خود کرده اند و نه بالعکس. این را هم انقلاب مردم ایران، مبارزات مردم افغانستان، مبارزات مردم کردستان، مبارزات مردم فلسطین و هم دهها و بلکه صدها تجربه دیگر در عرصه جهانی فقط در یک قرن اخیر نشان داده است. بنابراین اینجا چه کسی با اینگونه دیپلماسی های هنرمندانه تلاش می کند بر سر خود و مردم کلاه بگذارد؟ نوشین احمدی بطور غربی استدلالت می کند که تبلیغ انقلاب و حتی کار افشاگرانه ای که ممکن است ضد دخالت خارجی باشد می تواند باعث گردد مردم جوامع استبداد زده به پذیرش مداخله نظامی تن در دهند.

" اگر قرار باشد «انقلاب به هر قیمت و با هر خشونت» جایز باشد آن گاه در بود پتانسیل های لازم برای انقلابی مردمی و با وجود سرکوب های گسترده، آیا فکر نمی کنید که گسترش گفتمان «مشروعیت بخشی به خشونت» در سایه سیاست افشاگری محض (آن هم با جهت گیری منزوی سازی و گسترش تخاصم بین المللی)، سر آخر باعث گردد مردم جوامع استبداد زده منطقه به جای روی آوردن به «انقلاب»، به ناگزیر منفعل شده و راهی به جز پذیرش «مداخله نظامی» مقابل خود نبینند و نهایتا به آن تسلیم شوند؟" «مداخله نظامی» مقابل خود نبینند و نهایتا به آن تسلیم شوند؟"

شکی نیست که تحولات جامعه با توجه به تنوع تضادها به هر مسیری ممکن است کشیده شود. هنگامی که مردم از همه چیز رژیم و سرکوب هایش و از "رهبرانی" که مردم را بسوی چنین دژخیمانی سوق می دهند به تنگ آیند، ممکن است بخشی از مردم در مقابل مداخله نظامی خنثی بمانند و یا حتی از آن دفاع کنند. یا ممکن است بخشی از مردم هنگام مداخله نظامی علیرغم تنفرشان از رژیم حول آن حلقه زنند و خلاصه بازار دیپلماسی های هنرمندانه داغ شود. اما هیچکدام از اینها، نیروهای مترقی و انقلابی و مردمی را مجاز نمی کند که بدنبال آن باشند تا نان را به نرخ روز بخورند. نیروهای مردمی را مجاز نمی کند حقایق را در مورد

ارتجاع و امپریالیست نگویند و راه درست و صحیح را در سرنگونی آنان پیش نگذارند و به توهم پراکنی مشغول شوند. شکی نیست که انتخاب راه های صحیح که بر منافع مردم و واقعیت منطبق است با راههای پراگماتیستی فرق دارد، با مشکلات عدیده ای باید دست و پنجه نرم کند، با دشمنان واقعی در عرصه ملی و بین المللی روبروست، شکست و پیروزی در بر دارد، اما راه میانبری برای رسیدن به رهایی واقعی که به نفع مردم باشد، وجود ندارد.

۳- تز دیپلماسی هنرمندانه و جنبش زنان:

در اینجا منظور رد هرگونه انعطاف در مناسبات و روابط خارجی میان دولت ها نیست. یک دولت مردمی مناسبات خود با دیگر کشورها و حتی قدرت های بزرگ را بر اساس حفظ اصول در عین حال انعطاف پذیری دنبال می کند. اما اینجا بحث نوشین احمدی خراسانی بر سر دولتها نیست بلکه بر سر جنبش های اجتماعی و بطور مشخص جنبش زنان است که از قدرت دولتی برخوردار نیستند. حتی باید بگوییم که بحث بر سر این نیست که جنبش های اجتماعی قدرتمند در هیچ شرایطی نمی توانند و نباید به توافقات بین المللی مبادرت کنند، اما بشرط این که چنین توافقاتی در هیچ دوره ای منافع پایه ای مردم را زیر پا نگذارد. اما بحث نوشین احمدی آنرا به مثابه یک راهکار "جدید" و در مقابله با "گفتمان ضدیت با امپریالیسم" قرار می دهد یعنی این که امپریالیسم به مثابه یک دشمن حذف شده است.

این بحث ها بخصوص در اوضاع کنونی برای جنبش زنان به چه معنی است؟ با توجه به بحث های نوشین احمدی در عرصه داخلی، جنبش زنان موظف است که بدور از خشونت برای "تغییر و اصلاح رفتار حاکمیت" و حک و اصلاح رژیم فعالیت کند، و در عرصه بین المللی از امکانات خارجی بهره برداری کند که در این میان "تضاد منافع میان دولت های گوناگون در سراسر جهان بستر بهره وری از «امکانات و فرصت های خارجی» را برای جنبش های اجتماعی، فراهم نموده است." این مسئله می تواند به دو جهت گیری بیانجامد. یا تلاش و وسیله قرار دادن جنبش زنان برای آشتی دادن و حل و فصل اختلافات رژیم با امپریالیست ها و نشان دادن اینکه همه چیز تیره و تار نیست و می توان با وجود این رژیم به حقوق زنان دست یافت. که در این صورت این مسئله به معنی تبدیل کردن جنبش زنان به زائده رژیم

جمهوری اسلامی در عرصه ای بین المللی است. و یا می تواند بدین معنی باشد که با استفاده از اختلافات دولت های قدرتمند با رژیم جمهوری اسلامی با آنها بر علیه جمهوری اسلامی متحد شود. و به کمک آنها برای حقوق زنان مبارزه کند. البته همانگونه که می دانیم با توجه به تجارب امپریالیست ها آنها براحتی از این مسئله به مثابه اهرم فشاری علیه جمهوری اسلامی برای پیشبرد منافع خود استفاده خواهند کرد تا بتوانند معاملاتی را با جمهوری اسلامی انجام دهند و یا حتی در شرایط معینی ممکن است آنها برای مداخله نظامی به ایران بهانه کنند. و این صورت جنبش زنان به زائده امپریالیسم آمریکا و یا هر قدرت بزرگ دیگر تبدیل خواهد شد.

فقط کافی است به موقعیت زنان افغانی و عراقی پس از کار برد دیپلماسی استفاده "از فرصت ها و امکانات" امپریالیستی نگاهی گذرا بیاندازیم و ببینیم که چگونه زنان این دو کشور در بدترین شرایط قرار گرفتند و در عراق موقعیت زنان به مراتب بد تر از زمان صدام حسین شده است. بررسی موقعیت زنان این دو کشور به روشنی نشان می دهد که بکار برد "هنرمندی دیپلماتیک" با هیچ امپریالیستی نمی تواند حتی یک زن را در جهان آزاد کند. اتحاد آمریکا با زن ستیزترین نیروهای واپسگرا در افغانستان و عراق که در پی استفاده از "فرصت ها و امکانات" دول غربی بودند نشان داد که منافع این دول سرمایه داری چگونه در ضدیت آشکار با منافع زنان و مردم این مناطق قرار دارد و چگونه اینان حاضرند برای تامین منافع خود و بسط و گسترش سرمایه جهانی هزاران نفر را قتل عام کنند، مردم را به جان یکدیگر بیاندازند، زنان را به برده مبدل کنند، منابع ملی را چپاول کنند و هر چه بیشتر این کشورها را به انقیاد در آورند.

بنابراین نوشین احمدی با چنین دیپلماسی هنرمندانه ای که به عنوان دورنمای "جدید" در مقابل ضدیت با امپریالیسم به پیش گذاشته است، دو راه را در مقابل جنبش زنان قرار می دهد: یا به زائده رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی تبدیل شدن و یا به زائده قدرتهای امپریالیستی که در به اسارت درآمدن زنان و ادامه آن در قید دولت های مذهبی نقش مهمی بازی کرده اند. نوشین احمدی راه مقابل را خواب و خیال و آرزوهای بزرگ و دست نیافتنی می انگارد. بدین ترتیب آرزوهای بزرگ که همانا رهایی کامل زنان است را ممنوع اعلام می

کند و خواسته های رقیق شده و حقیر که از درگاه حاکمان عصر گدایی می شود را در مقابل آن می گذارد تا اوج "واقع بینی" و "واقع گرایی" به نمایش گذاشته شود! آیا این دورنما کلاه گذاردن بر سر خود و زنان و مردم نیست؟

در مقابل دورنمای دیگری قرار دارد. دورنمایی که سرنگونی رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی را بعنوان عامل اصلی فرودستی زنان اولین قدم در راه رهایی زنان در دستور مبارزاتش قرار داده است. دورنمایی که با زنان هم سرنوشت خود در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی برای برچیده شدن نظام مردسالار حاکم بر این کشورها مبارزه ای مشترک را به پیش می برند. دورنمایی که تاکتیک هایش را در خدمت به استراتژی رهایی کامل زنان و کل بشریت بکار می بندد.

زنان در ایران برای دگرگونی واقعی در موقعیت شان تنها یک راه داشته و دارند و آن سازمان دادن مبارزه از پائین توسط زنان و دیگر توده های زحمتکش و همچنین جلب حمایت زنان و همه مردم در کشورهای دیگر و اتکا به ایده و راهی که مبرا از هر گونه سرسپردگی به نیروهای ارتجاعی داخلی و خارجی باشد. در نتیجه هر گونه مماشات و سازشکاری با امپریالیست ها تحت عنوان بکاربرد تاکتیک هنرمندانه تنها می تواند زمینه ساز بیشتر و بیشتر وابستگی و عقب ماندگی و ستم و استثمار وحشیانه در کشور شود.

بیراهه ای دیگر در مقابل جنبش زنان!

لیلا پرنیان

از آنجا که جنبش زنان در طی بیش از سی سال مبارزه علیه رژیم زن ستیز جمهوری اسلامی، خود را بعنوان نیرویی مهم تثبیت کرده است، هیچ نیروئی نمی تواند در برنامه و اهداف خود این نیروی اجتماعی را در نظر نگیرد. به همین دلیل امپریالیست های غربی سعی دارند با اتکا به گرایشات رفرمیستی زنان که در صدد تغییرات جزئی در موقعیت شان می باشند، راه حل های خود را پیش گذاشته و تحمیل کنند و از طریق سامان دهی آنان، این بخش را در مقابل جنبش انقلابی و رادیکال زنان قرار دهند. در مقابل، زنان رفرمیست با طرح "مساله دموکراسی و انتخابات آزاد" (۱)، "بهره بردن از امکانات خارجی ها" (۲) به مثابه خواسته های زنان، خود را عملا در خدمت طرح ها و نقشه های امپریالیستهای غربی قرار داده اند.

"بهار" عربی و مبارزات مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا و نقش زنان در این مبارزات، (خصوصا در تونس و مصر) و تغییر و تحولات پس از آن، زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی را برآن داشت که هر چه بیشتر بر تلاش هایشان برای نزدیکی به دول غرب بیافزایند. درعین اینکه کماکان چک و چانه زدن بر سر خواسته های کوچک و حقیر در مورد زنان را در چارچوب نظام زن ستیز جمهوری اسلامی به پیش می برند.

خیزش توده های عاصی علیه رژیم های دیکتاتوری در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا، و دخالت های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها برای شکل دادن به حکومت های "جدید" از طریق انتخابات "آزاد" در این کشورها، آب از لبان بسیاری از "مخالفین" جمهوری اسلامی روان کرده است و بر شدت فعالیت هایشان برای مقبول جلوه دادن خود نزد امپریالیست ها افزوده اند. در همین راستا است که اینان بلندگوی نهادهای امپریالیستی در مورد "دموکراسی

و حاکمیت صندوق رای" شده اند و مدل آفریقای جنوبی و سوریه را بعنوان الگو به مردم معرفی می کنند. صف این "مخالفین" را نیروهای رنگارنگ از "کنشگران" زن، سلطنت طلب ها، بازجوها و پاسداران "سابق"، مجاهدین و... تشکیل داده است.

اما مساله ای که این "مخالفین" سعی در پنهان داشتن آن می کنند این است که چه تغییری در زندگی میلیون ها زن و بطور کلی مردم در کشورهای عربی پس از انتخابات "آزاد" بوجود آمد؟ انتخابات به اصطلاح آزادی که نه هیچ قرابتی با انتخابات مردمی دارد و نه بوئی از آزادی برده است، بلکه مرتجعین مذهبی به همراه وابستگان با سابقه امپریالیست های غربی دستچین شده در مقابل مردم قرار داده شد تا مردم "انتخاب" کنند. اگر در مصر مردم مجبور شدند بین سران مرتجع ارتش و اخوان المسلمین متحجر و زن ستیز که در پی پیاده کردن شریعت اسلامی است، یکی را انتخاب کنند، در لیبی مردم عملا از این انتخابات قلبی هم محروم بودند. چرا که امپریالیست ها از تلفیق صف مرتجعین اسلامی و قبیله ای، دولت مورد نیازشان را سازمان دادند و به مردم تحمیل کردند. آن چه بوضوح می توان از "حاکمیت صندوق رای" این کشور ها دید این است که این انتخابات "آزاد" توانست به درجات زیادی جان دوباره ای را به دستگاه دولت های ارتجاعی ببخشد و به مثابه پلی بین مردم با عقب افتاده ترین و زن ستیز ترین نیروها عمل کند.

ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در این کشورها دست نخورده باقی ماند و به روشنی نشان داد که از درون "حاکمیت صندوق رای" که امپریالیست ها و مرتجعین رنگارنگ در این کشورها بر پا کردند، نمی تواند تغییر و تحول واقعی یعنی سرنگونی دولت طبقاتی که اسارت و فرودستی زنان، فقر و فلاکت برای اکثریت مردم، استثمار وحشیانه، سرکوب، نابرابری و... را تولید و بازتولید میکند، حاصل گردد. مبارزات مردم در خاورمیانه و شمال آفریقا بیان نارضایتی عمیق آنان از نظام های بشدت ضد مردمی شان بود. اما از همان ابتدای مبارزات توطئه چینی امپریالیستها علیه این مبارزات همراه با نیروهای مرتجع آغاز شد. از آنجا که در هیچ یک از این کشورها بدیلی که در خدمت مردم باشد، نبود و یا آن چنان ضعیف بود که نتوانست مهر خود را بر این مبارزات بکوبد، امپریالیست ها تلاش کردند با اتکا به نیروهای واپس گرای منطقه مسیر مبارزات را منحرف کنند و با سازماندهی بدیل مورد نظرشان نظیر

لیبی و امروزه در سوریه و انتخابات قلابی، انقیاد و اسارت بر مردم منطقه را دو باره حاکم کنند و تلاش کنند که این مبارزات را در خدمت منافع استراتژیک شان در آورند، همان گونه که در سال ۱۳۵۷ در ایران کردند.

بدیل سازی امپریالیستها در ایران و حاکمیت صندوق رای

انعکاس اخبار در مورد تحریم های اقتصادی امپریالیست های آمریکائی و اروپائی و یا هر از چندی تهدید به دخالت نظامی در ایران در رسانه های خبری امپریالیستی در چند سال اخیر سعی در شکل دادن به افکار عمومی مردم جهان دارد. سعی بر این دارند که وانمود کنند که تنها امپریالیستها می توانند مردم را از شر جمهوری اسلامی "رها" کنند. سعی دارند مساله انتخابات و دمکراسی مورد نظرشان را در بین جنبشهای اجتماعی، به موضوع اصلی مبارزه تبدیل کنند. می خواهند به این وسیله مردم را از مسیر اصلی مبارزات خود علیه جمهوری اسلامی منحرف کنند و امید به رهائی از ستم و استثمار را از مردم بگیرند.

در عین حال امپریالیست ها تلاش دارند تا با فشار گذاشتن بر دولت ایران بتوانند برخی از عناصر کلیدی امنیتی- نظامی رژیم جمهوری اسلامی را به صف "مخالفین" بکشاند تا بتوانند با اتکا به آنان و "مخالفین" خارج از کشور "اپوزیسیون" سازی کنند و با تشکیل اپوزیسیون وابسته به خود و یا تحت کنترل خود، بدیل مورد نظرشان را سازماندهی کنند. تشکیل جلسات علنی و مخفی در اروپا و آمریکا توسط امپریالیست های غربی و سازمان دادن نیروهای گوناگونی از ناسیونالیست های کرد، توده ای و اکثریتی ها، اسلامی های "مدرن" سلطنت طلب ها، "کنشگران" زن و... برای درست کردن بدیل در ایران است.

اسم رمز همه جلساتی که تا کنون با هدف ساختن بدیل مورد نظرشان در کشورهای اروپائی و آمریکائی برگزار شده است، "اتحاد برای دمکراسی و انتخابات آزاد" (۳) نام دارد. از آنجا که در ایران و اکثر کشورهای "جهان سوم" دیکتاتوری عنان گسیخته بر مردم این کشورها اعمال می شود، استفاده از کلمه دمکراسی و انتخابات آزاد می تواند فریبنده بوده و از محبوبیت برخوردار باشد و بسیاری از ناآگاهان را به طرف خود جلب کند. در همین راستا

است که این "مخالفین" در جلساتی که از جانب امپریالیستها و یا نهاد های وابسته به آنان برگزار می شود، شرکت می کنند و تمام هم و غم شان این است که نشان دهند که در پیشبرد اهداف امپریالیست ها در بین مردم کوشا هستند. به همین دلیل است که در دوره اخیر با تبلیغات مسموم "مخالفین" جمهوری اسلامی در مورد "دمکراسی و حاکمیت رای" و آن چه در عراق و کشورهای عربی رخ داد، روبرو می شویم. می گویند: "دمکراسی در کردستان عراق... در جهت دمکراسی برای عراق قرار گرفت و اگر کردستان عراق و دمکراسی در آن تضعیف بشود، دمکراسی در عراق تضعیف می شود... (۴) و یا این که "بنیاد پالمه با سیاست بی طرفی درسیاست بین المللی تجارب گرانبھائی دارد در رسیدن به دمکراسی در کشورهای مختلف دنیا... ما می خواهیم با آنها بنشینیم و از تجربیات آنها استفاده کنیم. اولین کار آنها کنگره آفریقای جنوبی بود، گذار دمکراسی در پرتغال و آخرین کاری که کردند، نزدیک کردن دمکراسی خواهان سوری بود، همه این ها تجربیاتی ذیقیمت اند و... (۵)

اما آنچه در نتیجه اشغال نظامی عراق و افغانستان نصیب مردم شد، تشدید ستم جنسیتی و استثمار وحشیانه و ویران شدن کل این کشورها بوده است. و انتخابات "آزاد" در مصر، لیبی و تونس و... به روشنی روز نشان داد که مردم و بخصوص زنان در این کشورها نه تنها به هیچ یک از خواسته های اولیه خود نرسیدند بلکه به عقب رانده شدند. انتخابات و دمکراسی مورد حمایت امپریالیستها در این کشورها فقط و فقط در خدمت بازسازی و تعمیر نظام های ارتجاعی و ضد زنی قرار گرفت که بوسیله مبارزات مردم شکاف عمیق برداشته بود.

زنان و انتخابات "آزاد" در کشورهای عربی

در تمامی این کشورها از مصر تا لیبی انتخابات "آزاد" مورد حمایت امپریالیست های غربی باعث به قدرت رسیدن نیروهای اسلامی بنیادگرا شد. اخوان المسلمین و سلفی ها در مصر و حزب النهدا در تونس نقش چندانی در مبارزات مردم نداشتند. آنها از کمک امپریالیست ها و کمک های مالی گسترده عربستان سعودی و امیرنشین های خلیج فارس بهره جستند. آنها همچنین با سوء استفاده از دین و مذهب و همچنین از ضعف و عدم وجود نیروهای انقلابی که فاکتوری مهم و تعیین کننده است، توانستند سازمان یافته ترین نیروها در این کشورها

شوند و بطور ناگهانی در دولت های جدید نقش مرکزی بیابند.

در مصر ارتش و نیروهای اسلامی در درجه اول تلاش دارند تا سیستم وابسته و کهنه با همه ارزش هایش که بر حول سیاستهای ضد زن دور می زند را محافظت کنند. این نیروها علیرغم اختلافات شان بر سر قدرت بیش از هر چیز در مورد سیاست های ضد زن متحدند. زیرا که این جهت گیری نقش مستقیمی در انسجام یابی سیستم و مناسبات کهنه دارد. ارتش علیه زنان، خشونت بکار می برد و برای پیشبرد آن از دستگاه دولتی استفاده می کند. در حالیکه اخوان المسلمین تلاش می کند تا با استفاده از سنتهای عقب مانده، دین و فرهنگ اسلامی و تقویت آنها سیاست های زن ستیزانه خود را به پیش ببرد و سلفی ها با استفاده از اوباشان غیر رسمی به آزار و اذیت زنان در خیابانها می پردازد. هر سه نیرو در یک جهت با روشهای متفاوت حرکت می کنند، به بند کشیدن هر چه بیشتر زنان.

در قانون اساسی تونس از سالهای ۱۹۵۶ زنان با مردان برابر بودند. طلاق و حضانت فرزند طبق قوانین مدنی بررسی می شد. اما از زمان بقدرت رسیدن جریانات اسلامی در تونس به این حقوق اولیه و ابتدائی حمله شد. حزب النهدا در پیش نویس قانون اساسی اش زنان را "مکمل مردان" گذاشته است. به دلیل همین برخورد واپس گرا و زن ستیز به زنان است که هزاران زن در ۱۳ اوت ۲۰۱۲ در تونس به خیابانها ریختند و با طرح این شعار که تونس را با حمله به حقوق زنان به عقب نکشانید، ضدیت خود را با این پیش نویس قانون اساسی اسلامی ها اعلام کردند.

امپریالیست های غربی در لیبی با پیش بردن جلسات سری با رهبران ارتجاعی و هم چنین مسلح کردن شان و حمله نظامی تحت نام "دفاع از مردم و انقلاب لیبی" رژیم جدید اسلامی و زن ستیز خود را به قدرت رساندند. دولت تازه به قدرت رسیده، جشن پیروزی خود را با حمله به زنان با آزاد کردن چند همسری برای مردان آغاز کرد. در مقابل این حکم ارتجاعی و پوسیده دولت دست نشانده در لیبی، هیچ صدای مخالفتی از جانب دول غربی مبنی بر پایمال شدن حقوق زنان در نیامد. حکومت های اسلامی در افغانستان و عراق محصول مستقیم تجاوز امپریالیستی بودند. همه به یاد دارند که یکی از ادعاهای امپریالیستها در تجاوز و اشغال نظامی افغانستان "آزادی" زنان بود. اشغالگران تلاش کردند با آن چه که "دمکراسی" می

نامند، یعنی برپائی یک انتخابات "آزاد" به این حکومت های اسلامی مشروعیت ببخشند و آنرا تحت عنوان حکومت اکثریت، به مردم جهان معرفی کنند. اما آنچه که این دموکراسی متولد کرد، قانون های اساسی بودند که ستم بر زنان را قانونی و به آنان تحمیل کرد.

بنابراین می توان به خوبی دید که موضوع دموکراسی و انتخابات آزاد و "رهابی" زنان و "حاکمیت صندوق رای" برای امپریالیست های مردسالار غربی و زن ستیزان منطقه ای تنها وسیله ای برای محکم تر کردن زنجیرهای بردگی و تنزل هر چه بیشتر موقعیت زنان بوده است.

زنان و شراکت در قدرت سیاسی

همان طور که گفته شد، جنبش زنان در ایران یکی از قدرتمندترین و پر پتانسیل ترین و در عین حال خطرناک ترین جنبش ها برای حاکمین زن ستیز جمهوری اسلامی ایران و حتا فراتر از آن است. هیچ نیروئی از جمله امپریالیستهای غربی نمی توانند در طرح ها و بدیل سازی های خود در رابطه با ایران آن را نادیده بگیرند. باید این نکته را در نظر داشت که امپریالیستها همواره تلاش دارند که جنبش های اجتماعی را از محتوای انقلابی تهی کنند و به خدمت خود بگیرند. از همین رو سعی دارند با درگیر کردن برخی از "کنشگران" زن در الگوسازی هایشان برای ایران آنان را دخالت دهند که از این طریق بتوانند مسیر مبارزات زنان را منحرف کنند. در ادامه پیشبرد همین سیاست است که از طریق ارتباطات خود با برخی از زنانی که مجیزگوی آنان هستند، به ساختن تشکلاتی در راستای اهداف و منافع خود یاری می رسانند.

بی دلیل نیست که ما می توانیم شاهد آن باشیم که برخی از فعالین گرایش اصلاح طلب به اشاعه نظرات مماشات گر با امپریالیست های مردسالار مثلا "بهره بردن از امکانات و فرصت های خارجی" پردازند و تحت عنوان "قدیمی بودن مبارزه علیه امپریالیسم" مبارزات رادیکال و ضد امپریالیستی را مردود شمارند. این نگرش برای زنان و جنبش زنان ایران این نسخه را می پیچد که جنبش زنان باید از امکانات امپریالیست ها بهره جوید. زنان باید به دنبال "دموکراسی و انتخابات آزاد" باشند. زنان باید "سهام پنجاه درصدی در قدرت سیاسی ای" (۶)

که امپریالیست‌ها در حال شکل دادن بدان هستند، داشته باشند. و در همین راستا است که از "بلوغ و تولرانس اپوزیسیون در درگیر کردن زنان و نمایندگان ملیت‌ها در اجلاس‌ها (یعنی همان جلسات مخفی و علنی دولتی و غیر دولتی امپریالیست‌ها برای ساختن بدیل در ایران) که مفاد و مباحث آن مستقیماً به آینده" (۷) ایران ربط دارد، تشکر می‌کنند.

این طرز تفکر و تبلیغات به حول آن در این دوره حساس به دو دلیل اصلی انجام می‌گیرد: یکم امپریالیست‌های غربی که به دنبال تغییر و تحولی در رژیم جمهوری اسلامی برای منافع خود هستند، زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی را به حساب آورند. دوم اینکه به اشاعه این نظریه پردازند که زنان و بطور کلی مردم نمی‌توانند با اتکا به خود هیچ تغییری در ایران بوجود آورند و باید با نیروهای خارجی متحد شوند و از فرصت‌های آنان سود جویند. (همان خط و نگرشی که امپریالیست‌ها در نبود بدیل‌های انقلابی و یا ضعیف بودن آنان در سطح جهانی و بطور مشخص در منطقه خاورمیانه پیش گذاشته اند.) به همین دلیل هم اینان از "انقلابیون" لیبی (یعنی سران زن ستیز قبایل که شدیداً وابسته به دول غرب هستند) در استفاده از این فرصت و امکانات امپریالیست‌ها دفاع کرده و آن را الگویی نه تنها برای جنبش زنان بلکه برای سایر جنبش‌های اجتماعی قرار می‌دهند. (۸) تلاش اینان در این دوره حساس از زاویه ملی و بین‌المللی این است که یک بار دیگر بیراهه‌ای دیگر در مقابل جنبش زنان ایران قرار دهند.

باید این را در نظر داشت که امپریالیست‌ها در طول تاریخ با نیروهای متحد شده‌اند و به توافق رسیده‌اند. اما شرط این اتحاد این بوده که در درجه اول این نیروها در خدمت منافع آنان و تامین آن قرار گیرند. در عین حال این نیروها قدرت سرکوب مردم آزادی‌خواه و مترقی را نیز دارا باشند و با سرکوب و جنایت جلوی تغییرات واقعی و بنیادین را بگیرند.

اگر تا دیروز گرایش اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی زنان، به دنبال تایید گرفتن از این آیت‌الله و آن آیت‌الله بودند و هم و غم خود را برای تغییر بندهائی از قانون اساسی (که عمدتاً بندهائی در خدمت طبقه‌شان بود) به عنوان خواسته‌های زنان پیش می‌گذاشتند. اگر تا دیروز در ستادهای انتخاباتی خاتمی و موسوی گلوی خود را پاره می‌کردند و آنان را بعنوان رهبران "رهایی" زنان معرفی می‌کردند و می‌خواستند جنبش زنان را به زائده رژیم

جمهوری اسلامی بدل کنند، امروز در پی این هستند که با حرکت در راستای منافع و خواسته های امپریالیست های غربی با طرح انتخاب آزاد و همیاری و همکاری با آنان، این نیروی بغایت مردسالار و سرکوبگر را بعنوان "ناجیان" رهائی زنان و مردم معرفی کنند و این بار جنبش زنان را به زائده قدرت های امپریالیستی که در به اسارت در آمدن زنان و ادامه آن در قید دولت های مذهبی نقش مهمی بازی کردند در آورند.

بی دلیل نیست که به یک باره سیلی از مقالات در رابطه با "استفاده از امکانات خارجی ها" منتشر شده است. هم زمان شاهد بوجود آمدن تشکلی تحت نام "اتحاد زنان ایران برای دموکراسی"، "با چشم انداز تحقق دموکراسی در ایران و افزایش نقش زنان در قدرت سیاسی کشور"، هستیم. بخش بزرگی از اعضای تشکیل دهنده این تشکل همان کسانی هستند که در دل گرو "اصلاح طلبان" حکومتی از زمان خاتمی تا موسوی و کروبی برای تغییرات جزئی در مورد زنان بسته بودند و در "کمپین یک میلیون امضا" و "همگرایی جنبش زنان" برای تحقق خواسته هایشان در داخل و خارج فعالیت می کردند.

این تشکل در بخشی از بیانیه خود اعلام می کند که "به رغم مشارکت بالای زنان در تحولات بهار عربی، تغییرات سیاسی بدست مردان هدایت می شود و تلاش می شود تا زنان با همه تلاشها و مقاومت هایشان در بطن این تحولات، پیاده نظام باقی بمانند." یکی از بنیان گذاران این تشکل در کنفرانس واشنگتن که یکی از کنفرانس هائی است که اخیرا برای بدیل سازی تحت نام "گذار به دموکراسی" برگزار شد، می گوید: "ما همین جا و از همین حالا به شما که به نسخه ی تغییرات آینده فکر می کنید اعلام می کنیم، ما سهم ۵۰ درصدی زنان را می خواهیم و حضور فعال زنان در عرصه سیاسی و مراکز تصمیم گیری را می خواهیم." (۹)

این طرز نگرش همواره بر آن بوده است که اگر زنان بیشتری در قدرت سیاسی طبقات ارتجاعی سهیم شوند، گویا موضوع ستم بر زن حل خواهد شد! قدرتهای "جدیدی" که در کشورهای عربی شکل گرفته اند، هیچ فرقی با نظام های طبقاتی ارتجاعی و زن ستیز قبلی ندارند. نیروهای اسلامی که در کشورهای مصر و تونس و لیبی و... مستقیم و غیر مستقیم از جانب امپریالیست ها با انتخابات "آزاد" به قدرت سیاسی رسیدند، حتی اگر نصف نیروی آنان را زنان تشکیل می دادند، تفاوتی در ساختار سرکوب و ستم بر زنان بوجود نمی آمد. موضوع

اصلی این است که چه نیروئی و با چه اهدافی و با چه دورنمایی به قدرت سیاسی می رسد؟ آیا این قدرت جدید در پی استمرار تمایزات طبقاتی و ستم جنسیتی است؟ و یا در پی محو آن؟ موضوع این است که اگر قرار باشد همان سیستم قبلی به فرم دیگری باز سازی شود، تمایزات طبقاتی و ستم جنسیتی بخش جدایی ناپذیر آن باقی خواهد ماند.

باید این حقیقت را در نظر گرفت که نیروها و متحدینی که امپریالیست ها مجبورند برای منافع استراتژیک شان بر آنها تکیه کنند کسانی اند که تا مغز استخوان مرتجع، عقب مانده و زن ستیز می باشند. همان تکیه ای که بر نیروهای اسلامی مثل خمینی و دارودسته اش در دوره مبارزات ضد سلطنتی مردم در ایران کردند برای شکل دادن یک حکومت مذهبی در خدمت به منافع کوتاه و دراز مدت خودشان. و ما زنان با گوشت و پوست خود موقعیت فرودست و بردگی و بی حقوقی کاملمان را تحت حکومت اسلامی که در نتیجه سازش با امپریالیستها به قدرت رسید، هر چه بیشتر لمس کردیم. و این گونه واپسگرایان مذهبی همراه با هم دستان بین المللی شان میوه چینان مبارزات عادلانه مردم و زنان شدند.

ما حاضر نیستیم بجای مبارزه برای رهایی و کسب حقوق انسانی و برابری در همه شئونات زندگی، چشم براه "لطف و مرحمت" امپریالیست ها شویم تا شاید سهمی ناچیز و حقیر جلوی مان پرتاب کنند. ما دیگر حاضر نیستیم سیاهی لشکر جناح "اصلاح طلب" علیه جناح دیگر و یا سیاهی لشکر دفاع از حاکمیت جمهوری اسلامی در مقابل امپریالیستها باشیم. اجازه نخواهیم داد که مرتجعین امپریالیستی و ایرانی به نام ما جنایت کنند. به نام ما عوامفریبی کنند. به نام ما حکومت مرتجع دیگری را که فرودستی ما جز لاینفک آن خواهد بود بر سرمان خراب کنند. ما خودمان در مبارزه مستقل خود و با اتحاد با دیگر جنبش های انقلابی در جامعه و با اتکا به ایده و راهی که میرا از تبعیض جنسیتی، ستم و استثمار و استعمار باشد، از طریق سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و مبارزه در مقابل هر گونه دخالت امپریالیست های مرد سالار، رهایی امان را کسب خواهیم کرد و این گونه قوانین ارتجاعی فرهنگ و مناسبات عقب مانده و مردسالار و هزاران قید و بندی که به دست و پایمان بسته اند را دفن خواهیم کرد.

زیر نویس:

- ۱- از بیانیه "نیمی از عرصه سیاسی حق ما و سهم ماست"
- ۲- جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان "امپریالیسم" - نوشین احمدی خراسانی
- ۳- کنفرانس اولاف پالمه تحت نام "اتحاد برای دموکراسی در ایران" فوریه ۲۰۱۲ در سوئد، کنفرانس واشنگتن تحت نام "گذار به دموکراسی" در آوریل ۲۰۱۲، کنفرانس بلژیک تحت نام "پیشبرد اتحاد برای دموکراسی" ژوئیه ۲۰۱۲ و.....
- ۴- از سخنان خالد عزیزی از رهبران حزب دمکرات کردستان در نشست واشنگتن تحت عنوان "گذار به دموکراسی"
- ۵- یکی از شرکت کننده گان در نشست بنیاد اولاف پالمه فوریه ۲۰۱۲ در سوئد
- ۶- رویا طلوعی در کنفرانس واشنگتن "گذار به دموکراسی"
- ۷- گفتگو با ناهید بهمنی عضو شرکت کننده در کنفرانس "پیشبرد اتحاد برای دموکراسی" ژوئیه ۲۰۱۲ در بلژیک
- ۸- جنبش های اجتماعی، مداخله نظامی و گفتمان "امپریالیسم" - نوشین احمدی خراسانی
- ۹- رویا طلوعی در کنفرانس واشنگتن "گذار به دموکراسی" ■

اگر زنان

آزاد و رها نباشند

هیچ کس

آزاد و رها نیست!